

# المتشابهات

(الجزء الثاني)

(متن - ترجمه)



احمد الحسن

•www.almahdyoon.org•



إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع) العدد (6)

أسرار الإمام المهدي (ع) (مكن الله له في الأرض)

## المتشابهات

(الجزء الثاني)

السيد أحمد الحسن (ع)

وصي ورسول الامام المهدي (ع)

تحقيق اللجنة العلمية

لأنصار الإمام المهدي (مكن الله له في الأرض)

الطبعة الثالثة

1431هـ - 2010م

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع)

يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي :

[www.almahdyoon.org](http://www.almahdyoon.org)



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين.

ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم، كلمة أتحصن بها من شر أعدائي من الأُنس والجن، وأتقوى بها واتصر على الجاحدين والكافرين من الأُنس والجن أجمعين، إلى قيام يوم الدين.

به نام خداوند بخشنده مهربان و حمد و سپاس از آن خدای عالمیان است .

هیچ قدرت و نیرویی جزء در خدای بزرگ و بلند مرتبه نیست ، جمله ای است که به واسطه آن از شر دشمنانم از انس و جن امان می طلسم ، و با آن قدرت گرفته ، و بر تمامی مخالفین و کافرین از جن و انس تا قیام یوم الدین پیروز می شوم .

قال تعالى: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ، ولم يقل إلا ليأكلون أو إلا ليعملون، فإذا كان لابد من العمل والأكل والشرب، فليكن للعبادة نصيب أعظم وأوفر وأكبر. فأجملوا في الطلب يرحمكم الله، ولا تكن الدنيا ممتهى همكم، ومبلغ علمكم. واعبدوا الله حق عبادته لتكون الآخرة لكم، فإن إليها المال وفيها محط الرحال، والمقر بعد الآجال، فلا تغرنكم الحياة ولا يغرنكم بالله الغرور، فإنه سبحانه وتعالى يخاطبكم فيقول: (يا بن آدم أما تنصفتني، أتجيب إليك بالنعم وتمتق إلي بالمعاصي. خيري إليك منزل وشرك إلي صاعد، ولا يزال ملك كريم يأتيني عنك في كل يوم وليلة بعمل قبيح. يا بن آدم لو سمعت وصفك من غيرك، وأنت لا تعلم من الموصوف لسارعت إلى مقتله).

خداوند متعال می فرماید : ( وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ) ( جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا به یکتایی پرستش کنند ) الناریات : 56 . در اینجا خداوند متعال نفرموده اند که آنها را برای خوردن و آشامیدن یا اینکه برای کار و فعالیت آفریدم . و اگر خوردن و آشامیدن و کارکردن امری اجتناب ناپذیر باشد ، مسلماً عبادت را نصیبی عظیم تر و بیشتر و بزرگتر از آنها خواهد بود . پس بصورت کلی طلب کنید باشد که مورد رحمت خداوند واقع شوید در این طلب سعی و تلاش خود را مبذول نموده به امید آنکه مورد رحمت پروردگار قرار گیرد ، و دنیا نهایت تلاش و غایت و هدف شما نباشد ، خداوند را آنگونه که شایسته است عبادت کنید تا که آخرت از آن شما باشد؛ چرا که هر چه هست و نیست در ایستگاه آخر است جایی که بعد از مرگ در آن مستقر خواهید شد. آگاه باشید که دنیا شما را فریب ندهد و در مقابل خداوند دچار غرور نشوید ، که خدای سبحان خطاب به شما می فرماید : ( ای فرزند آدم چرا در مورد من اینقدر بی انصافی ، من با نعمتهای فراوان به تو محبت می کنم و تو با معصیت و گناه جوامم را می دهی از جانب من به تو خیر نازل می شود و از جانب تو به سوی من شر صعود می کند و همچنان هر شب و روز فرشته ای با کرامت با عملی قبیح از جانب تو به سویم می آید . ای بنی آدم اگر وصف خود را از دیگران می شنیدی در حالی که نمی دانی آن شخص موصوف خود تو هستی ، برای آمدن به

وقال الصادق (ع): (لما فتح رسول الله (ص) مكة قام على الصفا، فقال: يا بني هاشم يا بني عبد المطلب، إني رسول الله إليكم واني شفيق عليكم، لا تقولوا إن محمداً منا فوالله ما أوليائي منكم ولا من غيركم إلا المتقون، ألا فلا أعرفكم تأتوني يوم القيامة تحملون الدنيا على رقابكم، ويأتي الناس يحملون الآخرة، ألا وأني قد أعذرت فيما بيني وبينكم، وفيما بين الله عز وجل وبينكم، وان لي عملي ولكم عملكم).

امام صادق (ع) می فرماید: ( هنگامی که رسول الله (ص) مکه را فتح نمود بر روی کوه صفا ایستاده و فرمود: ای بنی هاشم، ای فرزندان عبدالمطلب، همانا من رسول خدا به سوی شما و همانا شفیق شما هستم پس نگویید که محمد از ماست و به خدا سوگند که اولیاء من خواه از شما و یا غیراز شما؛ جز متقیان و پرهیزگاران کسی نخواهد بود. روز قیامت به سوی من نیاید در حالی که دنیا را برگردن خود حمل کرده اید زیرا که شما را نخواهم شناخت، درحالی که مردمی پیش من خواهند آمد که آخرت را حمل کرده اند. اما نسبت به خویشاوندی بین من و شما، و آنچه که بین شما و خدای تبارک و تعالی است معذور هستم، همانا اعمالم برای من و اعمالتان برای شما خواهد بود. ) صفات الشیعه، بحارالانوار ج8 ص359

أيها المؤمنون اصبروا وصابروا ورابطوا وارجوا الله سبحانه وتعالى، وليكن رضاكم في الله وغضبك في الله، وحبكم في الله وبغضكم في الله، كونوا أشداء على الكفار رحماء بينكم، ولا تأخذكم في الله لومة لائم. وتحصنوا بكلمة الله فيكن أحكم بألف، تزول الجبال ولا يزول عن أمر الله سبحانه وتعالى، والجهاد في سبيله، فإن وليكم الله، وأعداءكم ولهم الشيطان (لعنه الله) وسينكص على عقبيه لما يترأى الجمعان، وسيهزم الجمع ويولون الدبر عما قريب إن شاء الله وبقوة الله الواحد القهار. فلا يكن آخر صبركم الجزع، ونهاية رجائكم اليأس، فتخسروا الدنيا والآخرة، وذلك هو الخسران المبين.

ای مؤمنان صبر پیشه کنید و صبر را به دیگران بیاموزید و با دیگران ارتباط برقرار کنید. و از خداوند سبحان بخواهید، و رضای شما برای خدا باشد و غضب تان برای او باشد. و نیز دوستی تان برای خدا و دشمنی تان برای خدا باشد، بر کافران سخت گیر و بی رحم و با همدیگر ملایم و مهربان باشید، و ملامت هیچ ملامت کننده ای شما را از راه خداوند دور نسازد، و به کلمه الله پناه ببرید که هر کدام از شما معادل هزار نفر خواهید شد، در این حالت اگر کوهها متزلزل شده شما متزلزل نخواهید شد، و از اتباع امر خداوند و جهاد در راهش سرباز نخواهید زد. بدانید ولی شما خداوند است و ولی دشمنانتان شیطان (لع) است که با دیدن جمع شما متزلزل و نابود خواهد شد و این امر انشاءالله و به قدرت خدای قادر یکتا نزدیک است. مواظب باشید که آخر صبرتان خستگی و نهایت امیدتان یأس نباشد چون که دنیا و آخرت را از دست خواهید داد و بالاتر از این ضرر و زیانی نیست.

رحم الله امرئ نصر آل محمد بيده، فإن لم يستطع فبلسانه، فإن لم يستطع فبقلمه، وذلك أضعف الإيمان. رحمت خداوند شامل حال کسی باشد که با دست خویش آل محمد (ص) را یاری کند و اگر نتوانست با زبان و اگر نتوانست با قلب خود که در واقع آن ضعیف ترین ایمانهاست .

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ \* وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾ ( من آئین گروهی را که به خدا بی ایمان و به آخرت کافر بودند را ترک گفتم \* و از آئین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم . برای ما هرگز شایسته نبود چیزی را با خدا شریک گردانیم . این از فضل خدا بر ما و بر همه مردم است ، لیکن اکثر مردمان شکر این عطا را به جا نمی آورند ) یوسف : 37 - 38

والحمد لله وحده.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، مالك الملك، مجري الفلك، مسخر الرياح، فلق الإصباح ديان الدين رب العالمين. الحمد لله الذي من خشيته ترعد السماء وسكانها، وترجف الأرض وعمّارها، وتموج البحار ومن يسبح في غمراتها.

حمد و سپاس از آن خدای عالمیان است ، مالک ملک است ، به حرکت درآورنده کشتیها ، تسخیر کننده گردبادها ، شکافنده صبحگاهان ، و دیان الدین خداوند عالمیان. حمد و سپاس خدایی را که از ترسش آسمان و ساکنان او به غرش در می آیند ، و زمین و بناهای عظیم آن به لرزه در می آیند ، و دریاها و هر آنکس که در امواج آنها در حال شنا باشد به طلاتم می افتد .

اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد الفلك الجارية في اللجج الغامرة يأمن من ركبها ويفرق من تركها، المتقدم لهم مارق والمتأخر عنهم زاهق واللزام لهم لاحق.

اللهم صل على محمد و آل محمد ، کشتیهای جاری و شناور بر روی امواج سهمگین که هر کس در آنها سوار شود در امان خواهد بود و هر کس آنها را ترک گوید غرق خواهد شد ، هر که از آنها پیشی بگیرد مرتد از دین است و هر کس از آنها باز ماند نابود خواهد شد ، و تنها کسی که پا به پای آنها و ملازم آنها حرکت کند به سر منزل مقصود خواهد رسید .

\*\*\*\*\*



سؤال / 25: ما معنى ما ورد في الحديث عن رسول الله (ص) وعن الأئمة (ع): (لأن الدنيا سجن المؤمن)؟ س / 25\_

معنى این حدیث که از رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) نقل شده است چیست ؟ : ( همانا دنیا زندان مؤمن است )

الجواب: وكذلك ورد عنهم (ع): (لأن الصلاة معراج المؤمن) ، فهذا المؤمن هو ذلك المؤمن، وليس المؤمن هنا هو من اعتقد بالإسلام والولاية فقط.

ج /- همچنین در روایات دیگر از معصومین (ع) آمده است که نماز معراج مؤمن است ، و این مؤمن همان مؤمن است، و مقصود از مؤمن در اینجا صرفاً کسی که معتقد به اسلام و ولایت باشد نیست .

فالمؤمن الذي تصبح الدنيا بالنسبة له سجنًا وضيقًا وآلامًا بلا حدود، ولا تنتهي إلا بالخروج منها عند الموت، هو المؤمن الذي يعرج في صلاته إلى السموات السبع، فهو من أخذوا الذكر عن الدنيا بدلاً، فاستصبحوا بنور يقظة بالأبصار والأسماع والأفتدة يذكرون بأيام الله ، وهذا المؤمن الذي عرج إلى السموات السبع، وسعى وحصل تلك المقامات المحمودة، وهو تلك الروح التي تسبح بجرية في السماء الثانية والثالثة والرابعة ... كيف لا يكون تعلقه بهذا الجسم المادي وتقيد به سجنًا له؟!

پس مؤمنی که دنیا برایش زندانی تنگ و تاریک و دردی بی پایان تبدیل شده ، انتخابی جز خروج از آن هنگام مرگ ندارد ، همان مؤمنی است که در نماز خود تا آسمان هفتم عروج می نماید ، و او در واقع از آن دسته از مؤمنین است که ذکر را به جای دنیا انتخاب کرده اند ، و با نور بیداری صبحگاهان ، چشم و گوش و قلبهایشان را جلا داده اند و به یاد ایام الله افتاده ، و این مؤمن که به هفت آسمان عروج کرده ، و با سعی و تلاش به آن مقامات پسندیده دست یافته، و در واقع او همان روحی است که با آزادی تمام در آسمان دوم و سوم و چهارم..... سیر می کند ، با این تفصیل چگونه ممکن است تعلق و تقید او در این جسم مادی برایش همچون زندان نباشد .

ثم إنّ هذا العالم الجسماني هو صفيح ساخن فوق جهنم، وحجاب جهنم وجرف هارٍ يمكن أن ينهار بالإنسان في أي لحظة ليلقيه في جهنم، وظلمات بعضها فوق بعض، فجهنم وهذا العالم الجسماني كقاب قوسين أو أدنى، قال تعالى: ﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾.

سپس این عالم جسمانی همانند لایه ای بسیار گرم بر بالای جهنم ، که حجاب جهنم است و همچون لبه پرتگاهی است که هر لحظه ممکن است انسان را به ته پرتگاه و به جهنم برساند . ( و تاریکیهایی اندر تاریکی است ) پس جهنم و این عالم جسمانی همانند قاب قوسین و یازدیگتر از آن به جهنم است . خداوند سبحان می فرماید : ( يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ) ( آنان با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند ، در صورتیکه شراره های عذاب جهنم کافران را احاطه کرده ) العنکبوت : 54

فكيف لا يكون لاقتراب روح المؤمن منه بسبب تقييدها بالجسم سجناً له وضيقاً ما بعده ضيق بعد ما علم أنه اقترب من جهنم ومن الظلمات التي بعضها فوق بعض، فهذا المؤمن يحس بضيق شديد واختناق لا ينتهي، إلا بانطلاق روحه ونيلها الحرية بعد النجاح بالامتحان والخروج من هذه الدنيا بقلب سليم، ويحظ في السماء السابعة الكلية أي سماء العقل والمقربين، قال تعالى في وصف حال الموت بالنسبة للإنسان: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ \* فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ﴾.

پس چگونه ممکن است نزدیکی روح مؤمن به جهنم به دلیل تقيیدش در جسم به عنوان زندان برای او و تنگنایی در بالاترین حد ممکن نباشد، آن هم بعد از اینکه فهمیده باشد که این نزدیکی در واقع نزدیکی جهنم است و از ظلماتی که بعضی از آنها بالاتر از بعضی دیگر است، و این مؤمن احساس تنگی و خفقان شدیدی می کند که پایانی ندارد مگر با رهایی روحش و رسیدن به آزادی است، البته بعد از پیروزی در امتحان و خروج از این دنیا با قلبی سلیم و اقبالی در آسمان هفتم کلی یعنی آسمان عقل و مقربین است. خدای تعالی در وصف حال مرگ انسانها می فرماید: ( فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ \* فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ) ( بدانید آنکه از مقربان خداوند است \* آنجا در آسایش و نعمت بهشت ابدی است ) الواقعة : 88 - 89

أَيَّ إِنَّ حَالَهُ هُوَ الرَّاحَةُ حَالُ الْمَوْتِ، رُوحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ، فَلَا عَذَابَ وَلَا آلامَ عِنْدَ الْمَوْتِ، بَلْ رَاحَةٌ وَفَرَحٌ وَسُرُورٌ بِفِرَاقِ هَذَا الْجَسْمِ الَّذِي طَالَمَا كَانَ سَجْنًا مَظْلَمًا ضَيْقًا بِالنَّسْبَةِ لِهَذِهِ الرُّوحِ الطَّيِّبَةِ الْمُبَارَكَةِ.

یعنی حال این افراد هنگام مرگ بسیار آسوده و راحتی و آسودگی و بهشت نعيم است، یعنی لحظه مرگ درد و رنجی بر آنها نیست، و نه بعد از آن عذاب و عقابی است، بلکه راحت و آسوده و مسرور از فراق این جسم که همیشه زندانی تنگ و تاریک برای این روح طیب و مبارک بوده است.

\*\*\*\*\*

سؤال / 26: ما معنى الآية: ( **وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ** ) ( و حذر کنید از روزی که کسی به جای دیگری مجازات نبیند و هیچ شفاعتی از کسی پذیرفته نشود ، و به جای او عوضی قبول نکنند و یاری نخواهد شد ) البقره: 48 و نیز معنی این آیه ؟ ( **وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ** ) ( و بترسید از روزی که کسی را به جای دیگری مجازات نکنند ، و از هیچ کس عدلی (فداء) پذیرفته نشود ، و شفاعت کسی سودمند نبوده و کسی را یآوری نباشد ) البقره : 123 . **وهل هذه الآيات تنفي الشفاعة؟**

آیا این آیات شفاعت را نفی می کند ؟

**الجواب: هذه الآيات لا تنفي الشفاعة مطلقاً.**

ج / این آیات شفاعت مطلق را نفی نمی کنند.

**﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا﴾: أي خافوا يوماً، وهذا اليوم هو يوم الموت، أي ساعة الموت أو لحظات الموت. ومع أنّ شفاعة من له شفاعة تنفع كل ساعة في الدنيا وبعد الموت في القبر والبرزخ والقيامة ولكن لا شفاعة عند الموت لأحد، بل ولا يقبل عند الموت عدل ولا عمل صالح.**

( **وَ اتَّقُوا يَوْمًا** ) از روزی بترسید : و این روز ، **روز مرگ است** یعنی ساعت مرگ یا لحظات مرگ است. و با اینکه شفاعت کسی که دارای شفاعت است، شفاعتش در هر ساعت و هر وقت از دنیا و بعد از مرگ در قبر و برزخ و قیامت کارساز است، و لیکن لحظه مرگ برای کسی شفاعتی وجود نخواهد داشت ، بلکه هنگام مرگ هیچ عدل و عمل صالحی مورد قبول واقع نخواهد شد .

**وهذا بسبب أنّ الموت هو نزع الروح عن الجسد، وهذا النزع أو الأخذ أو الاستيفاء لا بد أن يرافقه تقطيع علائق الروح مع الدنيا، وهذه العلائق بحسب كثافتها وكثرتها يكون اشتباك الروح مع الجسد كثيفاً، فلا بد أن يرافق تقطيع هذه العلائق آلام ولا تنفع شفاعة الشافعين لمنعها أو إزالتها، بل ولا ينفع عمل الإنسان في رفع أو إزالة هذه الآلام.**

و سبب آن این است که مرگ به معنی خروج روح از جسد است، و این جدا شدن یا قبض کردن یا استيفاء لازم است که همراه با قطع شدن علائق روح با دنیا باشد. و این علائق برحسب میزان کثرت آنها ، ارتباط و اتصال روح به جسد نیز زیاد خواهد شد ، پس بی شک با قطع شدن این ارتباط درد ورنجی همراه می شود که شفاعت هیچ شفاعت کننده ای نمی تواند مانع آن شده یا آنرا برطرف کند، و در این مورد حتی عمل نیک انسان در رفع و برطرف کردن این درد و رنج کارساز نمی باشد.

﴿لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾: وذلك لأن تعلق الإنسان بالدنيا (البيت والزوجة والأولاد والمال وغيرها من المتعلقات الدنيوية) هو عبارة عن حبال عقدها الإنسان بنفسه ولا خروج للروح من الدنيا ولا انفصال له عن الجسد دون قطع هذه الحبال والعلائق، ولا ينجو من آلام الموت إلا من رافق الدنيا بجسده وروحه معلقة بالملا الأعلى، وهؤلاء هم المقربون، قال أمير المؤمنين (ع) ما معناه: (إنما كنت جاراً لكم، جاوركم بدني أياماً)، وقال تعالى: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ \* فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتٌ نَعِيمٌ﴾.

﴿لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ (از هیچ کس عدلی (فداء) پذیرفته نشود) و آن هم برای این است که تعلق انسان به دنیا از (منزل، همسر، فرزندان و اموال و غیره تعلقات دنیوی)، عبارت است از ریسمانهایی که انسان با دست خود آنها را منعقد کرده و خود را در بند اسارت آنها در آورده است و خروج روح از دنیا و جدا شدن آن از جسد بدون پاره کردن این ریسمانها و علائق دنیوی امکان پذیر نمی باشد و هیچ کس از درد و رنج لحظات مرگ نجات نمی یابد مگر آنکس که فقط بدن او همراه این دنیا بوده و روحش همواره ملازم ملکوت اعلی است و این دسته از افراد همان (مقربین) هستند، و فرموده امیر المؤمنین (ع) در این رابطه بدین معنا است (همانا من همسایه ای برای شما بودم که چند صبحی جسد در همسایگی شما بود) صحیح البلاغه ج 2 ص 34. خداوند می فرماید: ( فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ \* فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتٌ نَعِيمٌ ) (بدانید آنکه بمیرد اگر از مقربان درگاه خدا باشد \* آنجا در آسایش و نعمت بهشت ابدی است).

ولا تنفع الشفاعة ولا ينفع العمل الصالح في لحظات الموت، إلا في حالة واحدة وهي حالة خرق القانون التكويني، وذلك بأن يصبح تقطيع هذه الحبال غير مؤلم، كما أصبحت نار إبراهيم (ع) غير محرقة، أو أنها لم تؤثر فيه لما منع ما شاء الله أن يجعله فيه (ع). وهذا الخرق للقانون التكويني لا نرى أنه من الأمور المعتادة، بل لا يحصل إلا في حالات تتعلق بوجود الله سبحانه أو علاقته سبحانه وتعالى بأمر أو شخص ما، وتأثيره بهذا الخرق للقوانين التكوينية.

شفاعت و عمل صالح در لحظات مرگ سودی نخواهد داشت، مگر در یک حالت و آن هم در حالت نقض قانون تکوینی، که در آن حالت جدا شدن و قطع این ریسمانها بدون درد و رنج خواهد شد، مانند آتش نمرود که بر حضرت ابراهیم (ع) سوزنده نبوده یا اینکه در او اثری نداشت و آن هم برای مانعی بود که خداوند خواست آن را قرار دهد و این نقض قانون تکوینی همانطور که می دانید جزو امور طبیعی و عادی نمی باشد، بلکه این امر حاصل نمی شود مگر در حالاتی که به وجود خداوند متعلق باشد یا در حالت ارتباط خداوند به امر یا شخصی باشد که تأیید خداوند به واسطه نقض این قانون تکوینی خواهد بود.

ولذا فإن أصحاب اليمين - وهم دون المقربين - ومع أنهم من أصحاب الجنة لا ينجون من عذاب الموت، فقد سكت عن حالهم سبحانه وتعالى في حال الموت، قال تعالى: ﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ \* فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ﴾

، أي لم يعرض لحالة الشخص عند الموت إن كان من أصحاب اليمين، مع أن الآيات من آخر (سورة الواقعة) كانت لبيان حالة الموت ، ولكنه عرض لحالهم بعد الموت، فقال للنبي سلام لك من أصحاب اليمين.

و بدین ترتیب اصحاب یمین\_ که در رتبه ای پایین تر از مقربین هستند\_ با اینکه از اهل بهشت هستند لیکن از عذاب مرگ نجات نخواهند یافت و خداوند در بیان حالت آنها هنگام مرگ سکوت نموده و می فرماید : ( وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ \* فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ) ( و اگر از اصحاب یمین است \* پس درود بر تو از اصحاب یمین ) یعنی اگر از اصحاب یمین باشد حالت شخص را در لحظه مرگ بیان نمی فرماید ، با اینکه آیه های آخر سوره واقعه برای بیان حالت مرگ می باشد <sup>1</sup> لیکن خدای سبحان حالت آنها را ( اصحاب یمین ) بعد از مرگ بیان نمی فرماید و به پیامبر اکرم (ص) می فرماید : و درود بر تو از اصحاب یمین .

ومن أعظم الأمثلة التي تتجلى فيها صورة هذه الأصناف الثلاثة أي: (المقربين، وأصحاب اليمين، والمكذبين الضالين) هي امتحان طالوت للجنود الذين معه، فلما مرَّ بأرض قفر وعطشوا ثم عرض لهم النهر في الطريق، قال لهم طالوت: **إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ** ، أي من لم يطعمه فإنه من المقربين، ومن اعترف غرفة هو من أصحاب اليمين، ومن شرب فهو من المكذبين الضالين، فلو كان مصداقاً أن طالوت ملكٌ معينٌ من الله سبحانه وتعالى لأتمر بأمره ولم يشرب من الماء.

و از بزرگترین مثالهایی که چهره این سه صنف در آن تجلی پیدا می کند یعنی ( مقربین - اصحاب الیمین - دروغگویان گمراه ) امتحان طالوت از سربازانش بود هنگامی که به سرزمین خشک و سوزان رسیدند و به شدت تشنه بودند و به رودی رسیدند . طالوت به آنها گفت : **( إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ )** ( خدا شما را با نهر آبی مورد آزمایش قرار داده هر که از آن بیاشامد از من و هم آئین من نیست و هر که از آن هیچ نیاشامد از من و هم آئین من است و یا کمی با دست بیاشامد، به جز عده اندکی از آنها همه از آن آب آشامیدند) بقره 249 . یعنی هر کس از آن نوشد از مقربین است و هر کس به اندازه جرعه ای فقط برای رفع تشنگی بنوشد از اصحاب یمین و هر کس از آن سیراب شود از مکذبین ضالین یا دروغگویان گمراه خواهد بود، زیرا اگر باور داشتند طالوت فرمانروایی از جانب خداوند است به فرمان او گوش می دادند ، از آن آب نمی نوشیدند.

<sup>1</sup> : خداوند متعال می فرماید : ( فَلَوْلَا إِذْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ \* زُجِعُونَهَا - أي الروح - إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ \* فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ \* وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ \* فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ) (پس اگر شما بی جزای میمانید و حساب و کتابی در کار نیست \* اگر راست میگویید -روح را- برمیگردانید \* و اما اگر او از مقربان باشد \* در آسایش و راحت و بهشت پر نعمت خواهد بود \* و اما اگر از یاران(یمین) راست باشد \* از یاران راست بر تو سلام درود باد ) الواقعة:86- 91

وهذا التکذیب هو تکذیب لله سبحانه وتعالى لا لطالوت فقط، وهذا النهر هو: الحياة الدنيا فمن لم يطعمها من المقربين الذين قطعوا علائقهم بها فلا يحتاج أخذ أرواحهم إلى قطع أي علائق أو حبال، ومن اعترف منها فهو يحتاج عند استيفاء روحه إلى قطع حباله التي عقدها بنفسه، وكلما زادت زاد ألمه. أما من شرب منها حتى أسكرته وأمسى لا يعي ما يقول، فهذا عند موته يرى أنه كان يعيش على شفا جرف هار، وموته هو: انهيار هذا الجرف به في نار جهنم.

و این عدم فرمانبرداری و تکذیب فقط تکذیب طالوت نبود بلکه تکذیب خداوند بشمار می آمد ، و این رود در واقع همین زندگانی دنیاست ، پس هر کس از آن نخورد از مقربین است همان کسانی که تمام علائق خود را از دنیا قطع کرده اند و گرفتن ارواحشان نیازی به هیچگونه قطع علاقه و ریسمان وصل شده به دنیا را ندارد .و هر کس از آن جرعه ای بنوشد هنگام جدا شدن روحش نیاز به قطع کردن ریسمانهایی دارد که خود او آنها را به خود بسته که هر قدر این ریسمانها بیشتر باشد درد و رنجش بیشتر خواهد شد . و اما آنکس که به اندازه ای از آن نوشید که او را سرمست کند و به جایی برسد که نفهمد چه می گوید هنگام مرگ خواهد دید که بر لبه پرتگاهی زندگی می کرده که هر لحظه احتمال ریزش آن وجود دارد و مرگش در واقع سقوط از لبه پرتگاه به درون آتش جهنم خواهد بود .

ويبقى السبيل لأن يكون الإنسان من المقربين مع أن له زوجة ومال وولد ودار وما لأهل الدنيا هو أن يهبج بماله منهج الأمة (ع) عندما أنفقوا على الفقراء والمساكين وخصوصاً اليتامى بلا حدود. وأما الأولاد فينذرهم لوجه الله سبحانه مجاهدين يجاهدون لإعلاء كلمة الله سبحانه وتعالى، لعل الله يتقبلهم بقبول حسن وينبتهم نباتاً حسناً. وأما الزوجة فيجعل صداقها هو السعي بها إلى الله سبحانه وتعالى، ويتحري أن يوصلها إلى مقامات عالية في طاعة الله سبحانه وتعالى ومعرفة الله سبحانه وتعالى ما أمكنه ذلك.

تنها راهی که برای انسان باقی می ماند که از مقربین باشد در حالی که دارای (همسر ، مال دنیا و فرزند و منزل و هر چه که اهل دنیا داشته ) باشد لازم است که مال خود را در مسیری که امه (ع) صرف کردند بذل کند آن هم اتفاق بر فقراء و مساکین و خصوصاً ایتام بدون حد و مرز ، و اما فرزندان باید آنها را در راه خدا و به عنوان مجاهدانی برای اعتلای کلمه الله فدا کند ، باشد که خداوند آنها را قبول کرده و آنها را نسلی پاک و نیکو عطا کند ، و اما همسر سعی و تلاش خود در راه رساندن و نزدیک کردنش به خدا را مهرش قرار دهد و دقت کند که او را به هر اندازه که بتواند به مقامات عالیه در اطاعت از خداوند و معرفت الله برساند.

\*\*\*\*\*

سؤال / 27: ما معنى قول الحسين (ع) في دعاء عرفه: (إلهي أخرجني من ذل نفسي، وطهرني من شكّي وشركي) ؟

س / معنی فرموده امام حسین (ع) در دعای عرفه که می فرماید : ( الهی مرا از گمراهی نفس خویش خارج کن و مرا از شک و شرک خویش طهارت بخش ) چیست ؟

الجواب: الشرك أنواع، منها: ج / شرک انواع مختلف دارد از جمله :

1- الشرك الظاهر: وهو أيضاً أقسام، منها: الشرك الصريح في العقيدة كعبادة الأصنام والأوثان، وعبادة العلماء غير العاملين الضالين. وهم الأصنام التي لها لسان، كما ورد في القرآن الكريم وعن الرسول (ص) وعن الأئمة (ع) في ذم اليهود الذين أطاعوا علماءهم في معصية الله فعبدهم بذلك.

1 - شرک ظاهر : که البته آن هم اقسام مختلف دارد که از جمله آنها شرک صریح و آشکاردر عقیده است مانند عبادت بتها و اوثان و عبادت علمای غیر عامل گمراه که در واقع آنها بتهایی هستند که زبان دارند . همانگونه که در قرآن کریم و از رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار(ع) در نکوهش آن دسته از یهود که از علمای خود در معصیت خداوند اطاعت کردند آمده است که بدین ترتیب آنها علمای خود را عبادت کردند.

2- الشرك الخفي: ومنه الرياء بكل أقسامه. وليس منه التوجه إلى الخلق في قضاء الحاجات دون التوجه إلى الله سبحانه قاضي الحاجات (الذي يعطي من سأله ومن لم يسأله تحنناً منه ورحمة) بل إن هذا - أي التوجه إلى الخلق دون الله سبحانه - هو كفر بالله، ومع الأسف هذا هو الحال السائد بين الناس. ومنه التوجه إلى الناس في قضاء الحاجات مع التوجه إلى الله، وهذا هو الشرك الخفي، قال تعالى: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾. والحق أن يتوجه العبد في كل حوائج إلى الله سبحانه، ويعتبر العباد مجرد وسيلة وآلة بيد الله يسيرها سبحانه كيف يشاء، وحيث يشاء لقضاء حاجته، فإذا توجه إلى الله لا يضره التعامل مع الخلق.

2- شرک خفی : و از جمله آن : ریا در همه اقسامش است ، البته توجه به خلق در انجام حاجات بدون توجه به خدای سبحان قاضی حاجات ( خدایی که به آنکه از او طلب کند و آنکه طلب نکند به واسطه محبت و رحمت خود عطا می کند ) جزو آن نمی باشد، بلکه این یعنی توجه به خلق بدون توجه به خداوند سبحان کفر به خداوند است که متأسفانه این امر امروزه شامل اکثریت مردم می شود . و از جمله آن توجه به بندگان خداوند در انجام حاجات همراه توجه به خداوند است و این حالت همان شرک خفی یا پنهان است خداوند می فرماید : (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) (اکثر خلق به خدا ایمان نیاورند مگر آنکه مشرک اند ) یوسف : 106 و حق این است که بنده در کلیه حوائج خود متوجه خدای سبحان باشد، و بنده خداوند را صرفاً وسیله و آلتی در دست خداوند به حساب آورد که هر جا و هر وقت اراده کند آنها را برای انجام اراده اش به کار می گیرد ، و بنده باید ایمان داشته باشد که اگر توجه او خالصانه به خداوند باشد تعامل با دیگر بندگان خدا به هیچ وجه ضرری به وی نخواهد رساند .

3- الشرك النفسي: وهو أخفى أنواع الشرك وهو (الأنا) التي لا بد للمخلوق منها، وهي تشوبه بالظلمة والعدم، التي بدونها لا يبقى إلا الله سبحانه وتعالى، وبالتالي فكل عبد من عباد الله هو مشرك بهذا المعنى. والإمام الحسين (ع) أراد هذا المعنى من الشرك وما يصحبه من الشك، وكان الإمام الحسين (ع) يطلب الفتح المبين، وإزالة شائبة العدم والظلمة عن صفحة وجوده، التي بدونها لا يبقى إلا الله الواحد القهار سبحانه. وبالتالي فإنَّ الحسين (ع) كأنه يقول: (الهي لا أحد يستحق الوجود إلا أنت، ووجودي ذنب عظيم لا سبيل لغفرانه إلا بفنائِي وبقائِك أنت سبحانك).

3 - شرك نفسی : که جزو مخفی ترین انواع شرک است که در واقع همان خودبینی و منیت است که باید مقداری از آن در وجود انسان باشد و آن هم همان شائبه ظلمت و عدم است، که بدون آن چیزی از بنده باقی نخواهد ماند و جز خدای تبارک و تعالی وجودی نخواهد بود، و در آخر هر بنده ای از بندگان خداوند بدین معنی مشرک خواهد بود . و منظور امام حسین (ع) این نوع و این معنا از شرک بود ، که همراه هر بشری هست، در واقع امام حسین (ع) از خداوند ((فتح المبين)) را طلب می کرد و از خداوند می خواست که شائبه ظلمت و عدم را از صفحه وجودش بزدايد همان ظلمت و عدمی که بدون آن جز خدای واحد قهار چیزی باقی نمی ماند، و در آخر فرموده امام حسین (ع) در واقع بدین معنی می باشد که : ( خداوند هیچ کس استحقاق وجود را ندارد جز وجود مقدست و وجود من گناهی عظیم است که راهی برای بخشودنش نیست الا با فناي من و بقای وجود پاکت ) .

وهذا الشك والشرك بالقوة لا بالفعل، أي إنَّ منشأه موجود لا أنه موجود بالفعل، أي إنَّ قابلية الفعل موجودة لكنها غير متحققة بالفعل أي لا توجد في الخارج، فالفطرة الإنسانية فيها النكته السوداء التي هي شائبة العدم والظلمة، وهذه النكته السوداء هي موطئ خرطوم الشيطان الذي يوسوس من خلاله لابن آدم.

و این شک و شرک بالقوة است نه بالفعل یعنی اینکه منشأ آن موجود است نه وجودی در فعل دارد ( یعنی اینکه قابلیت فعل موجود است اما در فعل تحقق نیافته است ، یعنی وجودی در خارج ندارد ) و آن در فطرت انسان نقطه ای تاریک<sup>2</sup> وجود دارد همان نقطه ای که شائبه عدم و ظلمت است و این نقطه تاریک درواقع محل اتصال خرطوم شیطان به بشر است که به واسطه آن انسان راوسوسه می کند<sup>3</sup> .

\*\*\*\*\*

2 : امام باقر (ع) فرمودند : هیچ بنده ای نیست مگر اینکه در قلبش نقطه ای سفید باشد ، پس اگر گناهی مرتکب شد در نقطه سفید لکه ای سیاه پدیدار گشت اما اگر توبه کند آن لکه برداشته می شود و اگر به گناهان خود ادامه داد آن سیاهی زیاد شده تا اینکه همه نقطه سفید را بگیرد و اگر سفیدی پوشده شد صاحب آن دیگر صاحب هیچ خیری نمی شود و آن قول خداوند عز و جل است (کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون ) ( آنچه را انجام می دادند قلب هایشان را سیاه کرد ) الکافی ج 2 ص 273

3 : پیامبر (ص) فرمودند : شیطان قصد قلب بنی آدم نموده و برای او خرطومی همانند بینی سگ است و اما اگر بنده خداوند عز و جل را یاد نمود شیطان از او درمانده خواهد شد ( بحار الانوار ج 76 ص 49 .



سؤال / 28: في كتاب الآداب المعنوية للصلاة للسيد الخميني "قدس سره": ص 320، قال: (أما عظمة متكلمه ومُنشأه وصاحبه فهو العظيم المطلق الذي جميع أنواع العظمة المتصورة في الملك والملكوت، وجميع أنواع القدرة النازلة في الغيب والشهادة رشحة من تجليات عظمة فعل تلك الذات المقدسة، ولا يمكن أن يتجلى الحق تعالى بالعظمة لأحد، وإنما يتجلى بها من وراء آلاف الحجب والسرادات كما في الحديث: (أن له تبارك وتعالى سبعين ألف حجاب من نور وظلمة لو كشفت لأحرقت سبحات وجهه دونه...).

س / در کتاب آداب معنوی نماز نوشته سید خمینی ( قدس سره ) ص 320 آمده است که : اما عظمت و منشأ و صاحب آن همان عظیم مطلق است کسی که جميع انواع عظمت تصور شده در ملک و ملکوت و جميع انواع قدرت نازله در غيب و شهادت شمه ای از تجليات فعل آن ذات مقدس است و ممکن نیست که حق تعالى با عظمت خود برای کسی تجلی کند وهمانا از ماورای هزاران حجاب و سرادقه درآن تجلی می کند همانگونه که در حدیث آمده : ( همانا برای او تبارک و تعالی هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت وجود دارد که اگر این حجابها برداشته شود هر آنچه غیر از خدای تبارک و تعالی را می سوزاند )

س أ - هل هذه الحجب الظلمانية والنورانية مختلطة؟

س / الف - آیا این حجابهای نور و ظلمت باهم اختلاط دارند ؟

س ب - ما معنى حجب الظلمة وحجب النور؟

س / ب - منظور از حجابهای نور و ظلمت چیست ؟

س ج - كيف ترفع بعض حجب الظلمة وحجب النور؟

س / ج - چگونه بعضی از حجابهای نور یا ظلمت برداشته می شود ؟

س د - هل أن هذه الحجب لا ترفع أبداً كما قال السيد (قدس سره): (ولا يمكن أن يتجلى الحق تعالى بالعظمة لأحد)؟ ولو رفعت ماذا يحصل، وما معنى الحرق؟

س / د - آیا همانگونه که سید (قدس سره) گفته این حجابها مطلقاً برداشته نمی شوند؟ ((ممکن نیست که حق تعالی با عظمت خود برای کسی تجلی کند )) و اگر برداشته شود چه اتفاقی می افتد و در اینجا معنای سوختن چیست ؟

الجواب: الحجب الظلمانية: هي جنود الجهل التي ذكرها الإمام الصادق (ع) ، والأخلاق الذميمة و (الأنا) المغروسة في فطرة الإنسان، فكلمنا زادت (الأنا) عند الإنسان زادت هذه الحجب، وكلما قلَّت (الأنا) عند الإنسان قلت هذه الحجب، فهذه الحجب منشؤها الظلمة والعدم والمادة، وهي ليست إلا سلب لكل خير.

ج / حجابهای ظلمت همان سربازان جهل هستند که امام صادق (ع) از آنها به عنوان اخلاق ناپسند و خودخواهی ( منیتی) که در فطرت بشر هست یاد می کند ، و هر چه (منیت) و خودبینی نزد انسان بیشتر شود این حجابها بیشتر شده و هر چه خودبینی انسان کمتر شود این حجابها نیز کمتر شده و منشأ این حجابها ظلمت و عدم و ماده است که جز سلب هر خیر و نیکی چیز دیگری نیست .

أما الحجب النورانية: فهي كلمات الله سبحانه وتعالى، والفيض النازل منه سبحانه إلى خلقه ولها حال في كل مقام ولكل إنسان سالك الطريق إلى الله سبحانه وتعالى، فهي بالنسبة لخير الخلق محمد (ص) (القرآن أو الحجاب الذي يخفق) كما ورد في الرواية عن الصادق (ع) قال: (فأوقفه جبرائيل موقفاً، فقال له: مكانك يا محمد - أي هذا هو مقامك، فجبرائيل لا يستطيع الوصول إلى مقام النبي (ص) فأشار له بالعروج إلى مقامه (ص) - فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي ، إنَّ ربك يصلي، فقال: يا جبرائيل وكيف يصلي؟ قال: يقول سبح قدوس أنا رب الملائكة والروح، سبقت رحمتي غضبي. فقال (ص): اللهم عفوك عفوك. قال (ع): وكان كما قال الله قاب قوسين أو أدنى. قيل: وما قاب قوسين أو أدنى؟ قال(ع): ما بين أستها إلى رأسها. قال (ع): وكان بينهما حجاب يتلأأ ويخفق، ولا أعلمه إلا وقد قال: زبرجد، فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة، فقال الله تبارك وتعالى ...).

اما حجابهای نورانی : کلمات خداوند تبارک و تعالی و فیض نازل از ایشان بر خلق است و در هر مقام و برای هر انسانی که به سوی خدای تبارک و تعالی قدم بردارد حالتی وجود دارد و آن نسبت به بهترین خلق خداوند حضرت محمد (ص) ( قرآن یا حجابی است که می تپد) همانگونه که در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که می فرماید : ( و در جایی جبرئیل او را متوقف کرد و گفت آنجا مکان شما است ای محمد- یعنی این مقام توست ای محمد (ص) چون جبرئیل نمی تواند به مقام پیامبر (ص) برسد به ایشان اشاره کرد که به مقام خویش عروج کند . همانا در جا و مقامی ایستادی که هیچ فرشته یا پیامبری از قبل و بعد بدان نخواهد رسید . همانا خداوند بر شما درود می خواند . گفت : ای جبرئیل چگونه نمازی خواند ، گفت : می فرماید : سبح و قدوس من خدای فرشتگان و روح هستم ، رحمت از غضبم پیشی گرفته ، حضرت (ص) فرمود : اللهم عفوک عفوک ( یعنی خداوندا مرا عفو بفرما ) امام صادق (ع) می فرماید : و همانگونه که خدای عزوجل می فرماید در مقام قاب قوسین یا نزدیکتر قرار گرفت پرسیده شده که قاب قوسین یا نزدیکتر به چه معناست ، امام (ع) فرمود : به فاصله بالای کمان تا پایین آن . و نیز(ع) فرمود: همانا که میان آن حجابی بود که نورش کم و زیاد می شد و فرمود که از آن بی خبرم تا اینکه فرمود

حجابي زبرجد، و پیامبر اعظم (ص) در چیزی همانند سوراخ سوزن به نور عظمت نظر کرد و خدای تبارک و تعالی فرمود: (.....) تفسیر الصافی سوره النجم ج 5 ص 84 .

وهذا الحجاب الزبرجد الأخضر الذي يخفق هو إشارة إلى حجب الظلمة وحجب النور، وارتفاع حجب الظلمة بالفتح في مثل سم الإبرة، وارتفاع حجب النور بالخفق الحاصل للحجاب، فحجب الظلمة تخرق بالتخلي عن جنود الجهل والأنا، وحجب النور يحتويها الإنسان ويفنى فيها عندما يتحلّى بجنود العقل والأخلاق الكريمة، وهكذا الإنسان في مسيرته التكاملية يسعى إلى أن يصل إلى رفع الأنا عن صفحة وجوده، والتخلي بجميع جنود العقل وهذا هو الفتح المبين ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾.

و این حجاب زبرجدی سبز رنگ که در حال کم نور و پر نور شدن است در واقع اشاره ای به حجابهای ظلمت و نور است و از میان رفتن حجابهای ظلمت با گشایش چیزی همچون سوراخ سوزن که قبلاً به آن اشاره شد صورت می پذیرد و نیز این اتفاق در مورد حجابهای نور بواسطه کم نور شدن یا پایین رفتن حجاب صورت می پذیرد ، و حجابهای ظلمت با رها شدن از سربازان جهل و خودخواهی و خودبینی از میان می رود ، و حجابهای نور را انسان بوجود می آورد و در آن فنا می شود هنگامی که خود را با سربازان عقل و اخلاق نیکو زینت بخشد و این چنین انسان در مسیر تکاملی خویش در حال تلاش می ماند تا به مرحله ای از کمال برسد که به طور کامل خودخواهی و خودبینی را از صفحه وجودش پاک کند و خود را با تمامی سربازان عقل بیاراید و این مرحله همان فتح المبین است : (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا)

وهذا هو المقام المحمود الذي وصل إليه الرسول الكريم محمد (ص) وقد تجلّى في هذا المقام الله سبحانه وتعالى لمحمد (ص) في آنات (وكان بينهما حجاب يتلأأ ويخفق) أي: إنّ الحجاب يرتفع في آن ويعود في آن آخر، وحال ارتفاعه لا يبقى محمد (ص) بل يفنى ويحترق، ولا يبقى وجه الله محمد (ص) بل لا يبقى إلا الله الواحد القهار.

و این مقام همان مقام پسندیده و نیکوست که حضرت محمد (ص) بدان نایل گشت و همانا خدای تبارک و تعالی در این مقام برای حضرت محمد (ص) تجلی کرد و آن هم در لحظاتی ، ( و در بین آنها حجابی بود که کم نور و پر نور می شد ) یعنی اینکه این حجاب در لحظاتی از میان می رفت و در لحظاتی دیگر پدیدار می شد ، و هنگامی که حجاب از میان می رفت از محمد (ص) اثری باقی نمی ماند ، بلکه می سوخت و فنا می گشت و اثری از وجه الله ، محمد (ص) باقی نمی ماند ، و بلکه جز خداوند واحد قهار چیزی باقی نمی ماند .

والحديث أعلاه المروي عنهم (ع) لا ينفي الكشف لحجب الظلمة والنور مطلقاً، بل ينفي الكشف التام الدائم، أما الكشف التام في آنات فهو حاصل لمحمد (ص)، وهو (ص) يخفق مع خفق الحجاب والكون كله يخفق مع محمد (ص)، ولو قرأت القرآن لحفقت مع خفقه ذهاباً ومجئاً دون قصد منك لهذا الفعل، بل كأنك مضطر إليه.

و حديث فوق که از جانب ائمه اطهار (ع) روایت شده کشف حجابهای ظلمت و نور را مطلقاً نفی نمی کند بلکه کشف تام و دائم را نفی می کند منتهی کشف تام و کامل در لحظاتی برای حضرت محمد (ص) حاصل می شد و حضرت (ص) همراه پایین رفتن حجاب پایین میرفت و همه کائنات و مکان همراه او پایین می رفت و اگر قرآن خوانده باشید هنگام خواندن سرتان به عقب و جلو به حرکت در می آید بدون اینکه قصد انجام این کار را داشته باشید و انکار که مجبور به این کار هستید .

**ج س ا - ب: النور أو الحجب النورانية هي من الله سبحانه وتعالى، وحجب الظلمة من المادة أو العدم، والمخلوقات وجدت بإشراق النور في الظلمة أو قل تجلي النور في الظلمة. والاختلاط الحاصل بين النور والظلمة ليس بمعنى اختلاط مجانسة، بل هو اختلاط تجلي وظهور كما قال أمير المؤمنين (ع) ما معناه: (داخل في الأشياء بلا مجانسة وخارج منها بلا مزايمة).**

ج س / الف ، ب : نور یا حجابهای نورانی خود از خداوند سبحان است و حجابهای ظلمت از ماده و عدم است و مخلوقات با اشراق نور در ظلمت بوجود آمده اند یا می آیند یا بگوئیم از تجلی نور در ظلمت بوجود آمده اند و اختلاطی که بین نور و ظلمت حاصل می شد به معنی مجانسه یا قاطی شدن آنها باهم نیست بلکه آن اختلاط تجلی و ظهور است همانگونه که امیر المؤمنین (ع) می فرماید : (بدون اینکه هم خو شده در اشیاء وارد می شود و از آنها جدا شده و خارج می شود ) نصح البلاغه ج 1 خطبه اول .

**ج س - ج: ترفع حجب الظلمة والنور بالسعي إلى الله سبحانه وتعالى وتحصيل رضاه، وترفع حجب الظلمة خاصة بالتخلي عن جنود الجهل والأخلاق الذميمة، وبالابتعاد عن الأنا وتركها. وترفع حجب النور بالعلم والمعرفة، والتخلي بجنود العقل والأخلاق الكريمة، وتسلك سلم الصعود إلى المقامات القدسية في الملأ الأعلى.**

ج س / ج : حجابهای ظلمت و نور با سعی و تلاش در راه خداوند سبحان و بدست آوردن رضای خداوند از میان برداشته می شود و بالأخص حجابهای ظلمت با جداسدن از سربازان جهل و دوری از اخلاق ناپسند و خودبینی و خودخواهی از میان می رود و حجابهای نور با کسب علم و معرفت و تجهیز خود با سربازان عقل و اخلاق پسندیده و نیکو و بالا رفتن از پلکان صعود به مقامات قدسی در ملکوت اعلی از میان برداشته می شود .

**ج س - د: اتضح مما سبق أنها رفعت بشكل تام لمحمد (ص)، ولكن ليس على الدوام بل في آتات، كما اتضح أن العلة في عدم رفعها بشكل دائم هي أنها لو رفعت بشكل دائم لا يبقى للعبد هوية، بل لا يبقى إلا الله الواحد القهار بعد احتراق العبد وفنائه في الذات الإلهية، ولم ترفع هذه الحجب بشكل تام لغير محمد (ص) وهو صاحب المقام المحمود، وقال سيد العارفين علي (ع): (لو كشف لي الغطاء ما ازدت يقيناً). فالغطاء والحجاب الذي رفع لمحمد (ص) حجاب اللاهوت، وإلا فعلي (ع) كشف له الغطاء بالمراتب الأدنى من هذه المرتبة التي ذكرها (ع)، وقد كان (ع) يسير في جبانة الكوفة ويكلم الموتى كما روى حبة العرنبي.**

ج س / د : همانگونه که در توضیحات قبل گفته شد این حجاها به شکل تام برای محمد (ص) برداشته شد لیکن نه به طور دائم بلکه در لحظاتی همانطور که گفته شد همانا علت در عدم رفع حجاها به شکل دائم این است که اگر به طور دائم رفع می شد برای بنده هویتی باقی نمی ماند بلکه بعد از سوختن و فنای بنده در ذات الهی جزء خداوند واحد قهار چیزی باقی نمی ماند و این حجاها برای کسی غیر از حضرت محمد (ص) رفع نشده است و حضرت (ص) صاحب این مقام پسندیده است و همانطور که سرور عارفان علی (ع) می فرماید : ( اگر حجاب برای من برداشته می شد چیزی به یقینم اضافه نمی شد ) و این همان حجابی است که فقط برای حضرت محمد (ص) برداشته شد و الا برای حضرت علی (ع) حجاب در مراتبی پایین تر از مرتبه ای که خود (ع) ذکر کرد برداشته شد و آنگونه که حبه عرنی روایت می کند ایشان (ع) در گورستان کوفه سیر می کرد و با مردگان سخن می گفت.

\*\*\*\*\*

سؤال / 29: لماذا إذا خلقت الأرض من المعصوم أو حجة الله على أهل الأرض ساخت بأهلها كما روي عنهم (ع)؟

س / / 29: چرا بنا به فرموده ائمه اطهار (ع) اگر زمین از معصوم یا حجت خداوند بر اهل زمین خالی شود زمین زیر و رو خواهد شد ؟

الجواب: الروايات في هذا المعنى كثيرة، ومنها: عن أبي حمزة، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): أتبقى الأرض بغير إمام؟ قال (ع): (لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت).

وعن أبي جعفر (ع)، قال: (لو إنَّ الإمام رفع من الأرض ساعة لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله).

ج / روايات در این معنی بسیارند از جمله روایت ابی حمزه که می گوید : به ابی عبدالله (ع) گفتم : ( آیا ممکن است که زمین بدون امام باشد ؟ امام (ع) فرمودند : اگر زمین بدون امام باقی بماند دگرگون و نابود خواهد شد )  
اصول کافی کتاب حجت

و روایت است از ابی جعفر (ع) که می فرماید : ( همانا اگر امام یک ساعت از روی زمین برداشته شود زمین طوفانی می شود همانطور که دریا طوفانی و موج می شود ) اصول کافی کتاب حجت

وهذا لأن الحجة (ع) موضع الفيض الواصل إلى الأرض، فبسبب وجوده في جميع السماوات والمقامات العلوية القدسية يكون في هذه الأرض مثله كمثل سرّة الطفل، وهي موضع وصول الغذاء للطفل من الأم، فمثله (ع) كالحبل السري الواصل من السماء إلى الأرض ينقل الفيض الإلهي إلى الأرض، (بهم ترزقون، وبهم تمطرون).

و این به معنی این است که حجت الهی مکان فیض رسیده ونازل به زمین است پس به سبب وجودش در تمامی آسمانها و مقامات قدسی مثال او بر روی زمین همچون بند ناف طفل است ( و آن موضع رسیدن تغذیه از مادر به طفل است ) و مثال آن (ع) همچون ریسمان سری (ناف) است که از آسمان به زمین رسیده و فیض الهی را به زمین منتقل می کند ( به وسیله آنها روزی می خورید و به وسیله آنها آسمان بر شما می بارد )

فهو حبل الله المتين وعمود النور النازل من السماء إلى الأرض، ولولاها لساخت الأرض بأهلها أي لا يصل النور الإلهي إلى الأرض فتنتحلّ وتعود عدماً هي وأهلها، ولذا فلا يمكن أن يوصف عظيم فضل الحجة (ع) على جميع الخلق.

پس حجت الهی حبل المتین و ستون نوری است که از آسمان به زمین می رسد و بدون او زمین زیر و رو می شود یعنی نور الهی به زمین نمی رسد و زمین منحل گشته و به عدم تبدیل می شود لذا فضل و مرحمتی که حجت الهی (ع) نسبت به جمیع خلق دارد قابل توصیف نمی باشد .

\*\*\*\*\*

سؤال / 30: لماذا يوجه الميت إلى القبلة وهو نائم على يمينه، بينما يوجه المحتضر إلى القبلة وهو نائم على ظهره وباطن قدميه إلى القبلة؟

س / به چه دلیل میت را در حالی که به پهلوئی راست خود خوابیده رو به قبله می خوابانند ؟ در حالی که شخص در حال احتضار را روی کمر و پاهایش رو به قبله می خوابانند ؟ .

الجواب: المحتضر هو إنسان حي ، أي إنَّ روحه لا تزال متصلة بجسمه، وموضع اتصال الروح في الجسم هو الصدر، فيوجه المحتضر إلى القبلة وهو نائم على ظهره؛ لتكون روحه متوجهة إلى الأعلى ووجهها ووجه جسمه مستقبل القبلة، وبهذا يستقبل الله سبحانه والملائكة.

ج / شخص محتضر : یک انسان زنده است یعنی هنوز روحش به جسم متصل است و موضع اتصال روح در جسد سینه است ، پس شخص محتضر را در حالی که به پشت خوابیده رو به قبله می کنند که روحش متوجه بالا بوده و روی جشمش مستقبل قبله باشد که بدین ترتیب به استقبال خدای سبحان و ملائکه باشد .

أما جسم الميت فهو جسم انفصلت عنه الروح، فيوجه إلى القبلة بوجهه الجسماني، وأفضل هيئة لتوجيه وجه إلى القبلة هي نومه على يمينه واستقباله للقبلة.

اما جسم میت : در واقع جسمی است که روح از آن جدا شده و با وجه (روی) جسمانی او را متوجه قبله می کنند و بهترین شکلی است که می توان او را رو به قبله کرد خوابیدن روی پهلوئی راست و استقبال قبله است .

\*\*\*\*\*

سؤال / 31: ما علة الكفن للميت، وما فائدته؟

س / علت کفن میت چیست ؟ و چه فایده ای دارد ؟

الجواب: إن جسم الميت محترم باعتبار اتصال روحه به قبل موته، فيجب أن تستر عورته وجسمه أمام الناس وحال الدفن، كما كان هو يهتم بستر عورته وجسمه في هذه الحياة الدنيا في السابق. كما أنّ الكفن لباس الميت عند بعثه إذا شاء الله سبحانه وتعالى، كما أن إلباسه هذا اللباس - الذي يفضل أن يكون من أجود أنواع الأقمشة - رجاء أن تكون روحه قد لبست أجود أنواع لباس التقوى حال موته، ورجاء أن يمن الله عليه ويلبسه لباس التقوى بعد أن ألبسه المؤمنون الكفن. وقد ورد هذا المعنى عنهم (ع) في قصة الشاب مع داود وملك الموت حيث إن الله رحم الشاب ومد في عمره لرحمة داود (ع) لذلك الشاب.

ج / همانا جسم میت به اعتبار اتصال روح به آن قبل از مرگ محترم است ، پس واجب است جلوی مردم در حال دفن عورت و جسمش پوشیده شود ، همانگونه که او قبل از مرگ و در زمان حیاتش در این دنیا به پوشاندن عورت و جسمش اهمیت می داد . کما اینکه کفن ، اگر خدای سبحان اراده فرمود هنگام قیامت لباس میت است و پوشاندن او با این لباس است ؛ باید از بهترین انواع پارچه باشد با این امید که روحش نیز بعد از مرگش بهترین نوع لباس تقوی را بپوشد، و به این امید که خداوند بر او منت گذاشته و بعد از اینکه مؤمنین او را با کفن پوشاندند ، لباس تقوی را بر او بپوشاند ، و این معنی به نقل از ائمه اطهار (ع) در قصه آن جوان با حضرت داود (ع) و ملک الموت آمده است وقتی که خداوند به خاطر ترحم داود (ع) به آن جوان رحم کرد و به عمرش اضافه کرد .



سؤال / 32: لماذا الله أفرد الذكر؟

س / به چه دلیل یاد و ذکر خداوند بصورت - فرد - است ؟

الجواب: إن الله وتر يحب الوتر، والوتر أو الفرد دال عليه سبحانه وتعالى. والشفع يدل على الإثنية والزوجية، ولذا فالذكر في الصلاة يوتر واحداً أو ثلاثاً أو خمساً أو سبعاً.

ج / همانا خداوند وتر است ، و وتر را دوست دارد ، و وتر یا فرد بر او جل جلاله دلالت دارد ، و شفع بر جفت بودن و زوج بودن دلالت دارد ، و لذا ذکر در نماز به صورت وتر یعنی یک و سه و پنج و هفت خوانده می شود .

\*\*\*\*\*

سؤال / 33: لماذا التكبير بداية الصلاة؟

س / تکبیر در ابتدای نماز برای چیست ؟

الجواب: أنت تريد في الصلاة العروج إلى الله ومواجهته سبحانه وتعالى، فالصلاة معراج المؤمن ولا يتم العروج إلا بارتقاء السماوات السبع، ومفتاح كل سماء والعروج إليها ومنها إلى التي تليها هو: (الله أكبر)، أي أنا العبد الناقص الفقير، أقصد الرب الكامل الغني، وأريد أن ارتقي وأصل إليه سبحانه؛ لأواجهه وأسبّحه بمدحتي وثنائي عليه سبحانه بفضلته ومنه عليّ.

ج / شما در واقع در نماز خواستار عروج به سوی خدا را دارید تا با سبحان و تعالی مواجه شوید ، و همانا نماز معراج مؤمن است و عروج انجام نمی شود جز با گذشتن و ارتقاء به هفت آسمان ، و کلید هر آسمان برای عروج به آن و از آن به آسمان بعد از آن -الله أكبر- است . یعنی اینکه من بنده فقیر و ناقص - قصد رفتن به سوی خداوند کامل و غنی را می کنم- و می خواهم که ارتقاء کرده و به خدای سبحان برسم که با فضل و منتش با او مواجه شده و با مدح و ستایش خود بر ایشان ، او را تسبیح گویم .

\*\*\*\*\*

سؤال / 34: ما معنى تكبيرة الإحرام في الصلاة، وما هي ميزة تكبيرة علي بن أبي طالب (ع)؟

س / معنى تكبيره الأحرام در نماز چیست و فرق تکبیر علی ابن ابی طالب (ع) در چیست ؟

الجواب: التكبيرات للإحرام في الصلاة هي سبعة في الحقيقة، وليست واحدة وإن كان الإحرام بواحدة جائز، إذا أراد بها السبع تكبيرات المقارنة للسبع سماوات.

ج / تکبیرہ الاحرام در نماز در حقیقت هفت تکبیر است، و نه یک تکبیر و اگر چه برای احرام یک تکبیر جایز است، و اگر در نماز برای احرام هفت تکبیر گفته می شود برای مقارنت آن برای هفت آسمان است.

وكل تكبيرة تتعلق بسماء، فقول (الله أكبر) الأولى، أي إن الله أكبر من السماء الدنيا والأولى بكل ما فيها من خير وشر وتفاصيل مهما عظمت.

و هر تکبیر متعلق به یک آسمان می باشد، پس وقتی که می گویم الله اکبر اول - یعنی اینکه خداوند از آسمان دنیا و آسمان اول و هر چه از خیر و شر و تفصیل و عظمت که در آن است بزرگتر است.

فأنت إذا عرفت أنّ الأرض بكل سعتها هي كعبة رمل في صحراء بالنسبة للمجرة، وأنّ المجرة هي كعبة رمل بالنسبة للكون الجسماني، وأنّ السماء الدنيا هي حبة رمل في صحراء بالنسبة للسماء الثانية، وهكذا حتى يصغر في عينك كل ما سوى الله، ويكبر في نفسك الله سبحانه وتعالى شأنه، فتعلم أنه لا يوصف.

و شما اگر دانسته باشید زمین با همه عظمتش همانند دانه شن در صحرا نسبت به فلک است و فلک یا دوران ستارگان نیز مانند دانه شنی در مقابل کون جسمانی و آسمان دنیا مانند دانه شنی در صحرا در مقابل آسمان دوم است و این تناسب همین طور ادامه دارد تا اینکه هر چیزی - غیر از خداوند تبارک و تعالی - در چشمتان کوچک و ناچیز بیاید، و در مقابل خداوند در نفس شما آنقدر شأن و عظمتش بزرگ شود که یقین پیدا کنید که خداوند قابل توصیف نیست.

وتكبيرة علي (ع) بحسب معرفته لله سبحانه وتعالى، وهو أعظم خلق الله معرفة بالله بعد محمد (ص). وكلما زادت المعرفة بالله زاد شأن الذكر لله، فعلي (ع) يعرف من يكبر، ولو حمل الخلق ما يعرف لما احتملوه.

و تکبیر حضرت علی (ع) به میزان معرفتش به خداوند، بسیار عظیم و ارزشمند است چرا که ایشان بعد از حضرت محمد (ص) دارای بیشترین معرفت به خداوند سبحان است، و هر چه معرفت خداوند برای شخص بیشتر باشد به همان میزان ارزش ذکر او نیز افزایش می یابد، پس علی (ع) دقیقاً می داند که تکبیر چه کسی را می گوید، و اگر می خواست علم خود را به خلق منتقل کند مسلماً تحمل آنرا نخواهند داشت.

وقد قال (ع) ما معناه: (انطويت على مكنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الأرشية في الطوى البعيدة).

و در جایی حضرت علی (ع) می فرمایند: ( به مخازن علم و معرفتی دست یافتم که اگر آن را برایتان فاش کنم مانند اضطراب اریشه در طوای بعید مضطرب می شدید ) شرح نهج البلاغة - لابن ابی الحدید : ج 1 ص 21

والاضطراب: أي الحركة الاهتزازية، والأرشية: هو الحبل الذي يعلق به الدلو الذي يخرج الماء، والطوى البعيدة: أي البئر العميق. فإذا ألقى الدلو في البئر العميق اضطرب الحبل المعلق به كأنه أفعى تسير.

و اضطراب به معنی لرزه افتادن است ، و اریشه طنابی است که دلو را برای خارج کردن آب به آن آویزان می کنند ، و طوای بعید به معنای چاه عمیق است ، که اگر دلو را در چاه بیندازید طناب آن به لرزه در می آید همچون یک افعی که در حال تکان خوردن باشد .

\*\*\*\*\*

سؤال / 35: ما معنى سبحان ربي العظيم وبجمده؟

س / معنای سبحان ربي العظيم و بی حمده یعنی چه ؟

الجواب: التسبيح يعني التنزيه من النقص، والحمد هو: الثناء والمدح بالكمال. والحقيقة أنّ التسبيح لا يكون من العبد إلا بالثناء على الرب، فهذا الذكر هو تسبيح بالثناء على الله سبحانه وتعالى، وهذا الذكر هو بيان أن التسبيح لا يكون إلا بالثناء، ولذلك فإن كل الأدعية هي مدح وثناء وحمد، وسيد المسبحين هو الحامد محمد (ص).

ج / تسبيح به معنای منزّه ساختن از نقص است ، و حمد : همان ثنا و ستایش کردن با کمال است . و در حقیقت تسبیح از بنده ممکن نیست جز با مدح و ستایش خداوند متعال . و این ذکر بیانی است که در آن تسبیح میسر نمی شود مگر با ثناء ، و به این علت است که تمام ادعیه ها مدح و ثناء و حمد است، و سید و آقای تسبیح گویان محمد تسبیح گو (ص) است .

\*\*\*\*\*

سؤال / 36: ما الفرق بين ذكر الركوع: سبحان ربي العظيم وبجمده، وذكر السجود: سبحان ربي الأعلى وبجمده؟

س / فرق بين ذكر ركوع (سبحان ربي العظيم و بجمده) و ذكر سجود (سبحان ربي الاعلى و بجمده) در چیست ؟

الجواب: الركوع هو حالة خضوع وتذلل من العبد لله سبحانه وتعالى بمرتبة الذات، والذكر الملائم لهذا الخضوع لهذه المرتبة هو: حمد المربي العظيم أو العلي.

ج / ركوع حالت خضوع وتذلل از بنده برای خداوند سبحان در مرتبه ذات الهی است . و ذکر ملائم برای این خضوع و در این مرتبه : حمد وستایش مربی اعلى و عظیم و بلند مرتبه تر است .

أما السجود فهو: حالة خضوع وتذلل من العبد له سبحانه وتعالى بمرتبة (الكنه أو الحقيقة) والذكر الملائم لهذا الخضوع لهذه المرتبة هو: حمد المربي الأعلى أو الأعظم. فمرتبة معرفة العبد ربه في السجود أعظم من مرتبة معرفة العبد ربه في حال الركوع.

اما در سجود :خضوع وتذلل بنده برای او ست - سبحان و متعال- در مرتبه (( كنه و حقیقت )) است ، و ذکر ملائم برای این خضوع این مرتبه حمد مربی الاعلى و اعظم است. پس معرفت بنده از خدای خود در حالت سجود عظیم تر از مرتبه معرفت بنده از خدایش در حالت ركوع است .

\*\*\*\*\*

### سؤال / 37: ما معنى سبح اسم ربك الأعلى؟

س / تسبیح گفتن نام رب اعلى ( سبح اسم ربك الأعلى) به چه معناست ؟

الجواب: التسبیح إنما يتحقق من العبد بالثناء على الرب سبحانه وتعالى، والثناء يكون بما علمنا هو سبحانه عن طريق أوليائه من الأنبياء والمرسلين والأئمة (ع)، وأقل الثناء والحمد هو الشكر.

ج / تسبیح همانا با ثنای عبد بر خداوند سبحان تحقق می یابد ، و ثناء هماني است که خدای سبحان از طریق اولیاء و انبیاء و مرسلین و ائمه (ع) به ما آموخته است ، و کمترین میزان حمد و ثنا ((شکر)) است.

فالتسبیح يبدأ بالشكر، وينتهي بالحمد. وشكر الله سبحانه وتعالى يبدأ بشكر خلقه وأداء حقهم، فالخلق عيال الله، وأحب الخلق إلى الله أرفهم بعیاله، كما ورد في الحديث عنهم (ع). فالعبد يسبح ربه سبحانه وتعالى عندما يكون رحمة بالمؤمنين ورأفة باليتامى والمساكين، وغلظة وشدة على الكافرين المعاندين، وحق يسير على الأرض.

پس تسبیح با شکر آغاز و با حمد پایان می پذیرد ، و شکر خداوند با شکر خلق او و ادای حق آنها آغاز می شود . و خلق عیال یا خانواده خداوند به حساب می آیند ، و محبوبترین خلق نزد خداوند رؤف ترین و رحیم ترین آنها با خانواده خداوند است ، همانطوریکه در احادیثی که از معصومین به ما رسیده <sup>4</sup> پس ابتدا بنده هنگامی تسبیح خداوند را می گوید که رحمتی بر مؤمنین و دارای رأفت به ایتام و مساکین باشد، و با شدت و غلظت بر کافران معاند باشد ، و مانند حقی باشد که بر زمین سیر می کند .

واسم ربك الأعلى هو: علي (ع)؛ لأنه هو الاسم الأعلى والأعظم، وعلي مع الحق والحق مع علي، فيكون معنى سبح اسم ربك الأعلى: كن حقاً يسير على الأرض أي سبحه بالعمل لا بالقول فقط كما يتوهم.

و اسم ربك الأعلى : خود علی (ع) است چرا که او بلند مرتبه ترین و عظیم ترین نام خداوند است و علی با حق و حق با علی است . پس معنی ( سبح اسم ربك الأعلى ) : یعنی اینکه حتی باش که بر روی زمین سیر می کند یعنی خداوند را با عمل تسبیح کن نه فقط با سخن همانگونه که بعضی ها متوهم شده و فکر می کنند که تسبیح فقط با سخن گفتن است .

\*\*\*\*\*

<sup>4</sup> : به حدیث وارده از امام صادق (ع) در کتاب کافی ج 2 ص 164 نظر کن که فرموده اند : رسول خدا (ص) فرمودند : خلق خانواده خدا هستند پس هر کس که بهره ای به خانواده خدا برساند و سرور را بر اهل بیتش وارد کند محبوب ترین خلق نزد خداست .

سؤال / 38: روي عن الباقر (ع) ما معناه: (لو شئت لنشرت التوحيد من الصمد) ، فما معنى هذا الحديث، وكيف ينشر التوحيد من الصمد؟

س / روایتی از امام باقر (ع) بدین معنی که : ( اگر اراده می کردم توحید را از صمد منتشر می کردم ) معنی این حدیث چیست و چگونه ممکن است توحید از صمد منتشر شود ؟

الجواب: الصمد هو المقصود بالحوایج، وهو الممتلئ بالكمال فلا ثغرة فيه، وإذا مرض الإنسان العاقل فمن يقصد غير الله المشافي، وإذا جاع أو عطش أو افتقر فمن يقصد غير الغني، وإذا جهل فمن يقصد غير العليم، وإذا غضب فمن يقصد غير الحليم، وإذا أراد سدّ نقصه من كل جهة فمن يقصد غير مصدر الكمال الذي لا ينقصه كثرة العطاء إلا كرمًا وجوداً، فمن الصمد سبحانه يعرف العبد القاصد السير إلى الله سبحانه وتعالى.

ج / صمد همان مقصود در حوائج است ، و او مالا مال از کمال است ، و هیچ عیب و نقصی در او نیست . انسان عاقل اگر بیمار شود قصد چه کسی را می کند جز خدای شفا دهنده ، اگر گرسنه یا تشنه شود و یا اگر دچار فقر شود چه کسی را قصد می کند جز آن غنی ، اگر دچار جهل شود قصد چه کسی را می کند جز آن خداوند علیم ، یا اگر دچار غضب یا عصبانیت شود قصد چه کسی را می کند جز آن حلیم بردبار مطلق و اگر... و اگر... و اگر... و اگر بخواید نقصهای خود را از هر جهت که باشد جبران کند قصد چه کسی را می کند غیر از اینکه خود مصدر کمال را، آنکه کثرت عطاء چیزی را از او کم نکرده بلکه کرم و بزرگی او بیشتر شده . و از صمد است که سبحان متعال - بنده قاصد - خداوند سبحان را می شناسد.

لِنَّ الله هو الحليم والكريم والرؤوف والغفار والقادر والقهار والجبار والغني والعليم والحكيم وكل أسماء الله سبحانه وتعالى التي شاء أن يطلع عليها خلقه، فهو سبحانه وتعالى الصمد أي المقصود بكل هذه الأسماء والصفات.

همانا خداوند حلیم و کریم و رؤوف و غفار و قادر و قهار و جبار و غنی و علیم و حکیم است یعنی همه نام هایی که اراده کرده خلق خود را از آنها آگاه کند. پس خدای تبارک و تعالی صمد است و مقصود همه این نام ها و صفات است .

\*\*\*\*\*

سؤال / 39: لماذا رجم جيش أبرهة الحبشي لما أراد هدم الكعبة بالحجارة السجيل ولم يرحم جيش الأمويين لما أرادوا هدم الكعبة حتى سقط المنجنيق في الكعبة وهدم البيت الحرام؟!

س / به چه دلیل لشکر ابرهه حبشی هنگامی که می خواست کعبه را ویران کند خداوند توسط ابابیل و با سنگ سجیل آنها را سنگ سار کرد اما برای لشکر امویان که می خواستند کعبه را ویران کنند هیچ اتفاقی نیفتاد تا اینکه خانه کعبه را با منجنيق ویران ساختند ؟

الجواب: إن لبيت الله الحرام (الكعبة) حرمة وملائكة تحمي البيت من الاعتداء، وهذه الحماية المعجزة لا تحصل دائماً إنما تحصل إذا كان الناس يستفيدون من هذه المعجزة ويتعظون بها ويهتدون إلى الصراط المستقيم بسببها. أما إذا كان الناس قساة القلوب لا يتعظون بالزواجر والمثلات والعقوبات الإلهية أو الآيات الإلهية البينة، فلا معنى لمنعهم عن العصيان والطغيان والتجبر ودفعهم عن صراط الجحيم بالقوة، مما ينافي حالة الامتحان والاختبار للإنسان في هذه الأرض.

ج / همانا بيت الله الحرام (كعبه) حرمتی دارد و ملائکه در برابر تجاوز دشمنان از آن حمایت می کنند و این معجزه حمایت همیشه اتفاق نمی افتد بلکه این معجزه زمانی اتفاق می افتد که مردم از آن بهره برده و عبرت گرفته و موعظه شوند و به سبب این معجزه امیدی به هدایت آنها به صراط مستقیم باشد . اما اگر انسان ها قصی القلب باشند و با موانع و مثالات و عقوبات الهی یا آیات الهی آشکار موعظه نشوند منع آنها از طغیان و عصیان و جبار بودن و برگرداندن آنها از صراط جهنم به زور معنی نخواهد داشت و اینکه آنها را با اجبار به راهی بردن یا از راهی منع کردن - با حالت امتحان الهی بر روی زمین منافات خواهد داشت .

وفي زمن عبد المطلب (ع) - جدّ النبي محمد (ص) - كان الناس يستفيدون من هذه الآية، ويتعظون بها. كما أنها كانت تشير إلى حرمة عبد المطلب وأهل بيته، واتصاهم بالسماء، وهو وصي من أوصياء إبراهيم (ع). أما في زمن يزيد (عليه لعنة الله) فقد كان الناس قساة القلوب لا يتعظون، بل إنهم انتهكوا حرمة أعظم من حرمة الكعبة وهي حرمة الحسين، لما قتلوه ومثلوا بجسده الطاهر المقدس، وقد وضحّ الحسين في خطابه لهم أنهم بعد قتله لا يدعون حرمة لا ينتهكونها أو يهابون انتهاكها. ومع ذلك فلما تقدم جيش يزيد (لعنه الله) إلى الكعبة قادماً من المدينة مات الملعون (مسلم بن عقبة) قائد الجيش الأموي فلم يرتدع الناس، بل تقدموا بقيادة الحصين بن نمير السكوني حتى وصل الأمر إلى رجم الكعبة بالمنجنيق وقتل ابن الزبير في الحرم.

و در زمان عبد المطلب (ع) - جد حضرت محمد (ص) - مردم از این آیه آشکار خداوند استفاده کرده و با آن موعظه می شد ند کما این که این آیه به حرمت عبد المطلب (ع) و اهل بیتش و اتصال آنها به آسمان و اینکه او وصی از اوصیای ابراهیم (ع) است اشاره دارد . و اما در زمان یزید ملعون مردم قصی القلب شده و موعظه نمی پذیرفتند، بلکه آنها حرمتی عظیم تر از حرمت خانه کعبه را زیر پا گذاشتند و آن حرمت امام حسین (ع) است ، و وقتی که

او را به شهادت رسانده و جسد شریف و طاهرش راقطعه قطعه کردند، و امام حسین (ع) در خطبه ای که برای آنها گفت این قضیه را برای آنها توضیح داده و آنها را برای آنها گوشزد نمود و فرمود: ( بعد از قتل من دیگر از هیچ حرمتی نخواهید گذشت و از پایمال کردن هیچ حرمتی واهمه ای نخواهید داشت ) با همه این احوال هنگامی که لشکر یزید ملعون از مدینه به سوی مکه در حال پیشروی بود فرمانده لشکر اموی (مسلم بن عقبه) به هلاکت رسید با این حال مردم دست از پیشروی بر نداشته بلکه با فرماندهی حصین بن نمیر سکونی به پیشروی ادامه دادند و در نهایت امر به جایی رسید که کعبه را با منجنیق ویران کردند و در این میان ابن زبیر داخل حرم به قتل رسید.

أما في نهاية المطاف أي في زمن الإمام المهدي (ع)، لما يعود الناس إلى شيء من الفطرة ويتعظون بالمثلثات والآيات، فإنّ هذه الآية تعود للظهور من جديد وهذه المرة عندما يخسف بجيش السفیانی بين المدينة ومكة بعد خروج الإمام المهدي (ع) من المدينة والتجائه إلى مكة حرم الله سبحانه وتعالى كما ورد عنهم (ع).

اما در نهایت امر یعنی در زمان امام مهدی (ع) زمانیکه مردم به چیزی از فطرت خود بازگشته و از امثال و آیات موعظه شده و عبرت گیرند این آیه دوباره تکرار و تحقق می یابد و این بار وقتی که بعد از خروج امام مهدی (ع) از مدینه و استقرار ایشان در مکه (حرم خداوند) بنا به روایات اهل بیت (ع) زمین در بین مکه و مدینه لشکر سفیانی را می بلعد . همانگونه که از اهل بیت (ع) نقل شده .

فأهم علة لحصول هذه الآية أو تأخرها هو استفادة الناس منها، واهتداؤهم بسببها، واتعاضهم بها، أو غفلتهم عنها، وركونهم إلى المادة، وإرجاع كل الأسباب والمسببات إليها.

و مهمترین علت در رخ دادن یا عدم رخ دادن این آیه - استفاده مردم از آن است و هدایت آنها به سبب آن و موعظه شدن آنها و یا غفلت آنها از آن و دل دادن و غرق شدن در ماده و دنیا و ارجاع کلیه اسباب و مسببات به آن است .

\*\*\*\*\*



### سؤال / 40: ما علة الحج، وما الغرض من الحج؟

س / علت حج چه بوده و هدف از آن چیست ؟

الجواب: الحج في الإسلام باختصار هو الحضور في وقت معين من السنة في مكان معين، وهو بيت الله المحرم أو الكعبة، فلا بد لنا من معرفة صفة الوقت والمكان أولاً.

ج / حج بطور مختصر در اسلام : حضور در وقت معینی از سال و در مکانی معین است . و آن بیت الله الحرام یا کعبه است ، پس ما باید قبل از هر چیز صفت این وقت و مکان معین را بدانیم .

فالمكان: وهو الكعبة، إنما هو تجلي وظهور للبيت المعمور، وهو تجلي وظهور للضريح، والضريح في السماء السادسة وهي أعلى سماء ملكوتية مثالية، وبعدها السماء السابعة وهي سماء كلية لا مثالية. وإنما خلق الضريح بعد أن ردّ الملائكة على الله سبحانه وتعالى لما أخبرهم بخلق آدم (ع)، فطاف عليه الملائكة ليغفر الله لهم ويتوب عليهم بعد إساءتهم واعتراضهم عليه سبحانه وتعالى.

مكان : کعبه است ، تجلی و ظهوری از بیت معمور که آن هم تجلی و ظهوری از ضريح است. و ضريح در آسمان ششم قرار دارد که بلندترین آسمان مثالی ملکوتی است - و بعد از آن آسمان هفتم قرار دارد که آسمان کلی و نه مثالی است - همانا خلق ضريح بعد از اعتراض ملائکه بر امر خداوند ؛ وقتی که آنها را از خلقت آدم (ع) آگاه ساخت. پس ملائکه بر آن طواف کردند تا خداوند گناه نافرمانی و اعتراض آنها را ببخشاید و توبه آنها را قبول نماید .

وتجلى الضريح في السماوات الخمس الأدنى من السماء السادسة فكان في كل سماء بيت مناسب لشأنها، يطوف عليه ملائكة تلك السماء؛ ليغفر لهم الله سبحانه وتعالى ويتوب عليهم، فكان في السماء الرابعة البيت المعمور ، وتجلى وظهر هذا البيت في الأرض فكان بيت الله الحرام أو الكعبة. فلما نزل آدم (ع) إلى الأرض طاف به فغفر له الله وأعلى مقامه وشأنه بفضله ومنه سبحانه وتعالى.

و تجلی ضريح در پنج آسمان پایین تر از آسمان ششم می باشد و همانا در هر آسمان خانه ای مناسب شأن ملائکه وجود دارد ، که ملائکه آن آسمان بر آن طواف می کنند ، تا غفرانی و بخششی برای آنها باشد تا خداوند آنها را ببخشد . پس در آسمان چهارم بیت معمور قرار دارد و بیت الله الحرام کعبه تجلی و ظهور آن بر زمین است . و هنگامی که آدم به زمین نزول نمود به طواف دور کعبه پرداخت و خداوند با منت و فضل خود ایشان را شأن و مقام بخشید .

أما الوقت: فهو ذو الحجة، وأهم ما يتصف به هذا الشهر هو أنه الشهر الذي يخرج به الإمام المهدي (ع) في مكة ويرسل النفس الزكية لأهل مكة فيقتلونه بين الركن والمقام فيقوم بعد ذلك في العاشر من المحرم. إذن، فبیت الله وضع في السماوات لتطوف به الملائكة وتستغفر بعد اعتراضهم على حجة الله آدم (ع)، ووضع في الأرض ليطوف به آدم بعد تعديّه على شجرة علم آل محمد أو شجرة الولاية.

اما زمان : ماه ذیحجه است که مهمترین چیزی که این ماه را با آن توصیف می کنند : ( ماهی که در آن امام مهدی (ع) در مکه خروج می کند و نفس زکیه را برای آنها ارسال می کند و او را بین رکن ومقام به قتل می رسانند و در روز دهم از ماه محرم قیام می کند) . پس خانه خدا در آسمان ها وضع شد تا ملائکه بعد از اعتراض شان بر خلیفه خدا آدم (ع) بر آن طواف کرده و طلب استغفار کنند . و بر زمین برای طواف آدم (ع) وضع گردید و آن هم بعد از اینکه بر درخت علم محمد و آل محمد (ع) یا درخت ولایت تعدی کرد .

﴿وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾: أي على تحمل الولاية لآل محمد ، وهم حجة الله على آدم (ع)، فالطواف بالبيت إنما للاعتراف لحجة الله على الخلق بالولاية، والانصياع لأوامره وطاعته.

( و لم نجد له عزما \* در او عزمی نیافتیم ) یا اینکه بر تحمل ولایت آل محمد (ع) عزمی نداشت و آنها حجت خداوند بر آدم (ع) هستند ، پس طواف بر خانه خدا برای اعتراف به ولایت حجت خداوند و پیروی و اطاعت از اوامر ایشان می باشد .

فعلة الحج هي الاستغفار عن التصير في حق الحجة على الخلق (ع) في كل زمان، وهو في زماننا الإمام المهدي (ع). وقد ورد عنهم (ع) ما معناه: (إنما جعل الله الحج على الناس ليعرضوا علينا ولايتهم).

پس علت حج استغفار از تصیر در حق حجت خداوند بر خلق در هر زمان می باشد، که در زمان ما امام مهدی (ع) است و روایاتی که از اهل بیت به ما رسیده بدین معنا بوده که ( همانا خداوند فریضه حج را بر مردم فرض کرد تا به ولایت ما اعتراف کنند )

أما الغرض من الحج فهو التجمع في هذا المكان وفي هذا الزمان من كل عام ترقباً لقيام المصلح المنتظر المهدي (ع) للجهاد بين يديه، فهو صاحب الأذان في زماننا، إن الله سبحانه وتعالى قال في القرآن: يأتوك أنت يا حجتى على خلقي لا يأتوني أنا، قال تعالى: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ ﴿مُّ لَيْطُوا نَفْسَهُمْ وَيُؤْفُوا نُؤُورَهُمْ وَيُطَوُّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾

و اما غرض از حج در واقع در این مکان و در این زمان از هر سال ، انتظار قیام مصلح جهانی المنتظر مهدی (ع) و جهاد در رکاب ایشان می باشد ، و ایشان صاحب اذان در زمان ماست و همانا خدای تبارک و تعالی در

قران می فرمایند : بسوی تومی آیند ای حجت من برخلقم نه به سوی من. خداوند متعال می فرماید : ( وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ) (مردم را به ادای مناسک حج اعلام کن تا مردم پیاده و سوار و از هر راه دور به سوی تو جمع شوند ) ح 27

﴿ثُمَّ لِيُقْضَىٰ لَهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾: ( پس باز گو تا مناسک حج را به جای آورند و به هر عهد ونذری که در حج کردند وفا کنند و طواف کعبه را نزد خانه عتیق به جای آورند ) ح 29

**وقضاء التفث: أي التنظيف والتطهر، وهو يكون بحسب الظاهر قص الأظافر وحلاقة الشعر، أما بحسب اللب والحقيقة فالمراد منه لقاء الإمام الحجة (ع)، وحلاقة الشعر إنما تمثل التجرد من كل فكرة والتسليم للحجة (ع) والانتصاع لأوامره.**

و قضاء تفث: یعنی پاکیزگی و تطهیر که در ظاهر گرفتن ناخن و تراشیدن سر است و اما در باطن ، حقیقت و مراد از آن دیدار با امام حجت (ع) است و تراشیدن سر امری نمادین و به معنی جدا شدن از همه افکار و تسلیم امر حجت و فرمانبرداری از ایشان می باشد .

**وإنما سمي البيت العتيق؛ لأن من يطوف به يعتق من ذنب تقصيره مع الإمام المهدي (ع) الحجة على الخلق ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾ ، ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ ، فحرمات الله وشعائر الله هم حجج الله سبحانه وتعالى على الخلق.**

و همانا به این جهت بیت عتیق نامیده شد که هر کس به دور آن طواف کند از گناه تقصیرش در حق حجت خداوند برخلق امام مهدی(ع) عتق می کند یعنی می کاهد ((ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ)) (این است احکام حج و هر کس اموری را که خدا حرمت نهاده بزرگ و محترم شمرده البته مقامش نزد خدا بهتر خواهد بود ) ح 30 (( ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ )) (این است سخن حق و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد خوشا بر او که این صفت دل های پاک است ) ح 32 و حرمت خداوند و شعائر خدای تبارک و تعالی همان حجت های خداوند سبحان بر خلقش هستند .

\*\*\*\*\*

سؤال / 41: في إجابة سؤال سابق قلت: إن موسى (ع) لم يعتذر عن قتل القبطي بأنه من عمل الشيطان بل إنه تعمد قتل القبطي وإن هذا العمل صحيحاً، فإذا كان قتل موسى (ع) للقبطي صحيحاً، فما معنى قوله في سورة الشعراء: ﴿قَالَ فَعَلْتُهَا إِذْ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾ ؟

س / در جواب سؤال قبل گفته بودید که موسی (ع) در قتل مرد قبطنی عذر نخواست به اعتبار اینکه این کار از عمل شیطان است بلکه این کار را از عمد انجام داده است و این کار عملی صحیح است . پس اگر کشتن مرد قبطنی از جانب موسی (ع) عملی صحیح بوده معنی گفته اش در سوره شعراء که می گوید: (گفت آری چنین فعلی را انجام دادم و من از گمراهان هستم ) شعراء 20 چیست ؟

الجواب: موسی (ع) لم يقصد بالضللال هنا هو الانحراف عن الصراط المستقيم بسبب عملية قتل القبطي، بل إنّ الضلال الذي أرادته موسی (ع) هو ضلال ذو بعدين:

ج / منظور موسی (ع) از گمراهی در اینجا انحراف از صراط مستقیم به سبب قتل مرد قبطنی نیست بلکه گمراهی که موسی (ع) آن را احساس کرده بود دو بعد دارد :

الأول: هو أن موسى (ع) يرى نفسه ضالاً بسبب وجوده في قصر فرعون الطاغية الظالم، ولهذا قال في سورة القصص ما معناه: رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُنْ ظَاهِراً لظالم ولو بتكثير سواده ببقائي في قصره، ومؤازرته بالسكوت على ظلمه. مع أنّ وجود موسی (ع) ابتداءً في قصر فرعون (لعنه الله) لم يكن يبيد موسی (ع)، ولكن استمرار موسی (ع) بالبقاء في قصر فرعون أمر يبيد موسی (ع)، وكان يجب أن يتخذ في النهاية هذا القرار بمغادرة قصر الطاغية، والبراءة منه (لعنه الله).

اولاً : وجودش در قصر فرعون طاغوت و گمراه و ظالم را گمراهی می دید لذا گفته اش در سوره قصص بدین معنی بوده : خدایا با این نعمتی که به من ارزانی داشتی در جانب ظالم نخواهم ماند حتی اگر ماندم در قصر او فقط سیاهی لشکر باشد و با سکوت در برابر ظلمش او را یاری نخواهم کرد . باوجوداینکه وجود موسی (ع) در ابتدا در قصر فرعون ملعون در دست موسی (ع) و به اراده او نبود لیکن استمرار وجود موسی (ع) در قصر فرعون امری به اختیار و اراده او بود . و می بایست در نهایت تصمیم به خارج شدن از قصر و براءت جستن از طاغوت ملعون می گرفت .

والبعد الثاني: هو أن موسى (ع) أراد أن يقول لفرعون إني قتلت القبطي الظالم، وهو من شرطة فرعون (لعنه الله) وأنا على حق، وقتله كان حقاً، ولكنك كنت ترى أنني من الضالين، أي إنّ موسى (ع) أراد أن يقول إني من الضالين عندك يا فرعون لا أنني من الضالين بالحقيقة، بل أنا من المهتدين. ولهذا فررت منك ومن ظلمك فكافئني الله سبحانه، ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾.

**دوم :** اینکه موسی (ع) می خواست به فرعون بگوید که من مرد قبطی ظالم را کشتم و او از سربازان فرعون ملعون بود و می خواست بگوید که من بر حق هستم و کشتن او امر حق بود اما تو مرا از گمراهان می دیدی . یعنی موسی (ع) به فرعون می گفت که من نزد تو از گمراهان هستم اما حقیقت من چنین نیستم بلکه من از هدایت شد گانم و برای این از تو و ظلم تو گریختم و خداوند مرا پاداش داد . (فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ) ( آنگاه من از شما گریختم تا آنکه خدای من مرا علم و حکمت عطاء فرمود و مرا از پیغمبران خود قرار داد ) شعراء 21

\*\*\*\*\*

سؤال / 42: قال تعالى: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \* لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾. ( ما پیش از تو رسول و پیامبری نفرستادیم جز آنکه چون آیاتی برای هدایت خلق تلاوت کرد شیطان جن و انس در آن آیات الهی القاء دسیسه کرد آنگاه خدا آنچه شیطان القاء کرده محو و نابود می سازد و آیات خود را محکم و استوار گرداند و خدا دانا به حقایق امور و درستکار در نظام عالم است \* تا خدا به آن القاءات شیطان کسانی را که دل‌هایشان مبتلا به مرض نفاق و شک یا کفر و قساوت است بیازماید و باطن آنها را پدیدار سازد و همانا کافران و ستمکاران عالم سخت در شقاوت و دور از نجات می باشند )

ح 52 - 53 ما معنى إلقاء الشيطان في أمانة النبي؟

معنى القاء شيطان در آرزوی پیامبر چیست ؟

الجواب: ما من رسول ولا نبي - وعن أهل البيت (ع) و(لا محدث) ، وهم (ع) محدثون- وتمنى - أي رجا حصول أمر من أمور الخير التي علم من الله حصولها ولو إجمالاً في بعض الأحيان، أي إن أمنيته متأية من أمر الله سبحانه، لا أنها من هوى النفس ورغباتها كما يتوهم بعض الناس - ﴿أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾ أي بعد أن يبدأ الرسول (سواء كان رسولاً أم نبياً أم محدثاً) بإظهار رجائه للناس الذين تابعوه في دعوته، يقوم الشيطان بإلقاء الباطل في صدور بعض هؤلاء الناس حول أمانة الرسول التي أظهرها لهم أو أظهر بعضها.

ج / هیچ نبی و رسولی و به فرموده اهل بیت (ع) هیچ (محدثی) نیست که آرزویی کرده باشد با اینکه اهل بیت (ع) همه (محدث) بوده اند یعنی آرزوی حاصل شدن امری از امور خیری که از طریق خداوند از حصول آن با خبر شده باشند حتی اگر در بعضی از احیان و به طور اجمالی باشد . یعنی اینکه آرزوهایش برخاسته از امر خداوند است برخلاف تصور اشتباه بعضی افراد نه از هوای نفس و رغبت‌های آن است. (شیطان در آرزوی او القاء کرد \* القی الشیطان فی امنیة) یعنی بعد از اینکه فرستاده (فرستاده یا پیامبر یا محدث) شروع به اظهار خواسته اش برای پیروان دعوت خود نموده ، شیطان شروع به القاء باطل در سینه بعضی از این مردم می کند .

﴿فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ﴾ بإرسال ملائكة يلقون في صدور بعض هؤلاء الناس الحق الذي يبين باطل ما ألقى الشيطان في صدور بعضهم.

(خدا آنچه را شیطان القاء کرده محو و نابود می سازد): و این اتفاق با ارسال ملائکه ای در سینه بعضی از این مردم حق را القاء می کنند، حتی که باطل شیطان را که در سینه آنها القاء کرده ، آشکار می سازد.

﴿ثُمَّ يُحَكِّمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ يحكم الله آياته بإلقاء الطمأنينة والسكينة والوقار واليقين في قلوب الذين آمنوا، بعد أن ألقى في قلوبهم العلم منه سبحانه بأن الحق ليس ما ألقاه الشيطان في قلوب بعضهم، بل هو ما يدعو إليه الرسول. وإلقاء الشيطان يكون بالوسوسة في القلب، أو بالإراءة الخبيثة في اليقظة أو في النوم، وهو يلقي لأوليائه الذين هميت عليهم أنفسهم وحب (الأنبا) والظهور والقيادة والرئاسة الباطلة واتباع الهوى. ﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ \* تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ \* يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ﴾.

( خدا آیات خود را محکم و استوار گرداند و خدا دانا به حقایق امور و درستکار در نظام عالم است ) : بعد از اینکه خداوند از جانب خود در قلبهای آنها این علم را القاء می کند به این معنی که حق آن چیزی نیست که شیطان در قلبهای بعضی از آنها القاء کرده بلکه حق چیزی است که رسول آنها به آن دعوت می نماید خداوند آیات خود را با طمأنینه و سکینه و وقار و یقین در دلهای آنان که ایمان آورده اند القاء می نماید ، در ضمن القاء شیطان از طریق وسوسه در قلب می باشد . یا از طریق رؤیت خبیثه (خوابهای بد) در خواب یا بیداری ، که او برای اولیاء خود کسانی که نفس و حب خودبینی و ظهور و فرمانروایی و ریاست باطله و تبعیت از هوای نفس بر آنها تسلط پیدا کرده القاء می کند : (( هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ \* تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ \* يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ )) ( بگو که می خواهید من شما را آگاه سازم که شیاطین بر چه کسانی نازل می شوند \* شیاطین بر هر شخص دروغگوی بدکار نازل می شوند \* گوش فرا دهند تا حرف قوای قدسی را شنیده به اتباع خود برسانند و اکثر آنها دروغ می گویند ) الشعراء : 221 - 223

أما نسخ الله لما يلقي الشيطان فيكون بإرسال ملائكة يوحون لأولياء الله الحق، ويكلمون المؤمنين في قلوبهم، ويعرفونهم الحق، ويرونهم في المنام واليقظة ما يعلمون به الصراط المستقيم، وإنّ اتباع الرسول هو الحق المبين من الله سبحانه وتعالى، وإنّ الذين اتبعوا إلقاء الشيطان وهو فتنة لهم لم يكونوا مؤمنين في السابق، بل كانوا منافقين في قلوبهم مرض وقلوبهم قاسية، وهم في ريبهم وشكهم يترددون.

اما نسخ خداوند در القاء شیطان با ارسال ملائکه خواهد بود که به اولیاء خداوند حق را وحی می کنند و با مؤمنین در قلبها ایشان سخن می گویند و آنها را با حق آشنا می سازند و چیزی که به واسطه آن صراط مستقیم را می یابند در خواب و بیداری به آنها نشان می دهند . و همانا پیروی از رسول هر زمان خود حق آشکاری از خدای تبارک و تعالی است و کسانی که از القاء شیطان پیروی می کنند در واقع فتنه ای برای آنها خواهد بود و این افراد در سابق هم مؤمن نبوده اند بلکه منافق بودند و قلبهایشان مریض بوده و قسی القلب هستند و همواره در بین شک و تردیدشان سرگردانند .

﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ \* وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ \* الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾.

( همانا کافران و ستمکاران عالم در شقاوت و دور از نجات می باشند \* و تا آنکه اهل معرفت به یقین بدانند که این آیات قرآن به حق از جانب پروردگار تو نازل گردیده که بدان ایمان آورند و دلها ایشان پیش آن خاشع و خاضع شود و البته خدا اهل ایمان را به راه راست هدایت فرماید \* و آنان که کافرنند در اینکه نزول قرآن از جانب خداست یا در وعده و وعید قرآن همیشه شک دارند تا وقتی که ساعت مرگ یا قیامت فرا رسد یا عذاب آن روز ناگهان بر آنها فرود آید \* در آن روز سلطنت و حکم فرمایی تنها مخصوص خداست پس آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند در بهشت پرنعمتند ) الحج : 53 - 56

ويظل المنافقون والكافرون بالرسالة في شك إلى آخر لحظة ﴿حتى تأتيهم الساعة بغتة﴾: أي حتى قيام القائم (ع)، ﴿أو يأتيهم عذاب يوم عقيم﴾: أي لا مثيل له لم تلد مثله سنة من السنين السابقة وهو يوم قيام القائم (ع). وفي هذا اليوم الملك لله؛ لأن الملك الحاكم في هذا اليوم هو الإمام المهدي (ع).

و منافقین و کسانی که به رسالت فرستادگان کافرنند تا آخرین لحظه در شک خود باقی می مانند تا اینکه در لحظه ای که انتظار آن را ندارند قیام ساعت فرا می رسد . یعنی تا قیام قائم (ع) یا اینکه عذاب روزی عقیم بر آنها فرود خواهد آمد یعنی روزی که همانند ندارد و در هیچ یک از سالهای قبل نظیری برای آن نیست و آن روز ، روز قیام امام مهدی (ع) و روزی که مُلک از آن خداوند می باشد چرا که در آن روز حاکم امام مهدی (ع) خواهد بود .

\*\*\*\*\*



سؤال / 43: ما معنى استعاذة مريم (ع) حين قالت: ﴿إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا﴾ ؟

س / استعاذه و پناه بردن مريم (ع) در اين آيه به چه معناست ؟ (إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا) (من از تو به خدای رحمان پناه می برم که تو پرهیزکاری کنی) (مريم: 18)

الجواب: أي إني عذت بالرحمن منك إن لم تكن أو ما كنت تقياً، و (إن) هنا نافية. فالاستعاذة بالله سبحانه إنما تكون بملائكته الذين يطردون الشياطين عن بني آدم، فلا معنى في هذا المقام من الاستعاذة بالله، أي بملائكة الله من ملائكة الله سبحانه وتعالى. إنما الاستعاذة بالله وملائكته من الشياطين (لعنهم الله)، ولا معنى للاستعاذة بالله من العبد المتقي الصالح؛ لأنه مأمون الشر بتقواه وخوفه من الله.

ج / یعنی اینکه به خدا پناه می برم از تو اگر پرهیزکار نبوده و یا نباشی ، و کلمه ( إن ) در اینجا به صورت نفی آمده . و استعاذه یا پناه بردن به خداوند همانا پناه بردن به ملائکه خداوند است که شیاطین را از بنی آدم دور سازند و استعاذه به خداوند در این مقام معنایی نخواهد داشت یعنی پناه بردن به ملائکه خداوند از ملائکه خداوند . همانا پناه بردن به خدا و ملائکه او از شر شیاطین می باشد . و پناه بردن به خداوند از یک بنده متقی و صالح بی معنی خواهد بود چراکه او به واسطه تقوا و ترسی که از خداوند دارد از شر به دور می باشد .

وإنما كانت استعاذة مريم (ع) هذه الصيغة؛ لأنها كانت تظن أنّ من جاءها - وهي في حال العبادة - إنما هو عبد صالح، فكأنها كانت تستفهم عن هويته في نفس الوقت الذي تستعيد بالله منه لو لم يكن صالحاً فأجابها: ﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾.

و استعاذه مريم (س) به این صیغه بود چرا که او فکر می کرد کسی که به سویش آمده و در حالی که در حال عبادت بوده بنده ای صالح است و در عین حال می خواست که از هویت او باخبر شود و به خدا نیز پناه می برد از اینکه این فرد صالح نباشد و او نیز اینگونه جوابش را داد . ( قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ) در پاسخ مريم گفت : من فرستاده خدای تو هستم آمده ام تا به امر او تو را فرزندی بخشم بسیار پاکیزه و پاک سیرت ( مريم : 19)

\*\*\*\*\*

سؤال / 44: روي عن الأئمة (ع) أنه إذا وجد نصف الميت الذي فيه الصدر يصل على، وإذا وجد الرأس فقط لا يصل على. فما سبب ذلك؟

س / از اهل بیت (ع) روایت شده که اگر نصف جسدی که سینه در آن است پیدا شود بر آن نماز گزارده می شود اما اگر فقط سر جسد پیدا شود نماز بر آن گزارده نمی شود ، دلیل آن چیست ؟

الجواب: إن موضع اتصال الروح بالجسم هو الصدر، فالصلاة عليه لا على الرأس. وإنما الصلاة على الميت لتسكن روحه، وتطمئن إذا كان من المؤمنين، قال تعالى في وصف حال الكافرين: ﴿حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾.

ج / همانا موضع اتصال روح در جسد ، سینه انسان است و نماز بر سینه است نه بر سر . و نماز بر میت اگر از مؤمنین باشد برای ساکن شدن و مطمئن شدن روح اوست ، خداوند در وصف حال کافران می فرماید: ( حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ ) ( خداوند مهر بر دلهايشان زده ) البقره: 7

وقال تعالى في وصف حال المنافقين: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾.

و در وصف حال منافقین می فرماید: ( فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ) ( دلهای آنان مریض است پس خدا بر مرض جمل و عناد ایشان بیفزاید ) البقره: 10

وقال تعالى مخاطباً رسوله الكريم محمد (ص): ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾، ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾.

و خداوند خطاب به رسول اکرم (ص) می فرماید: ( أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ) ( ای رسول گرامی آیا ما تو را به نعمت حکمت و رسالت شرح صدر عطا نکردیم ) شرح: 1 ( قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ) ( گفت خدایا پس سینه ام را گشایش عطا فرما ) طه: 25

﴿رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ \* وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾. ( زیرا من آئین گروهی که به خدا بی ایمان و به آخرت کافرند ترک گفتم \* و از آئین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب که دین توحید و خداپرستی است پیروی کردم و در آئین ما هرگز نباید چیزی با خدای شریک گردانیم و احدی را مؤثر در کار آفرینش دانیم این توحید و ایمان به یگانگی خدا ، فضل و عطای خداست بر ما و بر همه مردم لیکن اکثر مردمان شکر این عطا را به جا نمی آورند ) یوسف: 37 - 38

\*\*\*\*\*

سؤال / 45: ما معنى قوله تعالى في أول سورة البقرة: ﴿أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْكِتَابُ لَا يَرِيبُ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ ؟

س / معنی فرموده خداوند در اول سوره بقره چیست ؟ ( آلم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب ) (الم \* آن کتاب بی هیچ شک راهنمایی پرهیزکاران است \* آن کسانی که به غیب ایمان دارند )

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

﴿أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْكِتَابُ لَا يَرِيبُ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ \* وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ \* أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

( الم - آن کتاب بی هیچ شک راهنمایی پرهیزکاران است \* آن کسانی که به غیب ایمان دارند و نماز به پای دارند و از هر چه روزیشان کردیم به فقیران انفاق کنند \* و آنان که ایمان آرند به آنچه خدای به تو و بر پیغمبران پیش از تو فرستاد و آنها خود به عالم آخرت یقین دارند \* آنان از لطف پروردگار خویش به راه راستند و آنها به حقیقت رستگاران عالمند ) البقره: 1 - 5

اسم الله: هو مدينة الكلمات التي أشرقت وتجلت من حقيقته وهويته سبحانه التي لا يعلمها إلا هو سبحانه وتعالى. كما أن الرحمن الرحيم وهما متحدان في المعنى يمثلان باب هذه المدينة، وظل هذه المدينة في عالم الممكنات هو الذي أشرقت في ذاته وتجلت فيه وهو محمد (ص)، قال تعالى: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ ؛ لأنه تخلق بأخلاق الله، وإلا فلا يستحق خلق أن يوصف بأنه عظيم إلا إذا كان تجلياً وظهوراً لأخلاق الله سبحانه وتعالى، ومن هنا كان محمد (ص) مدينة العلم.

نام خداوند (هو): که مدینه کمالات از حقیقت و هویت خدای تبارک و تعالی اشراق و تجلی پیدا کرده حقیقت و هویتی که جز خود او کسی از آن اطلاع ندارد. کما اینکه الرحمن و الرحیم در معنی با یکدیگر متحدند و نقش دروازه این مدینه را دارند ، و سایه این مدینه یا شهر در ( عالم ممکنات ) همان کسی است که در ذات او اشراق کرد و تجلی یافت و او محمد (ص) است خداوند می فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (ای محمدمانا تواخلاق عظیم و برجسته ای داری ) (قم: 4) چرا که اخلاق محمد (ص) الهی بود و الا هیچ خلقی مستحق این که عظیم نامیده شود نیست مگر اینکه تجلی و ظهوری از اخلاق خدای تبارک تعالی باشد و این چنین است که حضرت محمد (ص) مدینه علم است .

أما باب هذه المدينة فهو علي (ع) ومن اختلط لحمها بلحمه ودمها بدمه فاطمة (ع)، وهذا فعلي (ع) تجلي للرحمن، وفاطمة (ع) تجلي للرحيم، وهما متحدان كاتحاد الرحمن الرحيم ومفترقان كافتراق الرحمن الرحيم.

اما دروازه این شهر علی (ع) و کسی که خون و گوشت او با علی (ع) عجین شده فاطمه (س) است و بدین ترتیب علی (ع) تجلی الرحمن و فاطمه (س) تجلی الرحیم است و آنها باهم متحدند چون اتحاد الرحمن الرحیم و از هم جدایند چون جدا بودن الرحمن الرحیم .

﴿أ ل م﴾: قال أمير المؤمنين (ع): (أنا: ح الحواميم، أنا: قسم أ ل م ... أنا: ترجمة ص ... أنا: ن والقلم). وهذه الحروف هي أسماء أهل البيت (ع)، وهنا (م) محمد، و (ل) علي، و (أ) فاطمة وإذا حسبت عدد هذه الحروف وجدتها أربعة عشر على عددهم (ع). وتكرر الميم (17) مرة، واللام (13) مرة، والألف (13) مرة.

و الم : امير المؤمنين (ع) می فرمایند: ( من : ح) حوا ميم هستم ، من : قسم (الم) هستم ، من ترجمان (ص) هستم ، من ن و قلم هستم ) الشيعة والرجعة ص150: خطبة البيان . واین حروف اسماء اهل بيت (ع) می باشند ، و در اینجا (م) محمد (ص) و (ل) علی (ع) و (الف) فاطمه (س) است و اگر این حروف را بشمارید خواهید دانست که آنها به تعداد اهل بيت (ع) و چهارده حرف هستند . حرف (م) هفده بار تکرار شده و حرف (ل) سیزده بار و حرف (الف) هم سیزده بار تکرار شده است .

ومن هذه الحروف تألف القرآن، وهم (ع) القرآن. ومن هذه الحروف يؤلف الاسم الأعظم كما روي عنهم (ع) ، وهم الاسم الأعظم كما روي عنهم (ع) أيضاً ، أي تجلي الاسم الأعظم، وما يمكن أن يعرف من الاسم الأعظم، أو قل الاسم الأعظم في عالم الخلق (الممكنات).

و از این حروف قرآن تألیف شده است و در واقع آنها (ع) خود قرآن هستند و از این حروف اسم اعظم تألیف می شود طبق روایاتی که از اهل بيت (ع) به ما رسیده است . و نیز آنها (ع) اسم اعظم هستند همانگونه که در روایت آمده است یعنی آنها تجلی اسم اعظم هستند . و چیزی که به واسطه آن بتوان چیزی از اسم اعظم یا بخت است بگویم اسم اعظم را در عالم ( ممکنات ) شناخت .

وكما أنّ الكتابة تتألف من اختلاط هذه الحروف الأربعة عشر النورانية مع الأربعة عشر الأخرى الظلمانية، كذلك وجود المخلوق (الممكن) يتألف من اختلاط نورهم بالظلمات، أو قل: تجلي أنوارهم في الظلمات.

همانگونه که نوشتن از اختلاط این چهارده حرف نورانی با چهارده حرف دیگر ظلمانی تألیف می شود وجود مخلوق یا (ممکن) نیز از اختلاط نور آنها (ع) با ظلمات تألیف می شود .

كما أنهم (ع) يمثلون تجلي نور الله سبحانه وتعالى في الظلمة، وأعني بالظلمة العدم القابل للوجود، قال تعالى: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾. فهم (ع) مثل نور الله.

یا می توان گفت تجلی انوار آنها در ظلمات کما اینکه آنها (ع) تجلی نور خداوند در ظلمات هستند و منظور از ظلمات عدم قابل الوجود است ، خداوند می فرماید : (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْبُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ) ( خدا نور وجود بخش آسمانها و زمین است داستان نورش به مشکواتی ماند که در آن چراغی روشن باشد و آن چراغ در میان شیشه ای که تلالؤ آن گویی ستاره ایست درخشان و روشن از درخت مبارکه زیتون که با آن که شرقی و غربی نیست شرق و غرب جهان بدان فروزان است و بی آنکه آتشی زیت آنرا برافروزد خود به خود جھانی را روشنی بخشد که پرتو آن نور حقیقت به روی نور معرفت قرار گرفته و خدا هر که را خواهد به نور خود و اشراقات وحی خویش هدایت کند این مثلها را خدا برای مردم هوشمند می زند که به راه معرفتش هدایت یابند و خدا به همه امور غیب و شهود عالم داناست ) نور: 35. پس آنها (ع) مثال نور خداوند هستند .

**﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾** : ذلك : اسم إشارة للبعيد، وهو هنا إشارة إلى الحروف: ( ا ل م ) القرية، فالبعد المراد هنا ليس مكاني بل شأني، فهذه الأسماء المباركة والتي هي كتاب الله أيضاً عالية الشأن رفيعة الدرجة والمقام لا تنال، قال (ص) ما معناه: (يا علي، ما عرف الله إلا أنا وأنت، وما عرفني إلا الله وأنت، وما عرفك إلا الله وأنا).

( ذلك الكتاب ) : ذلك اسم اشاره به دور است ، و در این جا به این حروف (الف،ل،م) که نزدیک است اشاره دارد . و مراد از دوری در اینجا (مکانی) نبوده بلکه مراد از دوری (شأنی) است و این نامهای مبارک که خود کتاب خداوند نیز هستند مسلماً آنقدر رفیع الشأن و بلند مرتبه و والامقام هستند که دست یافتن به آنها ممکن نیست ، در این مورد پیامبر (ص) فرموده است : ( ای علی خدا را کسی نشناخت جز من و تو ، و مرا کسی نشناخت جز خداوند و تو ، و تو را کسی نشناخت جز خداوند و من )

**والكتاب: أي كتاب الله الحاوي للعلم وهو محمد (ص) أو الميم، وهو علي أو اللام، وهو فاطمة أو الألف.**

و کتاب : یعنی کتاب خداوند که حاوی علم است و آن محمد (ص) است یا (م) و آن علی (ع) است یا (ل) و آن فاطمه (س) است یا (الف) .

**ومحمد (ص) هو الكتاب الأتم والكلمة التامة، والأولى بأن يطلق كتاب الله عليه، فالموجودات جميعها منطوية في صفحة وجوده المباركة ومكتوبة فيه، كالكلمات المكتوبة في السجل.**

ومحمد (ص) کاملترین کتاب و کاملترین کلمه و اولی ترین شخص است که کتاب خدا نام بگیرد ، پس همه موجودات در صفحه وجود مبارکش موجود و نوشته شده اند همانند کلماتی که در کتاب نوشته شده اند .

وهو صلوات الله عليه في عالم الخلق الألف والياء، والبداية والنهاية، والظاهر والباطن. وكذلك علي وفاطمة، ولكنه صلوات الله عليه كتاب بلا حجاب، وهما صلوات الله عليهما محبوبان به (ص) عن الذات. فهو المدينة وهما الباب المواجه للخلق، ومنها يؤخذ، ومنها يفاض على الخلق.

و او صلوات خدا بر او باد در (عالم خلق) الف و ياء و آغاز و پايان و ظاهر و باطن است و همچنين على (ع) و فاطمه (س) نيز اينگونه هستند. و لكن حضرت محمد (ص) صلوات خدا بر او باد كتابي بدون (حجاب) است و على (ع) و فاطمه (س) به وسيله محمد (ص) از ذات محبوب شده اند. پس محمد (ص) شهر علم و على و فاطمه (ع) دروازه اين شهر هستند که با خلق مواجه می شوند و فيض الهی از آنها گرفته شده و به خلق می رسد.

أما الباب الآخر للمدينة والكتاب المواجه للذات الإلهية فهو الرحمن، وبهذا الباب العظيم الرحمة افتتح عالم الخلق أو كما يسميه بعضهم عالم الإمكان، وبركته خلق الإنس والملائكة والجان، وبه يعلمون وبه يرزقون وبه يدبر الأمر، ولو دبر غيره لاشتدت العقوبات والمثلات، ولما بقي على ظهر الأرض أحد من هذا الخلق الذائر لنفسه أشد الذكر الغافل عن ربه، قال تعالى: ﴿الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾.

و اما دروازه دیگر این شهر و کتابی که با ذات الهی مواجه است و آن (الرحمن) می باشد که با این دروازه عظیم رحمت عالم خلق یا به گفته بعضی افراد (عالم امکان) افتتاح شد و به برکت آن انس و جن و ملائکه خلق شدند و با آن همه چیز را می دانند و با آن به روزیشان می رسند و به وسيله آن امور تدبیر می شوند که اگر با غیر از آن تدبیر امر می شد همه عقوبات و مثلات شدت می گرفت و کسی از این خلق خود خواه که فقط به خود فکر می کند و از یاد خدای خود غافل است بر روی زمین باقی نمی ماند. خداوند می فرماید: (الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) (الرحمن \* قرآن را به رسول خود آموخت \* و انسان را خلق کرد \* و به او تعلیم نطق و بیان فرمود.)

وقال تعالى: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ﴾، فربّ محمد (ص) وواهبه الكمال هو الرحمن، أي إنّ الرحمن هو ذات الذات الذي يفاض منه الكمال على محمد (ص).

و می فرماید: ( وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ ) ( بگو او خدای من است و جز آن خدایی نیست و من بر او توکل کرده ام و روی امیدم به سوی اوست ) (الرعد: 30) پس خدای محمد (ص) که این کمال را به او عطا کرده است الرحمن است یعنی اینکه الرحمن دروازه ذاتی که کمالات بر محمد (ص) سراریر می شود.

وقال تعالى: ﴿ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾، فخص هذين الاسمين بالذكر؛ لأن الفيض منهما، فالأول - أي الله - جامع لکمالات الذات، والثاني باب الذات.

خداوند می فرماید : ( اذْعُوا اللَّهَ أَوْ اذْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ) ( الله و يا رحمان را بخوانید همه اسماء نیکو مخصوص اوست ) (الأسراء : 110)

ولما كان ظهور الذات في عالم الخلق هو علي (ع) فلا تعجب من قوله (ع) : (أنا مقدر الأفلاك ، ومكوكب النجوم في السماوات، ومن بينهما ياذن الله تعالى وعليتها بقدرته وسميتها الراقصات ولقبتها الساعات، وكورت الشمس وأطلقتها ونورتها، وجعلت البحار تجري بقدره الله وأنا لها أهل. فقال ابن قدامة: يا أمير المؤمنين لولا أنك أتممت الكلام لقلنا لا اله إلا أنت، فقال أمير المؤمنين (ع): يا بن قدامة لا تتعجب تهلك بما تسمع، نحن مريوبون لا أرباب نكحنا النساء وحملتنا الأرحام وحملتنا الأصلاب، وعلمنا ما كان وما يكون وما في السماوات والأرضين بعلم ربنا، نحن المدبرون فنحن بذلك مخصوصون، ونحن عالمون.

و این دو نام به خاطر اینکه فیض از جانب آنهاست در ذکر اختصاص داده شده اند . و اسم اول یعنی الله جامع کمالات ذات و نام دوم دروازه ذات است و هنگامی که ظهور ذات در عالم خلق علی (ع) بود نباید از فرموده ایشان (ع) تعجب کرد که می فرماید : ( من بوجود آورنده افلاک و پدید آورنده ستارگان در آسمانها و هر چه در بین آنها به اذن خداوند تبارک و تعالی و با قدرت او آنها را برافراشتم و آنها را رقصنده های آسمان نامیدم و به ساعتها ملقب کردم و خورشید را بی فروغ کرده و آنرا دوباره آزاد کردم و نور بخشیدم و با قدرت خداوند دریاها را جاری ساختم و این کارها در شأن و منزلت من است ، ابن قدامة گفت : ای امیر المؤمنین (ع) اگر شما کلام را بر ما تمام نمی کردی می گفتم لا اله الا انت . امیر المؤمنین (ع) فرمود : ای ابن قدامة از چیزی که می شنوی تعجب نکن که هلاک می شوی ، ما خود بندگانیم و نه ارباب هستیم . با زنها ازدواج کرده و اصلاب و ارحام ما را حمل کردند ، و هر چه بوده و خواهد بود و هر چه در آسمانها و زمینها هست را با علم خدای خود دانستیم ، ما مدبران و عالمان هستیم و به آن اختصاص داده شده ایم ) (الخطبة الطنجية لإمام الناصب ص 214 ، الشيعة والرجعة ج 1 ص 177)

فبعلي يدبر عالم الخلق (عالم الإمكان)، فهو تجلي اسم الرحمن، وهو الباب الذي يخرج منه ما في المدينة - محمد (ص) - إلى سوها.

پس با علی (ع) جهان خلق (عالم امکان) تدبیر می شود و او تجلی اسم الرحمن است و او دروازه ای است که به واسطه آن هر چه در شهر علم یا (محمد (ص) ) است به سوی دیگران خارج می شود .

وبقي أنّ الكتاب يمكن أن يطلق على القرآن الكريم، فمحمد (ص) وعلي (ع) هما القرآن الناطق ، والقرآن الكريم ليس سوى صورة أخرى لمحمد (ص).

و اینکه ممکن است منظور از کتاب قرآن کریم گفته شود و محمد (ص) و علی (ع) خود قرآن ناطق هستند و قرآن کریم چیزی نیست مگر تصویر دیگری از محمد (ص) است .

﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾: الريب: يعني قلق النفس وخوفها وعدم اطمئنانها، وهو من لوازم الشك ولذلك يستعار للشك أحياناً وخصوصاً الشك العقائدي، فهو مما يستلزم قلق النفس وعدم اطمئنانها وخوفها من العاقبة.

(شكى در آن نیست): ريب يعنى نگرانی و ترس نفس و عدم اطمینان آن، که از لازمت شک است و برای آن است که احياناً به جای شک می آید و خصوصاً شک عقایدی که لازمه آن نگرانی نفس و عدم اطمینان و ترس آن از عاقبت است.

والمعنى: إما أنه من يطلب الحق لا يشك في الكتاب، أي في محمد وعلي وفاطمة والأئمة والقرآن. وإما أنه نفس الكتاب لا شك فيه، أي نفس محمد (ص) هي نفس مطمئنة مستيقنة، وكذلك علي وفاطمة والأئمة (ع).

و اما معنی آن است که ، کسی که طالب حق است در کتاب یعنی در محمد (ص) و علی و فاطمه و ائمه (ع) و قرآن شک نمی کند یا اینکه نفس کتاب شکمی در آن نیست یعنی نفس محمد (ص) و آن نفسی مطمئنه و دارای یقین است و همچنین علی (ع) و فاطمه و ائمه (ع).

وكلا المعنيين صحيحين، وهذا المعنى الأخير يتضمن المعنى الأول. أما بيان هذه الصفة المهمة للكتاب فهو ضروري؛ ليوصف أنه هدى لغيره.

و هر دو معنی صحیح می باشد و معنی دوم ضامن معنی اول می باشد . اما بیان این صفت مهم برای کتاب که هدایتی برای دیگران وصف شود ضروری است .

﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾: لما كان الكتاب وهو (محمد (ص) والأئمة) مطمئن ومستيقن بالله وبالرسالة المكلف بأدائها، ولما كان مهدي إلى الحق، كان بالنسبة لغيره هادياً وهدى وعظماً يُستدل به على الطريق، ولكن مَنْ هذا الغير؟

(هدایتی برای متقین است): وقتی که کتاب خود محمد (ص) و ائمه (ع) هستند و مطمئن و دارای یقین به خداوند و به رسالتی که به انجام آن موظف شده باشد و وقتی که هدایت کننده ای به سوی حق باشد ، نسبت به دیگران مصدر هدایت و هدایت کننده و علمی که با آن می توان راه صحیح را پیدا کرد خواهد بود . و اما این دیگران چه کسانی خواهند بود ؟

فهل لأنه (ص) نور وحق و يقين وتقوى يكون هادياً للجميع؟ وهل لأنه علمٌ منصوب للجميع يكون هادياً للجميع المؤمن والفاسق والمنافق...؟ طبعاً لا؛ لأن ما يلزم الهداية إلى الحق أمران:



و آیا چون او (ص) نور و حق و یقین و تقوی است هدایت کننده همه افراد خواهد بود ؟ و آیا چون او (ص) پرچی منصوب برای همگان است هدایت کننده ای برای همه افراد از جمله مؤمن و فاسق و منافق و غیره خواهد بود ؟ مسلماً خیر . چرا که لازمه هدایت به سوی حق دو امر مهم است :

**الأول: هو نَصْبُ عِلْمٍ هَادٍ وَنُورٍ يَسْتَضَاءُ بِهِ، وَهَذَا هُوَ الْمَهْدِيُّ الْهَادِي النَّبِيُّ أَوْ الْإِمَامُ.**

**اول :** نصب علمی هدایتگر و نوری که از آن روشنی گرفته شود و این همان هدایتگر و هادی که پیامبر (ص) یا امام (ع) است .

**والثاني: كون فطرة الإنسان سليمة ليهتدي إلى هذا النور ويستضيء به، فالذين لوثوا الفطرة التي فطرهم الله عليها كيف يهتدون؟ ولو التحقوا بهذا النور واقتربوا منه لم ينفعهم هذا الاقتراب لأنهم لا يبصرون، فستكون عاقبتهم الابتعاد. وبهذا فالكتاب أو الرسول أو الإمام هدى لأصحاب اليقين، لأن التقوى من لوازم اليقين.**

**دوم :** اینکه باید انسان دارای فطرتی سلیم باشد که به سوی این نور هدایت شود و از آن روشنی بگیرد و کسانی که فطرت خود را که خداوند آنها را بر آن آفرید آلوده کردند چگونه هدایت می شوند حتی اگر به این نور برسند و به آن نزدیک شوند این نزدیکی نفعی به حال آنها نخواهد رساند چرا که آنها بصیرت ندارند و عاقبت آنها دوری خواهد بود . بدین ترتیب کتاب یا رسول یا امام هدایتی برای اصحاب یقین است چرا که تقوی از لازمت یقین است .

**والسؤال هنا: مَنْ هُوَ الْمُتَّقُونَ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ أَي عِنْدَ بَعْثِهِ؟ مَعَ أَنَّ التَّقْوَى لَا تَأْتِي إِلَّا بَعْدَ الْإِيمَانِ، بَلْ وَدَرَجَةٍ عَالِيَةٍ مِنْهُ هِيَ الْيَقِينُ. وَمَاذَا لَمْ يَقُلْ: هَدَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ، أَوْ لِلْمُوقِنِينَ؟ ثُمَّ إِنَّ مُحَمَّدًا (ص) وَالْقُرْآنَ هَدَىٰ لِجَمِيعِ النَّاسِ، وَالدَّعْوَةَ لِلْإِسْلَامِ عَامَةً، فَمَا مَعْنَى التَّخْصِيسِ؟ ثُمَّ هَلْ يُمْكِنُ أَنْ تَكُونَ التَّقْوَى لِبَاسِ الْحَنْفِيِّ، أَوِ الْيَهُودِيِّ أَوِ الْمَسِيحِيِّ قَبْلَ أَنْ يُسَلَّمَ لِيُوصَفَ بِهَا؟**

**و سؤال این است :** این متقین چه کسانی هستند در زمان رسول الله (ص) یعنی در زمان بعثت با اینکه تقوی حاصل نمی شود مگر بعد از ایمان ، بلکه تقوی درجه ای بسیار عالی از ایمان است . و چرا هدایتی برای مؤمنین یا موقنین گفته نمی شود ؟ سپس محمد (ص) و قرآن هدایتی برای همه مردم است و دعوت اسلام همگانی است پس این اختصاص دادن به چه معنا است ؟ پس از آن آیا ممکن است که تقوی لباس حنفی ، یهودی یا مسیحی باشد و قبل از اینکه اسلام آورده با آن وصف شوند ؟

**والجواب هنا: إِنَّ هُوَ الْمُتَّقِينَ هُم بَعْضُ الْأَحْنَافِ وَالْيَهُودِ وَالْمَسِيحِ فِي زَمَنِ الرَّسُولِ (ص)، فَهَذِهِ الدِّيَانَاتُ الثَّلَاثُ هِيَ الَّتِي كَانَ بَعْضُ أَفْرَادِهَا يَتَصَفُونَ بِأَنَّهُمْ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُدْفَعُونَ الزَّكَاةَ لِلْفُقَرَاءِ، قَالَ تَعَالَى: ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِئُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ﴾.**

و جواب اینجاست: همانا این متقین بعضی از احناف و یهود و مسیحیان زمان رسول خدا (ص) می باشند و این سه دیانت هستند که بعضی از افراد آنها به اینکه نماز اقامه کرده و به فقراء زکات می پردازند وصف شده اند ، خداوند می فرماید (فَالَّذِينَ يَسْرَتُهُ بِلِسَانِكَ لِيُنَبِّئَ بِهِ الْمُتَّقِينَ ) (در حقیقت ما این قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران متقی را بدان نوید ) مریم 97 .

ثم إن الآيات بيّنت حالهم بأنهم يؤمنون بما أنزل من قبل الرسول، أي إنهم أصحاب الديانات السماوية. ثم إن المتقين في زمن الإمام المهدي (ع) هم بعض المسلمين، وهكذا الأئمة (ع) إلى الإمام المهدي (ع). ومن هنا ففي زمننا مثلاً الإيمان بل واليقين بأهل بيت النبوة لا يكفي ليُوفق الإنسان لإتباع الإمام المهدي (ع) ويكون معه في الصف الأول أو الثاني، أعني الثلاث مائة والثلاث عشر أو العشرة آلاف، بل لابد من العمل بالشرعية الإسلامية، بل والإخلاص بالعمل لوجه الله ليكون الفرد المسلم المؤمن متقياً، ويكون الإمام المهدي هدى له وإخوانه، فالآيات تُبيّن حال النخبة من المؤمنين بعلم الهدى والكتاب في زمانهم، وليس جميع المؤمنين بالرسول.

سپس آیات الهی در بیان احوال آنها می فرماید به چیزی که قبل از رسول اکرم آمده ایمان دارند یعنی منظور صاحبان ادیان الهی است سپس اینکه متقین در زمان امام مهدی (ع) بعضی از مسلمانان هستند و همچنین ائمه (ع) تا خود امام مهدی (ع) و از اینجا و در زمان ما مثلاً ایمان بلکه یقین به اهل بیت نبوت برای اینکه انسان در پیروی از امام مهدی (ع) موفق شود و همراه ایشان در صف اول یا دوم و یا از سیصد و سیزده نفر و ده هزار نفر باشد کافی نیست بلکه باید به شریعت اسلامی عمل کند و در عمل خویش در راه خدا اخلاص داشته باشد و شخصی مؤمن و مخلص و متقی باشد و امام مهدی (ع) برای او و برادرانش هدایت کننده باشد و آیات خداوند حال نخبگان مؤمنین به علم هدایت و کتاب در زمانشان را بیان می کند نه همه کسانی که به رسول ایمان دارند .

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ \* وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾. الإيمان هو التصديق، ولكن ما المراد بـ (الغيب) هنا؟

( آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند \* آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان می آورند و آنانند که به آخرت یقین دارند) بقره 4-3 ایمان یعنی : باور داشتن . لیکن مقصود از غیب چیست ؟

ربما للإجابة سنسطر قائمة طويلة، ولن نحصي الغيب قطعاً، وباختصار أقول: إنَّ عالمي الملكوت والعقل هما الغيب الأصغر، وعالمي اللاهوت - أو الذات والحقيقة أو الكنه - هما الغيب الأكبر.

در جواب شاید توضیحات بلند بالا و بسیار زیادی کنار هم چیده شود و باز هم به جواب قطعی نرسیم . اما به اختصار می گویم : همانا عالم (ملکوت و عقل ) غیب اصغر و عالم ( لاهوت یا ذات و حقیقت یا کنه ) غیب اکبر هستند .

والغیب الأصغر یکن أن یکشف بعضه لخاصة من أولیاء الله سبحانه وتعالی، كما کشف لإبراهیم (ع)، (لتریه ملکوت السماوات والأرض)، بل ویكشف لمن سلك طریق الله سبحانه وتعالی وإن كانت عاقبته الانحراف کالسامري: ﴿بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ﴾ ، وکلمع بن باعوراء: ﴿أَتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا﴾ ، وروي أنه کان يرى ما تحت العرش.

و غیب اصغر ممکن است مقداری از آن برای افراد بخصوص از اولیاء خداوند سبحان گشوده شود همانند قول خداوند متعال در مورد ابراهیم (ع) ( ملکوت آسمان ها و زمین را به او نشان خواهیم داد ) بلکه برای هر کسی که در مسیر رسیدن به خدای تبارک و تعالی پای گذارد گشوده خواهد شد ، حتی اگر عاقبت آن انحراف باشد و مثال آن سامری است ( بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ ) ( سامری گفت : من چیزی از اثر قدم جبرائیل رسول حق امین را دیدم که قوم آنرا ندیدند ) ط 96 . و همین طور همانند آن بلعم بن باعورا ( أَتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا ) ( ما آیات خود را به او عطا کردیم و از آن آیات به عصیان سرپیچید ) اعراف 175 . و روایت است که او تا زیر عرش را می دید .

أما الغیب الأكبر، فینقسم إلى: الغیب العظیم أو العلی، والغیب الأعظم أو الأعلى، وهما اللذان فی تسبیح الصلاة فی الركوع والسجود.

و اما غیب اکبر : که به غیب عظیم یا علی و غیب اعظم یا اعلی تقسیم می شود و آنها همان ذکر هایی هستند که در تسبیح نماز در رکوع و سجود یاد می شوند.

والغیب العظیم لم یکشف منه شیء إلا للنبي الکریم، ولهذا خوطب بأنه علی خلق عظیم ، وأنه رأى من آیات ربه الکبری. ومّرّ الحدیث عن الإمام الصادق (ع) فی کشف الحجاب للرسول الأعظم خاصة، وهو الحجاب الذی لم یکشف لأمیر المؤمنین (ع)، فقال ما معناه: (لو کشف لی الغطاء ما ازددت یقیناً).

و غیب عظیم جز برای پیامبر اکرم(ص) برای کسی دیگر گشوده نشده است و به همین خاطر خداوند متعال ایشان را مورد خطاب قرار داده می فرماید: ( تو اخلاق عظیم و برجسته داری ) و همچنین از آیات بزرگ خداوند را مشاهده نمود و در حدیث امام صادق (ع) در مورد کشف حجاب علی الخصوص برای رسول اکرم (ص) آمده ( حضرت محمد (ص) حجابی است که برای امیر المؤمنین برداشته نشد و امیر المؤمنین در این باره می فرماید ( اگر حجاب برای من برداشته می شد چیزی به یقینم اضافه نمی شد )

أما الغيب الأعلى أو الأعظم فهو المحجوب عن الكل، وحجابه الذات أو الأسماء الحسنی.

ومن هنا فالإيمان بهذه العوالم أي: الملكوت والعقل والذات والحقیقة، هو الإيمان بالغیب، وهذا الإيمان على درجات أوضحها باختصار بهذا المثال: افرض أن حريقاً شب على بعد خمسة كيلو مترات عن مكان تواجدك فأنت تُحاط به علماً بإحدى الطرق التالية:

اما غیب اعظم یا اعلى که از همگان محجوب می باشد و حجاب آن ذات اسماء الحسنی (نام های نیکو) است بدین ترتیب ایمان به این عوالم یعنی ملکوت و عقل و ذات و حقیقت همان ایمان به غیب است و این ایمان درجات مختلفی دارد که آنها را با این مثال توضیح می دهیم: فرض کنید یک آتش سوزی در پنج کیلومتری جایی که شما قرار دارید اتفاق می افتد و شما از طریق یکی از این راه ها از آن مطلع می شوید:

### 1- ينقل لك ثقة صادقون خبر الحريق.

1 - افراد مورد اعتماد و راستگو خبر حریق را به شما منتقل کنند .

### 2- تذهب وترى الحريق بعينك.

2 - خود به آنجا رفته و حریق را به چشم ببینید .

### 3- تذهب وترى وتضع يدك في النار وتحترق يدك.

3 - به آنجا رفته و حریق را به چشم دیده و دست خود را در آتش قرار داده و دستتان بسوزد .

### 4- تقع في النار وتحترق حتى تصبح ناراً فتكون أنت من النار.

4 - خود را در آتش انداخته و بسوزید تا اینکه خود آتش شده و به جزی از آتش تبدیل شوید .

وربما يتسرع إنسان ويقول: إنَّ العلم الحاصل من شهادة خمسين شخصاً ثقة لا يكذبون هو نفسه العلم الحاصل من رؤية النار بالعين، وهو نفسه العلم الحاصل من رؤية النار واحترق اليد.

شاید انسان در جواب عجله کرده و بگوید که علم حاصل از شهادت پنجاه نفر قابل اعتماد همان علم حاصل از رؤیت آتش به چشم و همین طور علم حاصل از دیدن به چشم و سوختن دست یکی است .

وهذا اشتباه؛ لأن العلم الأول يمكن أن ينقض إذا شهد لك خمسون من الثقة بأنه لا يوجد حريق، والثاني يمكن أن ينقض إذا شككت أن هذا الحريق هو سحر عظيم كسحر سحرة فرعون، الذين استرهبوا الناس وسحروا أعينهم. أما الثالث فهو ثابت لا ينقض لوجود أثر النار في يدك، والقلب يكون مطمئناً.

و این اشتباه است چرا که علم اول ممکن است نقض شود و آن اگر پنجاه نفر دیگر که آنها نیز قابل اعتماد باشند شهادت دهند که آتشی وجود ندارد و علم دوم هم می تواند نقض شود اگر شما دچار شک شوید که این حریق شاید سحری عظیم مانند سحر جادوگران فرعون باشد که مردم را ترسانده و چشمان آنها را جادو کردند. اما علم سوم ثابت است و نقض نمی شود بدلیل وجود اثر آتش بر دست شما و در این حالت قلب مطمئن خواهد بود.

قال تعالى: ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنُ قَالِ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي﴾ ، فإبراهيم (ع) طلب هذه الدرجة من الإيمان، ولذلك قال تعالى بعدها: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾.

خداوند می فرماید: ( **أَوَلَمْ تُؤْمِنُ قَالِ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي**) خداوند فرمود باور نداری گفت آری باور دارم ولیکن می خواهم با دیدن آن دلم آرام گیرد (البقره: 260 پس ابراهیم (ع) این درجه از ایمان را طلب کرد و به این دلیل خداوند بعد از آن می فرماید: ( **وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ**) و همچنین ما بر ابراهیم ملکوت و باطن آسمانها و زمین را ارائه دادیم تا به مقام اهل یقین برسد (انعام: 75)

أما الرابع الذي عبرت عنه بأنه يحترق في النار حتى يصبح هو ناراً، فهذا لم يتحقق إلا لمحمد (ص) الإنسان. وهو فقط من كشف له الحجاب فكان قاب قوسين أو أدنى، وأصبح هو صلوات الله عليه وعلى آله حجاب الذات، ومن كشف له الغيب العظيم، أو بعبارة أخرى الذات أو قل: الكلمات الإلهية المشار إليها بكلمة الله.

اما علم چهارم که به عنوان سوختن در آتش وصف شد تا جزئی از آن شود و خود به آتش تبدیل شود جز برای حضرت محمد (ص) انسان کامل برای کسی دیگر محقق نشده است و فقط اوست که حجاب برایش برداشته شد و به فاصله قاب قوسین یا نزدیکتر رسید و او که صلوات خدا بر او و آل او باد به حجاب ذات تبدیل شد. و کسی شد که غیب عظیم یا به عبارتی دیگر ذات یا کلمات الهی که به آن کلمه الله گفته می شود برایش مکشوف شد.

وفي الحديث عن هشام بن الحكم، عن أبي الحسن موسى (ع)، قال: قلت له لأي علة صار التكبير في الافتتاح سبع تكبيرات أفضل؟ ولأي علة يقال في الركوع سبحان ربي العظيم وبمحمده؟ ويقال في السجود سبحان ربي الأعلى وبمحمده؟

قال: (يا هشام، إن الله تبارك وتعالى خلق السماوات سبعاً والأرضين سبعاً والحجب سبعاً، فلما أسرى بالنبي (ص) وكان من ربه كقاب قوسين أو أدنى، رفع له حجاب من حجه فكبر رسول الله (ص)، وجعل يقول الكلمات التي تنال في الافتتاح، فلما رفع له الثاني كبر، فلم يزل كذلك حتى بلغ سبع حجب وكبر سبع تكبيرات. فلما ذكر ما رأى من

**عظمة الله ارتعدت فرائضه، فابتزك على ركبتيه وأخذ يقول: سبحان ربي العظيم وبحمده، فلما اعتدل من ركوعه قائماً نظر إليه في موضع أعلى من ذلك الموضع خرّ على وجهه يقول: سبحان ربي الأعلى وبحمده. فلما قال سبع مرات سكن ذلك الرعب، فلذلك جرت به السنة).**

و در حدیثی از هشام بن حکم به نقل از ابی الحسن (ع) که گفت : به او گفتم به چه علت تکبیر در افتتاح نماز هفت تکبیر باشد افضل تر است ؟ و به چه علت در رکوع گفته می شود سبحان ربي العظيم و بجمده ؟ و در سجود گفته می شود سبحان ربي الأعلى و بجمده ؟

فرمود : ( ای هشام همانا خدای تبارک و تعالی هفت آسمان و هفت زمین و هفت حجاب خلق کرد . پس هنگامی که پیامبر (ص) را به معراج برد وقتی که در مقام قاب قوسین یا نزدیکتر از آن بود ، حجابی از حجابهای خود را از پیش روی پیامبر (ص) برداشت و پیامبر (ص) تکبیر گفت و شروع به گفتن کلماتی کرد که در افتتاح گفته می شود ، پس وقتی حجاب دوم را از پیش رویش برداشت تکبیر گفت و این چنین ادامه داد تا هفت حجاب را پشت سر گذاشت و هفت تکبیر گفت . و وقتی چیزی را که از عظمت خداوند دیده بود متذکر شد تمام وجودش به لرزه افتاد و دستهایش را به زانو زد در حالی که می گفت سبحان ربي العظيم و بجمده پس وقتی از این حالت رکوع به حالت ایستاده در آمد به نور عظمت نگاه کرد این بار در موضعی بالاتر از قبل و به حالت سجده به روی صورت درآمد و می گفت سبحان ربي الأعلى و بجمده ، پس وقتی هفت بار آنرا تکرار کرد رعب و وحشت وی ساکن شد و این چنین سنت جاری شد ) (علل الشرائع ج 2 ص 332)

**﴿وَيَتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾: إقامة الصلاة أي التوجه بها إلى الله، وبخشوع وحضور قلبي. والإِنْفَاق هنا يشمل الزكاة الواجبة والصدقة المستحبة، وربما كان ذكر هاتين العبادتين وإغفال ما سواهما فيه بيان فضلها، فالأحناف كانوا يحجون ويلبسون بتلية قريية من تلبية المسلمين اليوم، بل تكاد تكون هي نفسها، ولكن الحج كان فارغاً من محتواه وهو الولاية لولي الله وحجته على خلقه، واليهود والمسيح كانوا يصومون، والله أعلم.**

( **﴿وَيَتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾** \* نماز را بر پا می دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند) اقامه نماز یعنی توجه با خشوع و حضور قلب به سوی خداوند است و در اینجا انفاق شامل زکات واجب و صدقه مستحب می شود ، و شاید در ذکر این دو عبارت و عدم توجه به غیر آنها بیانی باشد که آنها را افضلیت بخشیده و احناف به حج می رفتند و لیبیک گفتن آنها شباهت بسیار زیادی به لیبیک گفتن مسلمانان امروز داشت<sup>5</sup> بلکه دقیقاً همانند آن است ولیکن حج از محتوی اصلی آن ولایت ولی خدا و محبتش بر خلق تهی است و همین طور یهود و مسیحیان روزه می گرفتند و خدا داناتر است.

5 : بعضی از این لیبیک گفتن ها (تلبیات) را سید در کتاب ( روشنگری هایی از دعوت فرستادگان جزء سوم ) آورده که به آن مراجعه کنید

وهذا الوصف للمتقين كل بحسبه، ففي زمن الرسول للمتقي الحنفي صلاته، وللمتقي اليهودي صلاته، وللمتقي المسيحي صلاته. وربما يعترض أحد ويقول: إن هذه الديانات في زمن الرسول محرفة عقائدياً فضلاً عن الأحكام الشرعية وتفصيل العبادات، فهي ليست كما جاء بها من أرسل بها، أعني إبراهيم وموسى وعيسى (ع)؟

و این نوع وصف متقین هر کدام به میزان خویش است و در زمان حضرت رسول خدا (ص) حنفی متقی و همین طور یهودی و مسیحی متقی نماز خود را داشته اند و شاید در این خصوص کسی اعتراض داشته که این دیانت ها در زمان رسول خدا (ص) بدون توجه به احکام شرعی و عبادات دچار تحریف عقایدی شده است در حالی که آنچه بر فرستادگان دیانات دیگر و فرستادگان قبل یعنی ابراهیم و موسی و عیسی (ع) نازل شده اینگونه نبود .

وأقول: إن هؤلاء المتقين موجودون في كل ديانة في زمن الرسول (ص) رغم التحريف، فهم قد جانبوا هذا التحريف كما ورد عن الرسول (ص) في حق جده عبد المطلب ، ولا أقل أنهم التزموا جانب الاحتياط، فلم يقدسوا تماثيل قریش التي ابتدعوها، ولم يجرموا البحيرة والحام والسائبة، ولم يعملوا بالنسيء، ولم يعتقدوا بأن عيسى إله، ولم يجرموا ما أحل الله، ولم يحلوا ما حرم الله.

و می گویم : همانا این متقین در هر دیانتی در زمان رسول (ص) موجودند و با وجود تحریف آنها از این تحریف اجتناب کرده همانگونه که از حضرت رسول (ص) در حق جدش عبدالمطلب آمده است ،- و لااقل این گروه جانب احتیاط را رعایت کرده و مجسمه ها را که بدعت قریشی ها بود تقدیس نکرده و دریاچه و الحام و سائبه را حرام نشمرده و با فراموشی کار نمی کردند و به خداوندی عیسی (ع) اعتقاد نداشتند و چیزی را که خدا حلال کرده حرام و چیزی را که خدا حرام کرده را حلال نکرده اند .

وهؤلاء هم أصحاب محمد (ص) الذين مدحوا في القرآن في آخر سورة الفتح ، ومنهم من آمن بمجرد رؤية الرسول (ص)، ومنهم من آمن بمجرد سماع آيات القرآن وفاضت أعينهم من الدمع لما عرفوا أنه الحق من ربهم. هؤلاء كانوا على علاقة برهم قبل أن يبعث محمد (ص) فلم يطلبوا منه معجزة أو آية، بل طلبوا من ربهم أن يعرفهم أمر محمد (ص) فعرفهم، ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ \* وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ﴾، أولئك على هدى من ربهم فزادهم ربهم هدى بمحمد (ص) وبالقرآن.

و اینها همان اصحاب محمد (ص) هستند که در قرآن و در آخر سوره الفتح از آنها به نیکی یاد شده ، و بعضی از آنها به محض دیدن رسول (ص) به او ایمان آوردند و بعضی از آنها بعد از شنیدن آیات قرآن اشک از چشمانشان سرازیر شده و ایمان آوردند و فهمیدند که این حق آشکار و از جانب حق تعالی است و این افراد با خدای خود آشنا بوده و در ارتباط بودند قبل از اینکه محمد (ص) مبعوث شود و برای ایمان آوردن به او هیچ آیتی یا معجزه ای درخواست نکردند بلکه از خدای خود آشنایی بیشتر با امر محمد (ص) را طلب کردند و خداوند هم آنها را آشنا

نمود : ( الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ \* وَإِذَا يُنزَلُ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ) (آنانکه ما به آنها پیش از این کتاب آسمانی تورات و انجیل را فرستادیم به این کتاب آسمانی قرآن البته آنان ایمان می آورند \* و چون آیات ما بر آنها تلاوت شود گویند ایمان آوردیم که این قرآن به حق از جانب پروردگار نازل شده است و ما پیش از این نیز تسلیم فرمان خدا بودیم ) (التقص: 52-53 آنها از جانب خداوند در راه هدایت بوده و خداوند نیز بوسیله محمد (ص) و با قرآن هدایت آنها را افزون کرد .

والیوم عادت مصیبة المسلمین کیوم بعث رسول الله (ص)، فالانحراف فی العقائد قد طال معظم فرق المسلمین. أما الانحراف فی الأحکام فأقولها وبلا تردد: قد طال جمیع فرق المسلمین وبلا استثناء، بل ویقولها معی کل باحث حر کسر قیود التقليد الأعمی، ووضع قدمه علی (الأنا) و(الهوی) وأخذ العلم من أهله؛ النبی وآله (ع)، فلم یتجاوز القرآن والحديث الذی ورد عنهم (ع)، مستعیناً بربه وما وهبه من قوة ناطقة - وهي فی الحقیقة ظل العقل ویسمیها الناس العقل - لإدراك المعانی التي أرادها سبحانه وأرادوها (ع)، وأن یحذر من المتشابه - وما أكثره - کل الحذر؛ لئلا تتقاذفه أمواج الهوی والأنا والشیطان.

و امروز مصیبت مسلمین همچون روزهای بعثت رسول خدا(ص) دوباره تکرار شده و انحراف در عقاید در بیشترین فرقه های مسلمانان به چشم می خورد . و اما انحراف در احکام<sup>6</sup> بدون تردید می گویم که تمامی فرقه های مسلمانان بدون استثناء بدان گرفتارند بلکه هر جستوجوگر آزاده ای که بندهای تقلید کورکورانه را پاره کرده و پا پیش را روی خودخواهی و هوای نفس گذاشته و علم را از اهل علم یعنی پیامبر (ص) و آل پیامبر (ع) جویا شده باشد و از قرآن و احادیثی که از آنها (ع) رسیده تجاوز نکرده و از خداوند و قدرت نطقی که به او داده کمک بگیرد در این راه با من هم عقیده است . و آن در حقیقت سایه عقل است و مردم آنرا عقل برای ادراک معانی ، که خداوند خواسته می دانند . و اولیاء خداوند (ع) نیز این معانی را خواسته اند و این که مردم از متشابه حذر کنند و چه بسیار است توصیه به حذر از متشابه برای اینکه درگیر امواج هوا و هوس و خودخواهی و شیطان نشود.

هُوَ الَّذِي يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٦﴾ وهذا الوصف، أي: (يؤمنون بما أنزل من قبلك) يؤكد أن المتقين الذين نصب لهم محمد (ص) كعلم وهادٍ - وهم مؤهلون للإيمان به - ليس إلا المؤمنین بالنبوات السابقة من أحناف ويهود ونصارى، ووصفهم بأنهم يؤمنون بما أنزل للرسول؛ لأن الكلام عن حالهم وهم يشاهدون الكتاب فيكون بالنسبة لهم هدى، فهم في حال شروع بالإسلام والإيمان بالرسول، فهم على هدى من ربهم فزادهم هدى بمحمد (ص).

: سید بعضی از امور این موضوع را در کتاب گوساله (مجل) بطور مفصل بیان نموده که به آن مراجعه کنید <sup>6</sup>



( وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ) (و آنانکه ایمان آرند به آنچه خدای به تو و بر پیغمبران پیش از تو فرستاد و آنها خود به عالم آخرت یقین دارند) البقره: 4 و این وصف یعنی (اینکه به پیامبران قبل از تو ایمان دارند) تأکید بر این دارد که آن متقین که محمد (ص) به عنوان پرچم علم و هدایت برای آنها نصب شد در حالی که آنها قابلیت ایمان آوردن به وی (ص) را دارا بودند کسانی جز مؤمنین به پیامبران سابق از احناف و یهود و نصاری نیستند ، و در وصف آنها آمده که به هر آنچه بر رسول (ص) نازل شده ایمان می آورند چرا که کلام درباره احوال آنهاست در حالی که کتاب را مشاهده می کنند و برای آنها حکم هدایت را دارد و آنها در حال شروع به اسلام و ایمان به رسول خدا(ص) هستند و آنها در مسیر هدایت از جانب خداوند بوده و خدا نیز با محمد (ص) هدایت آنها را افزون کرد.

وهؤلاء مصداق أول للآية، وإلا فالآية حية بحياة القرآن الذي يشمل جميع الأزمنة إلى أن تقوم الساعة ، ففي هذا الزمان مثلاً الإيمان بالمهدي (ع) وعيسى وإلياس والخضر هو الإيمان بما أنزل للرسول وما أنزل من قبله؛ لأن المهدي (ع) مما أنزل إلى الرسول، وعيسى وإلياس والخضر مما أنزل قبله، فهم (ع) الغيب في الآية السابقة وما أنزل في هذه الآية.

و اینها مصداق اول برای این آیه هستند و الا این آیه زنده است به حیات قرآن که شامل هر زمانی تا قیام ساعت می شود و در این زمان مثلاً ایمان به حضرت مهدی (ع) و عیسی (ع) و الیاس (ع) و خضر (ع) همان ایمان به چیزی که بر رسول (ص) و پیامبر قبل از او نازل شده می باشد چرا که امام مهدی (ع) جزو چیزهایی است که بر رسول (ص) نازل شده و عیسی (ع) و الیاس (ع) و خضر (ع) از جمله مواردی که قبل از رسول (ص) نازل شده می باشند و آنها علیهم السلام به منزله غیب در آیه سابق و چیزی که در این آیه نازل شده می باشند.

﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾: اليقين غالباً يأتي من المشاهدة، فهؤلاء قد شاهدوا شيئاً من الآخرة وهم في الدنيا، بعد أن كشف لهم الغطاء - طبعاً ليس الغطاء الذي قصده أمير المؤمنين (ع) والذي لم يكشف إلا للرسول (ص) - إثر مجاهدة أنفسهم وطاعة خالقهم، قال تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾.

﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ ( و آنها به آخرت یقین دارند): و یقین غالباً از مشاهده می آید و این افراد چیزی از آخرت را دیدند در حالی که هنوز در این دنیا هستند آن هم بعد از اینکه حجاب برایشان برداشته شد و مسلماً نه آن حجابی که امیرالمؤمنین (ع) از آن یاد می کند یا حجابی که فقط برای رسول اکرم (ص) برداشته شد ، و آن هم بر اثر مجاهدت با نفس خود و فرمانبرداری از خالقشان است . خداوند می فرماید: ( وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ) (همچنین ما بر ابراهیم ملکوت و باطن آسمانها و زمین را ارائه دادیم تا به

وقال إمام المتقين الموقنين: (وما برح لله عزت آؤه في البرهة بعد البرهة وفي أزمان الفترات عباد ناجاهم في فكرهم وكلمهم في ذات عقولهم، فاستصبحوا بنور يقظة في الأبصار والأسماع والأفتدة، يذكرون بأيام الله ويخوفون مقامه، بمنزلة الأدلة في الفلوات، من أخذ القصد حمدوا إليه طريقه وبشروه بالنجاة، ومن أخذ يمينا وشمالاً ذموا إليه الطريق وحذروه من الهلكة، وكانوا كذلك مصايح تلك الظلمات وأدلة تلك الشبهات. وإن للذكر لأهلاً أخذوه من الدنيا بدلاً، فلم تشغلهم تجارة ولا بيع عنه يقطعون به أيام الحياة، ويهتفون بالزواج عن محارم الله في أسماع الغافلين، ويأمرون بالقسط ويأثمرون به، وينهون عن المنكر ويتناهون عنه، فكأنما قطعوا الدنيا إلى الآخرة وهم فيها فشاهدوا ما وراء ذلك، فكأنما اطلعوا على غيوب أهل البرزخ في طول الإقامة فيه، وحققت القيامة عليهم عاداتها فكشفوا غطاء ذلك لأهل الدنيا حتى كأنهم يرون ما لا يرى الناس ويسمعون ما لا يسمعون...).

امام متقين و مؤمنين می فرماید : ( برای عزت آیه های خداوند در برهه ای بعد از برهه ای دیگر و در مقابل زمانها بنده هائی که خداوند در افکارشان با آنها مناجات و در ذات عقلهایشان با آنها سخن گفت و همچون نور صبحدم در چشمها و گوشها و قلبهایشان روشنی گرفتند روزهای خدا را به خاطر می آورند و از مقام خداوند به منزله ادله در فلوات می هراسند هر کس را که راه مقصود در پیش گیرد طریقتش را ستایش کرده و او را به نجات بشارت دادند و آن کس که به چپ و راست برود راهش را نکوهش کرده و او را از هلاکت برحذر داشتند و بدین ترتیب چراغهای روشن آن ظلمات و ادله آن شبهات بودند و همانا کسانی بودند که ذکر را به جای دنیا برگزیدند و هیچ تجارت یا داد و ستدی آنها را از آن غافل نمی کند و روزهای زندگی را با آن سر می کنند و با انزجار از محارم خداوند در گوش غافلین فریاد می زنند به برابری امر کرده و خود نیز تابع آن هستند و نهی از منکر می کنند و خود از آن ممانعت می کنند و گویی ترک دنیا کرده به قصد آخرت و در آن هستند و ماورای آنرا مشاهده کردند و انگار از غیبهای اهل برزخ در طول اقامت در آن مطلع شده اند و اتفاقات قیامت برای آنها محقق شده و حجاب آن را برای اهل دنیا کنار زده حتی انگار چیزی را می بینند که دیگران نمی بینند و چیزی را می شنوند که دیگران نمی شنوند ....) نهج البلاغه

ومن هنا يتبين أنّ هذا الوصف لخاصة من المؤمنين بالرسالات السماوية عموماً، ورسالة محمد (ص) خصوصاً. ولم يَر تاريخ الإسلام إلا أفراداً قلائل منهم، وإلا فمعظمهم هم أصحاب المهدي الثالث مائة وثلاث عشر، ثم الخط الثاني الذي يتبعهم وهم العشرة آلاف؛ أنصار الإمام (ع).

و از اینجا روشن می شود که این وصف عموماً برای افراد خاصی از مؤمنین به رسالات آسمانی و خصوصاً برای رسالت محمد (ص) می باشد . و در تاریخ اسلام به جز افراد اندکی از آنها دیده نمی شود و بیشترین آنها اصحاب امام مهدی (ع) می باشند ، سیصدوسیزده نفر سپس خط دوم پیرو آنها یعنی همان ده هزار نفر انصار امام (ع) هستند .

﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾: وهذا الهدى سابق لحالة الإيمان بالرسالة الجديدة، فهم على هدى من ربهم؛ لأنهم أطاعوه. هؤلاء أصحاب أسرار مع ربهم ولهم حالات مع خالقهم، ولذلك كما قدمت لم يحتاجوا إلى معجزة، بل مجرد رؤية الرسول أو سماع شيء من القرآن آمنوا؛ لأنهم على هدى من ربهم، فالذي عرفهم بأنّ محمداً (ص) صادق ومرسلّ هو الله الذي أرسل محمداً (ص)، وكمثال لهؤلاء من أصحاب محمد (ص) هو سلمان الفارسي وقد كان نصرانياً، والمحمد لله وحده.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ( آنان به لطف پروردگار خویش به راه راستند و آنان به حقیقت رستگاران عالمند ) البقره: 5 و این هدایت قبل از ایمان به رسالت جدید می باشد و آنها از جانب خدای خود بر هدایت هستند . چرا که خدا را اطاعت کردند اینها دارای حالات و صاحبان اسراری با خالق خویش هستند لذا همانطور که گفته شد نیاز به هیچ معجزه ای نداشته و به محض دیدن رسول خدا یا شنیدن آیه ای از قرآن ایمان آوردند چرا که آنها از جانب خدای خود بر هدایت بودند و کسی که صادق بودن و پیامبر بودن محمد (ص) را به آنها فهماند همان خدایی است که محمد (ص) را ارسال کرد و برای مثال از این اصحاب محمد (ص) می توان سلمان فارسی را نام برد که نصرانی بود. ( و حمد و سپاس از آن خداوند است )

\*\*\*\*\*

سؤال / 46: قال أمير المؤمنين (ع): (وكمال الإخلاص له في نفي الصفات عنه لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف ... ) ، والله سبحانه وتعالى يصف نفسه في القرآن ويقول السميع البصير العليم الحكيم القدير ... فكيف يكون التوحيد مخالفاً لما جاء به القرآن؟

س / أمير المؤمنين (ع) می فرماید : ( و کمال اخلاص برای او در نفي صفات از اوست برای شهادت هر صفتی به اینکه غیر از موصوف است ) و خدای سبحان خود را در قرآن وصف کرده و می فرماید : سميع ، بصير ، عليم ، حكيم ، قدير ، چگونه ممکن است که توحيد مخالف چیزی باشد که در قرآن آمده است؟

الجواب: لا مخالفة بين وصف الله سبحانه وتعالى وما جاء به القرآن وكلام أمير المؤمنين (ع) لاختلاف المقام، حيث إن القرآن يتكلم ويصف الذات أي مدينة الكمالات الإلهية والاسم الجامع لصفات الكمال الإلهية هو (الله)، ومعرفة الذات إنما تحصل بمعرفة الصفات، قال الصادق (ع): (موصوف من غير شبيه ولا مثل).

ج / بين وصف خدای تبارک و تعالی و چیزی که در قرآن آمده و کلام امیر المؤمنین (ع) اختلافی وجود ندارد و آن به دلیل اختلاف مقام می باشد و وصف قرآن در واقع متوجه ذات یعنی مدینه کمالات الهی می باشد و اسم جامع برای صفات کمال الهی الله است و معرفت و شناخت ذات همانا با معرفت صفات حاصل می شود . امام صادق (ع) می فرماید : ( موصوفی بدون شبیه و همانند است ) - بحار الأنوار ج 53 ص 407

أما كلام أمير المؤمنين (ع) فهو في مرتبة الإخلاص في التوحيد، أي أعلى درجات التوحيد وهو توجه العبد إلى الكنه والحقيقة، لا إلى الذات الموصوفة التي لا يخلو التوجه إليها من طمع في كسب كمال أو قضاء حاجة. والذات هي حجاب الكنه أو الحقيقة، والذات هي الاسم الأعظم الأعظم، والحقيقة هي الاسم الأعظم الأعظم، فالتوجه إلى الكنه أو الحقيقة - والاسم الدال عليها (هو) والهاء للإثبات والواو للغمية - يخلو من ملاحظة أي صفة أو اسم، إنما هو توجه بالعبادة إلى حقيقته سبحانه وتعالى دونما ملاحظة أنه كريم أو عليم أو حكيم أو قادر أو سميع أو بصير، وهذا هو تمام الإخلاص بالعبادة والتوحيد.

اما کلام امیر المؤمنین (ع) در مرتبه اخلاص در توحيد یعنی بالاترین درجات توحيد است ، و آن توجه بنده به سوی (کنه و حقیقت ) است نه به سوی ( ذات الهی ) که وصف شده می باشد که توجه به آن خالی از طمع در کسب کمال یا قضای حاجت نمی باشد ، و ذات در واقع حجاب کنه یا حقیقت و همان اسم ( اعظم اعظم ) می باشد و حقیقت اسم ( اعظم اعظم اعظم ) است ، پس توجه به سوی کنه یا حقیقت و اسمی که بر آن دلالت می کند ( هو ) می باشد که حرف (ه) برای اثبات و حرف (و) برای غیبت است و آن هم خالی از توجه به هر صفت یا اسم است ، بلکه آن توجه در عبادت به سوی حقیقت خداوند سبحان است بدون ملاحظه اینکه او کریم یا عليم یا حکیم یا قادر یا سميع یا بصیر است و این نهایت اخلاص در عبادت و توحيد است .

\*\*\*\*\*

سؤال / 47: في سورة الذاريات: ﴿فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا \* إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ \* وَإِنَّ الَّذِينَ لَوَاقِعَ \* وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ \* إِنَّكُمْ لَنِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ \* يُؤَفِّكُ عَنْهُ مَنَ أُنْفِكَ \* قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ﴾ ( قسم به فرشتگان که کار جهانیان را قسمت می کنند \* قسم به اینان که آنچه شما را وعده دادند همه صدق است \* و البته دین واقع خواهد گردید \* قسم به آسمان که در آن راههای بسیار است \* شما مردم در اختلاف بازماندید \* از این هر که شایسته فهم آن نبود روگردان می شود \* کشته و نابود باد آنکه دروغ بندد ). ما معنی قوله تعالى في هذه الآيات ؟ معنی این آیات چیست ؟

الجواب:

﴿فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا﴾: الملائكة. ( قسم به فرشتگان که کار جهانیان را قسمت می کنند ): ملائکه هستند.

﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ﴾: قيام القائم. ( آنچه شما را وعده دادند همه صدق است ): قيام قائم می باشد

﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَوَاقِعَ﴾: القيامة الصغرى وحسابه (ع) للناس. ( و البته دین واقع خواهد گردید ): قيامت صغرى و حساب امام (ع) برای مردم است

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾: ذات التنظيم والدقة والسير بطريق مستقيم وصلاح سكانها، وإنهم أي الملائكة يعملون بدقة متناهية فلا يخطئون ولا يخطئون، ويظهرون أمر الله بالآيات والبيانات بالرؤية والكشف والآيات السماوية والمعجزات.

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾ ( قسم به آسمان که در آن راههای بسیار است ): یعنی آسمان منظم و دقیق و در حال سیر در طریق مستقیم و به صلاح ساکنان آن است ، و آن یعنی ملائکه با دقت بسیار زیادی کار می کنند و به هیچ وجه دچار اختلاف و خطا نمی شوند و امر خداوند را با آیات و بینات و رؤیا و مکاشفه و آیات آسمانی و معجزات ظاهر می کنند.

﴿إِنَّكُمْ لَنِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ﴾: أي مختلفون في القائم (ع) جماعة يقولون هو، وجماعة يقولون ليس هو، وهذه الآية في سورة النبأ: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ \* الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾

﴿إِنَّكُمْ لَنِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ﴾ ( شما مردم در اختلاف بازماندید ): یعنی در امر قائم (ع) دچار اختلاف هستند . عده ای می گویند که او قائم هست و عده ای دیگر می گویند که نیست ، و این آیه در سوره نبأ نیز هست : ﴿ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ \* الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴾ ( مردم از چه خبر مهمی پرسش می کنند \* از خبر بزرگ قيامت \* که در آن باهم به جدال و اختلاف پرداختند ) نبأ: 1-3

﴿يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾ : الإفك القلب رأساً على عقب، ومعنى هذه الآية: أنه ينقلب عن القائم ويعرض عن القائم، ولا يتبع القائم من هو مقلوب رأساً على عقب أي منكوس الفطرة.

﴿يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾ ( از این هر که شایسته فهم آن نبود روگردان می شود ) : که (افک) به معنی سر و ته بودن یا روگردان است و معنی این آیه این است که از قائم (ع) روی گردان می شود و با او به مخالفت پرداخته و از او تبعیت نمی کند کسی است که نسبت به حق وارونه و سر و ته بوده و پست فطرت می باشد.

﴿قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ﴾: أي هلك المكذبون الذين يكذبون دون أن يحيطوا علماً بالشيء، وهم الذين يكذبون بالقائم (ع) دون أن يحيطوا علماً بأمره أو ما صدر عنه؛ لأن قيام القائم أصلاً يناقض أهواءهم وتوجهاتهم الدنيوية وطموحهم للرئاسة الدينية الباطلة.

﴿قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ﴾ ( کشته و نابود باد آنکه دروغ بندد ) : یعنی دروغگویان هلاک شدند کسانی که بدون اینکه علمی نسبت به چیزی داشته باشند به آن دروغ می بندند ، و آنها همان کسانی هستند که به قائم (ع) تهمت دروغ می زنند بدون آنکه علمی درباره امر او یا چیزی که از او صادر می شود داشته باشند چرا که قیام قائم (ع) به طور کل با هوای نفس آنها و توجهات دنیوی و اشتباهی ریاست دینی باطل آنها تناقض دارد .

\*\*\*\*\*

سؤال / 48: في سورة يس من آية: ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾. من هو الرجل الذي جاء من أقصى المدينة يسعى؟

س / در سوره يس آيه (وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ) (و مردی شتابان از دورترین نقاط شهر فرا رسید و گفت ای مردم از من بشنوید و رسولان خدا را پیروی کنید ) این مرد که از دورترین نقاط شهر فرا رسید چه کسی بوده است ؟؟؟

الجواب: هو الحسين (ع) كمصداق أمثل وأعلى لهذه الآية. و ﴿أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ﴾: محمداً (ص) وعلياً وصيه (ع)، وعزرا ﴿يُبَالِغُ فِي إِسْرَارِهِ﴾: أي الحسن (ع). ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى﴾: أي الحسين، فقتلوه ومثلوا به. ف ﴿قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ \* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾. وطبعاً، حبيب النجار هو من مصاديق هذه الآية الأولية، ولكنها في الحسين نزلت وإياه عنت. بهذا أخبرني الإمام المهدي محمد بن الحسن (ع)

ج / همانا امام حسين (ع) مناسب ترین مصداق و برترین مثال برای این آیه است ، ( و دو نفر برای آنها فرستادیم ( یعنی محمد (ص) و علی (ع) وصی او ، ( آنگاه سومی را نیز فرستادیم ) یعنی امام حسن (ع) ، ( و مردی شتابان از دورترین نقاط شهر فرا رسید و گفت ای مردم از من بشنوید و رسولان خدا را پیروی کنید ) : یعنی امام حسین (ع) که او را به شهادت رساندند و چه بلاها که بر سر ایشان نیاوردند ، (گفت ای کاش قوم من از این نعمت بزرگ آگاه بودند \* که خدا چگونه در حق من مغفرت و رحمت فرموده و مرا مورد لطف و کرم قرار داد ( يس 26 - 27 و البته حبيب نجار هم از مصداقهای اول این آیه می باشد ، و لیکن این آیه در حق امام حسین (ع) نازل شد و مستقیماً به او اشاره دارد ، و این چیزی است که امام مهدی محمد بن حسن عسکری (ع) درباره آن به من خبر داد .

\*\*\*\*\*

سؤال / 49: في سورة النور من آية: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ \* فِي ثُبُوتِ أُذُنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ ( خدا نور وجود بخش آسمانها و زمین است داستان نورش به مشکواتی ماند که در آن چراغی روشن باشد و آن چراغ در میان شیشه ای که تالو آن گوی ستاره ایست درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون که با آنکه شرقی و غربی نیست شرق و غرب همان بدان فروزان است و بی آنکه آتشی زیت آنرا برافروزد خود به خود جهانی را روشنی بخشد که پرتو آن نور حقیقت بر روی نور معرفت قرار گرفته و خدا هر که را بخواهد به نور خود و اشراقات وحی خویش هدایت کند این مثلها را خدا برای مردم هوشمند می زند که به راه معرفتش هدایت باد و خدا بر همه امور غیب و شهود عالم داناست \* در خانه هایی معابد و مساجد و منازل انبیاء و اولیاء که خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابد و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند ) نور: 35 - 36 ما معنی قوله تعالی في هذه الآية؟

معنی فرموده خداوند در این دو آیه چیست ؟

الجواب:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾: أي إنّ السماوات والأرض - وهي كتاب الله سبحانه وهي محمد (ص) - إنما هي تجلي الله سبحانه وظهوره في الخلق، أو هي تجلي نور الحقيقة والكنه في الخلق، أو هي تجلي صفات الكمال الإلهي في الخلق، وكل هذه التعبيرات واحد.

ج / ( خدا نور وجود بخش آسمانها و زمین است ): یعنی همانا آسمانها و زمین که خود کتاب الله تبارک و تعالی و خود محمد (ص) می باشد ، همانا که اینها تجلی خداوند سبحان و ظهورش در خلق یا تجلی نور حقیقت و کنه در خلق یا تجلی صفات کمال الهی در خلق است و همه این تعبیرات یکی است .

﴿مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾ : محمد (ص) و صدره بالخصوص. - ( داستان نورش به مشکواتی ماند ) : محمد (ص) و به خصوص سینه ایشان می باشد.

﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ : علم محمد (ص) الصادر منه بعد أن أفاضه الله عليه. ( در آن چراغی روشن باشد ): علم محمد (ص) که از او صادر می شود بعد از اینکه خداوند آنرا بر او نازل کرد.

﴿الْمِصْبَاحُ﴾ : علي وصيه (ع) والمبلغ عنه وباسمه (ص) ( آن چراغ ) : علی (ع) وصی اوست و کسی که برای او و به اسم او تبلیغ می کند.



﴿فِي زُجَاجَةٍ﴾ : فاطمة (ع) (در میان شیشه ای) : فاطمه (س) است.

﴿الزُّجَاجَةُ﴾ : الحسن والحسين عليهما السلام. (آن شیشه) : امام حسن (ع) و امام حسين (ع) می باشند.

وهؤلاء الخمسة أصحاب الكساء متداخلين ومشتبكين بعضهم مع بعض، وكذلك تلاحظ زجاجة والزجاجة ، مصباح والمصباح . و این پنج تن ، اصحاب کساء باهم متداخلند و کاملاً به یکدیگر پیوسته اند لذا در آیه ملاحظه می شود که ( شیشه و آن شیشه ، چراغ و آن چراغ ) آمده است.

﴿كَانَهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ : القائم (ع) ، فهو الكوكب الدرّي . - (گویی ستاره ایست درخشان) : و آن ستاره درخشان قائم<sup>7</sup> (ع) است.

﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ : شجرة في وسط الجنة هي شجرة علم محمد وآل محمد (ص) التي نهي الله آدم (ع) عن الأكل منها.

( از درخت مبارک زیتون که با آنکه شرقی و غربی نیست شرق و غرب جهان بدان فروزان است ) : درختی است در وسط بهشت که همان درخت علم محمد و آل محمد (ص) است که خداوند حضرت آدم (ع) را از خوردن از آن نهی کرد .

﴿يَكَادُ زَيْبُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ : لأنها كلمات الله سبحانه وهي القرآن، فهذا الزيت هو المدد الإلهي وهو القرآن . - (و بی آنکه آتشی زیت آنرا برافروزد خود به خود جهانی را روشنی بخشد): چرا که آنها کلمات الله تبارک و تعالی و همان قرآن هستند و این زیت همان مدد الهی قرآن میباشد.

﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ : إمام بعد إمام، وهم علي بن الحسين (ع)، ومحمد بن علي (ع) وجعفر بن محمد (ع) ، وموسى بن جعفر (ع) ، وعلي بن موسى (ع)، ومحمد بن علي (ع) وعلي بن محمد (ع)، والحسن بن علي (ع)، ومحمد بن الحسن المهدي (ع)

7 : در کتاب کمال الدین و تمام النعمه - شیخ صدوق ص 252 از امام صادق جعفر بن محمد (ع) آمده است که : رسول الله (ص) فرمود : در معراج هنگامی که به آسمان عروج کردم خدایم جل جلاله به من وحی فرمود : ای محمد همانا من برای بار اول بر زمین در آمده و از آن ، تو را برگزیدم و تو را پیامبر گردانیدم و برای تو از اسم خود اسمی جدا کردم پس من محمود و تو محمد هستی سپس برای بار دوم در آمدم و از آن علی را انتخاب کردم و او را وصی تو و خلیفه ات و همسر دخترت و پدر خاندانت گردانیدم و از ناامی خود برای او نامی جدا کردم --- ای محمد دوست داری که آنها را ببینی ؟ گفتم : بله ای خدای تبارک و تعالی و خدای عزوجل فرمود : سرت را بلند کن ، سرم را بلند کردم و همانا خود را در انوار علی و فاطمه و حسن و حسین ، و علی بن حسین ، و محمد بن علی ، و جعفر بن محمد ، و موسی بن جعفر ، و علی بن موسی ، و محمد بن علی ، و علی بن محمد ، و حسن بن علی ، و محمد بن حسن دیدم و القائم در وسط آنها همچون ستاره ای درخشان بود .

- ( نور حقیقت بر روی نور معرفت ) : یعنی امام بعد از امام که آنها علی بن حسین (ع) و محمد بن علی (ع) و جعفر بن محمد (ع) و موسی بن جعفر (ع) و علی بن موسی (ع) و محمد بن علی (ع) و علی بن محمد (ع) و حسن بن علی (ع) و محمد بن حسن المهدی (ع) می باشند .

**﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾: نور الله القائم (ع)، فمن شاء أن يهديه الله أن يهديه وهداه لنصرته (ع) - ( و خدا هر که را بخواهد به نور خود و اشراقات وحی خویش هدایت کند ): نور خداوند حضرت قائم (ع) است و هر کس که بخواهد هدایت شود خداوند نیز خواهان هدایت اومی شود و او را برای یاری خلیفه اش (ع) هدایت می کند .**

\*\*\*\*\*

سؤال / 50: يقول أصحاب العلم: إنَّ القائم (ع) إذا خرج سوف يحتج على الحوزة بالأصول والفقه وليس بالعقائد كما تدعي أنت، فما جوابك بصفتك رسول الإمام المهدي (ع) وتقول إذا غبت عنكم سوف يأتي أبي الإمام المهدي بالسيف لا بالمحاجة؟

س / صاحبان علم می گویند که اگر حضرت قائم (ع) بیاید با علم اصول و فقه با حوزة احتجاج می کند بر خلاف شما که ادعا می کنید احتجاج با عقائد خواهد بود و شما می گویند که اگر من از پیش شما بروم پدرم امام مهدی (ع) با شمشیر خواهد آمد و دیگر محاجه ای در کار نخواهد بود می خواهیم جواب شما را در مقام رسولی از طرف امام مهدی (ع) بدانیم؟

الجواب: أصول الفقه وضعه الناس لتحصيل الأحكام الفقهية الظنية في حال غياب الإمام المعصوم (ع) أو من يمثله تمثيلاً مباشراً، فإذا حضر المعصوم (ع) أو من يمثله كنائبه الخاص انتفت الحاجة لهذا العلم، وهذا هو قولهم الذي لا يختلف فيه أي من فقهاء السنة والشيعة. فحتى فقهاء السنة لا يقولون بجواز الاجتهاد مع وجود النبي (ص) وحضورهم بين يديه إلا شاذ منهم مع اشتراط بعض الشروط، ولا يعول على قوله أحد. أما فقهاء الشيعة فهم مطبقون على عدم جواز الاجتهاد مع حضور الإمام المعصوم (ع) أو من يمثله كنائبه الخاص. فإذا كان الأمر كذلك، فأبي معنى يبقى لاحتجاج الإمام (ع) أو من يرسله الإمام (ع) بأصول الفقه!؛

ج / اصول فقه<sup>8</sup> را مردم برای تحصیل احکام فقهی نظری هنگام غیبت امام معصوم یا جانشین مستقیم ایشان وضع کرده اند . اگر امام معصوم (ع) یا نماینده ایشان مانند نائب مخصوص او حاضر باشد نیاز به این علم منتفی می شود و این گفته خود علماء است که هم از جانب علمای شیعه و هم علمای سنی در آن اختلاف نظر ندارند و حتی فقهای سنی هم جواز اجتهاد با وجود پیامبر (ص) و در حضور او را رد می کنند به جزء عده اندکی آن هم با بعضی شرایط خاص که به گفته آنها کسی عمل نمی کند ، اما فقهای شیعه بر عدم تجویز اجتهاد با وجود و حضور امام معصوم (ع) یا نماینده ایشان چون نائب مخصوص او ، هم عقیده و متفق القول هستند . پس اگر امر چنین باشد برای احتجاج امام (ع) یا فرستاده ایشان در اصول فقهی معنا و مفهومی باقی نمی ماند.

ثم إنَّ العقيدة هي الأصل والأساس الذي تبني عليه الشريعة، وكل الأنبياء والمرسلين (ع) ابتدؤوا بالعقيدة قبل التشريع، فموسى (ع) - في القرآن الذي لا يختلف المسلمون في صحته صدوره عن الله سبحانه وتعالى - جاء بالتشريع بعد مرحلة عبور البحر بمدة ليست بقصيرة، أي إنه قضى مدة طويلة في إصلاح اعتقاد القوم قبل أن يبدأ بإصلاح شريعتهم.

سپس همانا عقیده خود اصل و اساس است که بر آن و طبق آن شریعت بنا می شود . و همه انبیاء و مرسلین (ع) اصلاح مردم و رسالت خود را قبل از تشریح با عقیده شروع کردند . و حضرت موسی (ع) در قرآن که در صحت صدورش از جانب خداوند هیچ کس اختلافی وجود ندارد در مدت زمانی کوتاه بعد از مرحله عبور از رودخانه تشریح را آوردند ، یعنی اینکه وی قبل از اینکه اصلاح شریعت آنها را آغاز کند مدت زیادی در اصلاح اعتقاد قوم خود صرف نموده .

**إذن، فالعقيدة أصل والتشريع فرع، وهم يقولون: أصول الدين وفروع الدين، فأيهما أولى أن يمتحج به الأصل أم الفرع؟!**

بنابراین عقیده اصل است و تشریح فرع و آنها می گویند اصول دین و فروع دین پس کدام اولی تر است که با آن احتجاج کنند اصل یا فرع .

\*\*\*\*\*

سؤال / 51: قال تعالى: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، فقالت الملائكة: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ﴾. من أين عرفت الملائكة بأن الإنسان يفسد ويسفك الدماء قبل حتى أن يُخلق في الأرض؟

س / خداوند می فرماید : ( إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ) ( من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت ) ، و ملائکه گفتند : ( أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ ) ( آیا کسانی خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خونها ریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم ) البقره : 30. ملائکه قبل از اینکه انسان خلق شود چگونه و از کجا دانستند که انسان بر روی زمین فساد و خونریزی می کند ؟

الجواب: كان هناك في الأرض خلق قبل آدم (ع)، ونشروا الفساد وسفك الدماء فيما بينهم فأهلكهم الله سبحانه وتعالى بذنوبهم. والملائكة ظنوا أنّ المخلوق الجديد - وهو آدم (ع) وذريته - سيعيدون الكرة مرة أخرى وينشرون الفساد وسفك الدماء، ولكنهم يجهلون أنه بعد قيام القائم (ع) ستقوم دولة العدل والتوحيد الإلهي على الأرض، وينتشر الصلاح والسلام بين الناس.

ج / در آنجا قبل از آدم (ع) بر روی زمین خلقی وجود داشتند که فساد و خونریزی را در بین خود منتشر کردند و خداوند سبحان آنان را با گناهان خویش هلاک کرد و ملائکه گمان کردند که مخلوق جدید که آدم (ع) و نسل او می باشد همانند خلقی که قبل از آنها بودند فساد و خونریزی را دوباره تکرار خواهند کرد لیکن ملائکه نمی دانستند که همانا بعد از قیام قائم (ع) دولت عدل و توحید الهی بر روی زمین بر پا خواهد شد و صلح و صفا در بین مردم منتشر می شود .

\*\*\*\*\*

سؤال / 52: بسم الله الرحمن الرحيم ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ ( پس آن ستمکاران حکم خدا را تبدیل به غیر آن کردند ما نیز به کیفر بدکاری و نافرمانی برایشان عذابی سخت از آسمان نازل کردیم ) البقره : 59. **وقال تعالى: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾** (آنگاه ستمکاران بر خلاف آنچه به آنها دستور داده شد رفتار کردند ما هم به کیفر مخالفت و ستمکاری بر آنها از آسمان عذابی سخت فرو فرستادیم ) اعراف : 162.

لماذا قال تعالى في الأولى: (فأنزلنا)، وفي الثانية: (فأرسلنا)، وما الفرق بينهما؟ وقال تعالى في الأولى: (يفسقون)، والأخرى: (يظلمون)، وما الفرق بينهما؟

به چه دلیل خداوند در آیه اول می فرماید: (فأنزلنا) و در آیه دوم می فرماید: (فأرسلنا) (فرق میان آن دو چیست؟ و نیز در آیه اول می فرماید: (يفسقون) و در دیگری می فرماید: (يظلمون) چه تفاوتی میان آنها وجود دارد؟

الجواب: قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَأَنَّا كَمَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ \* يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ \* قَالُوا يَا مُوسَى إِن فِيهَا قَوْمٌ جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنُذْخِلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ \* قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ عَلَيْهِمُ وَاللَّهُ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ \* قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنُذْخِلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ \* قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ \* قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾

(یاد کن آن هنگام را که موسی به قوم خودش گفت: ای قوم نعمت خدا را به خاطر آرید آنگاه که در میان شما پیغمبران فرستاد و شما را پادشاهی داد و به شما آنچه را که به هیچ یک از اهل عالم نداده عطا فرمود \* ای قوم به سرزمین مقدسی که خدا سرنوشت شما مقرر گردانید داخل شوید و پشت به حکم خدا نکنید که زیانکار شوید \* قوم موسی گفتند: در آن سرزمین گروهی مقتدر و قاهر و ستمکار هستند و هرگز تا آنها از آنجا بیرون نشوند ما داخل نخواهیم شد هر گاه آنان بیرون شدند ما داخل می شویم \* دو نفر مرد خدا ترس ( یوشع و کالب ) که مورد لطف خداوند بودند گفتند: شما بر آنها از این در که فرمود آید چون در آمدید آنگاه محققاً بر آنها غالب خواهید شد و نترسید و بر خدا توکل کنید اگر به او گرویده اید \* باز قوم گفتند: ای موسی هرگز ما در آنجا مادامی که آنها باشند ابداً در نیایم پس تو برو و به اتفاق پروردگارت با آنها قتال کنید ما اینجا خواهیم نشست \* موسی گفت: خدایا من جزء خود و برادر خود مالک و فرمانروا نیستم تو میان ما و این قوم فاسق که فرمان نمی برند جدایی انداز \* خدا فرمود: چون مخالفت امر کردند شهر را بر آنها حرام کرده تا چهل سال بایستی در بیابان سرگردان باشند پس تو بر این گروه فاسق متأسف مباش ) المائدة : 20 - 26.

في هذه الآيات بيان سبب هذا الرجز أو العذاب، وهو فسق القوم وعدم امتثالهم للأوامر الإلهية التي كان موسى (ع) يأمرهم بها. والحقيقة أنّ هذا الفسق إنما يأتي من شك في نفوسهم بنبوة موسى (ع)، وإنه خليفة الله في أرضه ويجب طاعته. وظهر هذا الشك في كثير من الأحيان في (التيه) عندما اعترضوا على موسى (ع)، وكفروا بقيادته لهم أو بقيادة أخيه هارون (ع). وهذا الكفر بخليفة الله في أرضه هو الظلم، وهو ظلم لأنفسهم؛ لأنهم الخاسر الأول والأخير في الدنيا والآخرة عندما لا يعترفون أنّ الملك لله، وإنّ الله هو الذي يُعيّن خليفته في أرضه، وإنّ عليهم طاعته (ع)؛ لأنّ طاعته هي طاعة الله، وقبول ملكه (ع)؛ لأنّ ملكه هو ملك الله سبحانه وتعالى. وبالنتيجة، فالظلم لخليفة الله في أرضه هو عدم قبول ولايته الإلهية.

و در این آیات سبب این رجز یا عذاب بیان شده است و آن هم فسق قوم و عدم اطاعت از او امر الهی است که موسی (ع) آنها را به آن امر کرد و در حقیقت این فسق پدید آمده از شک در نفس افراد از پیامبری موسی (ع) بوجود آمده و اینکه او خلیفه خدا بر روی زمین است و طاعت او واجب می باشد و این شک در زمان سرگردانی بنی اسرائیل در خیلی اوقات ظاهر گردید هنگامی که به موسی (ع) اعتراض کرده و به رهبری او و برادرش هارون (ع) کافر شدند و این کفر به خلیفه خدا بر روی زمین همان ظلم است که در واقع ظلم آنها به خودشان است چرا که آنها بازنده (اول و آخر) در دنیا و آخرت هستند هنگامی که باور نداشته باشند که ملک از آن خداست و اینکه اوست که خلیفه را بر روی زمین تعیین می کند و اطاعت از خلیفه (ع) بر آنها واجب است چرا که اطاعت از او اطاعت از خداوند و قبول ملک او (ع) قبول ملک خداوند تبارک و تعالی است .  
در نتیجه : ظلم بر خلیفه خدا بر روی زمین همان عدم قبول ولایت الهی اوست .

**أما الفسق: فهو عصيان خليفة الله في أرضه، وعدم قبول الأوامر الإلهية.**

و اما فسق : عصيان بر خلیفه خدا بر روی زمین و عدم قبول اوامر الهی اوست .

**ومعنى إنزال العذاب: أي إيقاعه واستقراره على القوم.**

و در معنی انزال عذاب فرود آمدن و استقرار آن بر قوم است

**أما إرسال العذاب: فهو إرسال الملائكة به، وعندما يأتيهم الأمر الإلهي ينزلونه ويوقعونه بالقوم. فالعذاب المرسل هو عذاب مظل للقوم على وشك أن يوقع بهم، ويمكن أن يوقع بهم بين فترة وأخرى، كما حصل لبني إسرائيل في (التيه)، فكان يقع فيهم الهلاك كلما أدنوا موسى (ع) ورفضوا ولايته عليهم وخلافته لله في أرضه.**

اما ارسال عذاب یعنی ارسال آن به دست ملائکه و هنگامی که امر الهی می رسد عذاب را نازل کرده و بر قوم فرود می آورند . پس عذاب ارسال شده عذابی گمراه کننده است که هر لحظه ممکن است نازل شود و ممکن

است زمانی یا زمان دیگر بر آنها نازل شود . همانگونه که در زمان سرگردانی برای بنی اسرائیل حاصل شد و هر گاه موسی (ع) را آزار داده یا خلافت ایشان برای خداوند بر روی زمین و ولایت او را بر خود رد می کردند عذاب بر آنها نازل می شد .

**وهناك معانٍ أخرى لإنزال العذاب وإرسال العذاب لا تخص الآيتين، فلا داعي للتعرض لها. أما معنى الآيتين بالخصوص :**

و معانی دیگری نیز برای انزال عذاب و ارسال عذاب وجود دارد که به این دو آیه مربوط نمی شود و نیازی به مطرح کردن آنها نمی باشد اما در خصوص معنی این دو آیه :

**1 - ﴿فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾: أي عذبناهم، أنزلنا: أوقعنا بهم العذاب، وهم الذين ظلموا أولياء الله موسى وهارون عليهما السلام، ومن باب أولى ظلموا محمد وآل محمد (ص)؛ لأنهم أصل الولاية الإلهية. وسبب إنزال هذا العذاب هو: فسقهم وتمردهم على الأوامر الإلهية لله في أرضه، مع شك أو كفر كثير منهم بنبوة موسى (ع) وخلافته.**

1 - (به کیفر بدکاری و نافرمانی برایشان عذابی سخت از آسمان نازل کریم ) یعنی آنها را عذاب دادیم، عذاب را بر آنها نازل و فرود آوردیم ، و آنها کسانی هستند که به اولیاء خداوند موسی (ع) و هارون (ع) ظلم کردند و از باب اولویت بر محمد و آل محمد (ص) ظلم کردند چرا که آنها اصل ولایت الهی هستند ، و سبب انزال این عذاب : فسق آنها و تمردشان از او امر خداوند بر روی زمین ، همراه شک یا کفر عده کثیری از آنها به پیامبری موسی (ع) و خلافتش بود .

**2 - ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾: أي أرسلنا الملائكة يحملون العذاب فوق رؤوسهم، بسبب نفاقهم وعدم إيمانهم إيماناً حقيقياً، فهم ظالمون لأولياء الله وخلفائه في أرضه (ع)، وإلا فالفسق وحده والمعصية وحدها مع قبول أولياء الله وخلفائه في أرضه لا توجب إرسال العذاب فضلاً عن إنزاله بحسب سنة الله سبحانه وتعالى، فلا يوقع العذاب في الأمم المتمردة على أمر الله سبحانه والمنحرفة عن صراطه المستقيم إلا بعد أن يرسل رسولاً ، ويكذب ويُستهزأ به. والولاية لولي الله سبحانه حسنة لا تضر معها سيئة، ومعاداة ولي الله سبحانه وخليفته في أرضه سيئة لا تنفع معها حسنة.**

2 - (به کیفر مخالفت و ستمکاری بر آنها عذابی سخت فرو فرستادیم ) یعنی ملائکه را ارسال کردیم که عذاب را بر بالای سرهایشان حمل کنند ، به سبب نفاقشان و حقیقی نبودن ایمانشان و ظلم آنها بر اولیاء خدا و خلفای او بر روی زمین است . والا فسق و معصیت به تنهایی به همراه قبول اولیاء و خلفای خداوند بر روی زمین ، طبق سنت خدای تبارک و تعالی مستوجب ارسال عذاب نمی شود چه رسد به انزال عذاب . پس عذاب بر امتهای



متمرد بر امر خداوند و منحرف از صراط مستقیم واقع نمی گردد مگر بعد از ارسال رسول و دورغ شمردن رسالت او از جانب مردم و به استهزاء گرفتن اوست . و پیروی از ولایت ولی خدا عمل صالحی است که هیچ عمل غیر صالحی از ارزش آن کم نمی کند و دشمنی با ولی خدا و خلیفه او بر روی زمین گناهی است که هیچ عمل صالحی باعث غفران آن نمی شود.

ومن الآيتين نفهم أنّ الله سبحانه يُرسل العذاب على الأمة إذا أعرضت عن ولي الله وخليفته في أرضه، ثم إنّ هذا العذاب ينزل بهم إذا استمروا على فسقهم وتمردهم على الأوامر الإلهية المبلغة لهم. وربما يُرسل العذاب وينزل بهم مباشرة إذا حقت عليهم الكلمة بعد أن ظلموا ولي الله وفسقوا عن أمر الله سبحانه، والحمد لله وحده.

و از این دو آیه می توان فهمید که خدای تبارک و تعالی در صورتی بر یک امت عذاب را ارسال می کند که با ولی او و خلیفه اش بر روی زمین مخالفت کنند . سپس این عذاب بر آنها نازل می شود اگر بر فسق و تمردشان بر اوامر الهی که به آنها ابلاغ شده ادامه دهند و چه بسا عذاب ارسال شده مستقیماً بر آنها نازل شود اگر مستحق آن شوند بعد از اینکه به ولی خدا ظلم کرده و در او امر خدای تبارک و تعالی فسوق کنند . ( حمد و سپاس فقط از آن خداست ) .

\*\*\*\*\*

سؤال / 53: ما معنى قوله تعالى: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ \* أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَمِيمُونَ \* وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾ ( و شاعران ، یاوه سرايان کفار را مردم جاهل و گمراه پیروی می کنند \* آیا نمی نگری که آنها خود به هر وادی حیرت سرگشته اند \* و آنها بسیار سخنان می گویند و یکی را عمل نمی کنند ) الشعراء : 224 - 225 - 226 ؟؟؟

الجواب: هؤلاء الغاؤون هم أنفسهم الغاؤون في الآية ﴿فَكَذَّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ﴾. وعن هذه الآية قال الصادق (ع): (نزلت في قوم وصفوا عدلاً ثم خالفوه إلى غيره). وهؤلاء الغاؤون أو الأتباع الذين يتبعون أئمة الضلال يعرفون الحق ويصفونه، فهم يعرفون عدالة محمد وآل محمد (ع)، وهؤلاء هم مقلدة العلماء غير العاملين الضالين، وإذا لم يلتفتوا إلى أنفسهم سيؤول بهم الأمر إلى محاربة الإمام المهدي (ع)

( فَكَذَّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ) ( و آن کافران و معبودان باطلشان باصورت در آتش افتادند ) و درباره این آیه امام صادق (ع) می فرماید : ( در حق قومی نازل شد که عدالتی را وصف کردند سپس با چیزی غیر از آن با آن مخالفت کردند ) و این گمراهان یا پیروان امامان گمراه حق را با تمام اوصافش می شناسند . و آنها عدالت محمد و آل محمد (ص) را می شناسند و اینها همان مقلدین علمای غیر عامل گمراه هستند که اگر به خود نیابند پایان کارشان جنگ و دشمنی با امام مهدی (ع) خواهد بود .

﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾: الشعراء: هم العلماء غير العاملين الضالين، والغاؤون: هم مقلدوهم وأتباعهم. ( و شاعران و یاوه سرايان کفار را مردم جاهل و گمراه پیروی می کنند): شعراء همان علمای غیر عامل هستند و جاهلان و گمراهان خود مقلدین و پیروان آنها هستند.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَمِيمُونَ﴾: أي في كل ضلالة وباطل يتكلمون، وفي كل انحطاط ونزول عن الحق، والواد: هو المنخفض من الأرض، نظير الباطل؛ لأنه هبوط إلى أسفل وسقوط في الهاوية.

(آیا نمی نگری که آنها خود به هر وادی حیرت سرگشته اند ) یعنی با تمام گمراهی و باطل و انحطاط و نزول از حق سخن می گویند و کلمه (الواد) زمین پست و نظیر باطل است چرا که باطل سیر نزولی و پایین آمدن و سقوط در جهنم است.

﴿وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾: هكذا دائماً العلماء غير العاملين تجدهم أحرص الناس على الحياة الدنيا يود أحدهم لو يعمر ألف سنة، ويحبون الرفاهية والحياة المريحة البعيدة كل البعد عن حياة الأنبياء والمرسلين الذين يدعون أنهم يتابعونهم، فلا تجدهم يقفون مع الحق أو يقاتلون الباطل أو ينفقون على اليتامى والأرامل.

﴿وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾ ( و آنها بسیار سخن می گویند و یکی را عمل نمی کنند ): علمای غیر عامل دائماً اینگونه اند و آنها را حریص ترین مردم بر حیات دنیا می یابید و هر کدام از آنها دوست دارد که هزار سال زندگی

کند و زندگی مرفه و راحت را دوست دارند و از زندگی بسیاری از انبیاء و مرسلین که ادعا می کنند پیرو آنها هستند بدورند و هیچگاه آنها را با حق و بر علیه باطل و در جانب مستمندان و ایتام نخواهید یافت .

عن أبي جعفر (ع)، قال: ﴿الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ﴾ في النبوة، ﴿وَتَقْلِبَكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾ قال: في أصلاب النبيين، ﴿وَالشُّعْرَاءَ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ قال: نزلت في الذين غيروا دين الله بأرائهم وخالفوا أمر الله، هل رأيتم شاعراً قط تبعه أحد؟ إنما عنى بذلك الذين وضعوا ديناً بأرائهم فتبعهم الناس على ذلك، ويؤكد ذلك قوله: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَمِيمُونَ﴾ يعني: يناظرون بالأباطيل ويجادلون بالحجج المضلة وفي كل مذهب يذهبون، ﴿وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾، قال: يعظون الناس ولا يتعظون، ويهون عن المنكر ولا يتهون ويأمرون بالمعروف ولا يعملون، وهم الذين غضبوا آل محمد حقهم).

ابی جعفر (ع) می فرماید : (( الذی یراک حین تقوم ) در پیامبری است ، ( و تقلبک فی الساجدین ) فرمود : در اصلاّب پیامبران است ، ( و الشعراء یتبعهم الغاؤون ) : فرمود در کسانی نازل شد که دین خدا را با آراء خود تغییر داده و با امر خداوند مخالفت کردند ، آیا تاکنون شاعری دیده اید که کسی از او پیروی کند ، همانا منظور از شعراء کسانی هستند که با آراء خود دینی وضع کردند و مردم در آن از آنها پیروی کردند و این آیه بر این امر تأکید دارد ( الم تر انهم فی کل واد یمیمون ) : یعنی با باطل و حجت های گمراه کننده مجادله و مناظره می کنند و در هر طریقی پای می گذارند . ( انهم یقولان ما لا یفعلون ) فرمود : مردم را موعظه کرده اما خود پند نمی گیرند ، دیگران را از منکر نهی کرده ولی خود از آن اجتناب نمی کنند و به معروف امر می کنند اما خود بدان عمل نمی کنند . و خود اینها هستند که حق آل محمد (ص) را غصب کردند . ( تفسیر التعی ج 2 ص 125

\*\*\*\*\*

سؤال / 54: ما معنى هذه الآيات من سورة القيامة: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ قیامه : 22 - 23

س / معنی این آیات از سوره قیامت چیست ؟ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ( آن روز رخسار طایفه ای از شادی برافروخته و نورانی است \* به چشم قلب جمال حق پروردگار خود را مشاهده می کنند)

الجواب: أي ناظرة إلى محمد (ص)، فهو المرئي لهذه الوجوه الطيبة الناصرة.

ج / یعنی مرئی خود محمد (ص) را نظاره گرهستند و این چهره های نیکو نظاره گرند .

قال الصادق (ع) لهاشم الصيداوي: (يا هاشم، حدّثني أبي وهو خير مني عن رسول الله (ص) أنه قال: ما من رجل من فقراء شيعتنا إلا وليس عليه تبعة. قلت: جعلت فداك وما التبعة؟ قال: من الإحدى والخمسين ركعة، ومن صوم ثلاث أيام في الشهر، فإذا كان يوم القيامة خرجوا من قبورهم ووجوههم مثل القمر ليلة البدر، فيقال للرجل منهم: سل تعط، فيقول: أسأل ربي النظر إلى وجه محمد (ص). قال: فيأذن الله عز وجل لأهل الجنة أن يزوروا محمداً (ص).

امام صادق (ع) به هاشم صیداوی می فرماید : ( ای هاشم پدرم که از من بهتر است از قول رسول الله (ص) با من سخن گفت و فرمود : مردی از فقرای شیعیان ما وجود ندارد مگر اینکه بر او تبعه نباشد . گفتم: فدایتان شوم تبعه چیست ؟ فرمود: از پنجاه و یک رکعت نماز در روز و روزه داشتن سه روز از هر ماه ، پس اگر روز قیامت فرا رسد از قبرهایشان خارج می شوند در حالی که چهره هایشان مانند ماه شب چهارده است و به هر یک از آنها گفته می شود طلب کن تا برآورده شود و می گوید از خداوند نظر بر چهره محمد (ص) را می خواهم سپس خدای عزوجل به اهل بهشت اجازه می دهد که محمد (ص) را زیارت کنند.

قال: فينصب لرسول الله (ص) منبراً على درنوك من درانيك الجنة له ألف مرقاة بين المرقاة إلى المرقاة ركضة الفرس، فيصعد محمد (ص) وأمير المؤمنين (ع)، قال: فيحف ذلك المنبر شيعة آل محمد (ع)، فينظر الله إليهم وهو قوله تعالى: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾. قال: فيلقى عليهم من النور حتى أن أحدهم إذا رجع لم تقدر الحوراء تملأ بصرها منه، ثم قال: أبو عبد الله (ع): يا هاشم لمثل هذا فليعمل العاملون).

و منبری برای رسول الله (ص) در قصری از قصرهای بهشت نصب می شود که هزار ستون دارد و فاصله هر ستون تا ستون دیگر آن به اندازه دویدن یک اسب می باشد ، بعد حضرت محمد (ص) و امیر المؤمنین (ع) بر این منبر می نشینند و شیعیان آل محمد (ع) گرداگرد آن حلقه می زنند و خداوند به آنها نگاه می کند که همان فرموده خداوند است : ( آن روز رخسار طایفه ای از شادی برافروخته و نورانی است \* به چشم قلب جمال حق پروردگار خود را مشاهده می کنند ) بعد به آنها نور القاء می شود طوری که هر یک از آنها وقتی برمی گردد از شدت نور

چهره اش حوری بهشت قادر به نگاه کردن به چهره اش نخواهد بود . سپس ابی عبدالله (ع) فرمود: ای هاشم عاملان برای چنین چیزی عمل می کنند ( البحار ج 24 ص 261)

\*\*\*\*\*

سؤال / 55: ما معنى قوله تعالى: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكِ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرَاكِ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ( و چون موسی با هفتاد نفر از بزرگان قومش که انتخاب شده بودند وقت معین به وعده گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت موسی به تقاضای قوم خود عرض کرد که خدایا خودت را به من اشکار بنا که بی حجاب تو را مشاهده کنم خدا در پاسخ فرمود که مرا تا ابد نخواهی دید لیکن در کوه بنگر اگر کوه بدان صلابت هنگام تجلی نور من به جای خود برقرار تواند ماند تو نیز مرا خواهی دید پس آنگاه که نور خدا بر کوه تابش کرد کوه را مندک و متلاشی ساخت و موسی بیهوش افتاد سپس که به هوش آمد عرض کرد خدایا تو از حس جسمانی و رؤیت منزله و برتری و من از اندیشه رؤیت تو به درگاہت توبه کردم و از قوم خود اول کسی باشم که به تو تنزه ذات پاک تو از هر آلائش جسمانی ایمان آوردم ( الأعراف : 143).

وکیف یصح أن یطلب موسی (ع) النظر؟ ولو كانت رؤیة قلبیة، لماذا استخدم لفظ (انظر) وهو یستعمل للبصر، ولم یستعمل لفظ (أری) لوحده وهو للبصیرة والرؤیة القلبیة؟

و چگونه ممکن است که موسی (ع) نظر به خداوند را طلب کند و اگر منظور رؤیت قلبی باشد چرا از لفظ ( نظر کنم ) استفاده کرد که این لفظ برای دیدن با چشم به کار می رود و از لفظ ( بینم ) که برای رؤیت قلبی و چشم بصیرت به کار می رود استفاده نکرد ؟

الجواب: طلب موسی الرؤیة القلبیة والمعرفة البصیریة لا البصیریة أولاً، فطلب معرفة الله سبحانه وتعالى حق معرفته فی مقام (القاب قوسین أو أدنی)، فلما عرف من الله سبحانه وتعالى أنه غیر مستحق لهذا المقام طلب أن یری بالبصیرة وینظر بالبصر - ﴿أَرِنِي أَنْظُرْ﴾ - إلى صاحب هذا المقام، وهو محمد (ص) - ومعرفة محمد (ص) هی معرفة الله سبحانه وتعالى، والنظر إلى محمد هو النظر إلى الله سبحانه وتعالى؛ لأنه وجه الله سبحانه - فجاءه الجواب: أنه لا طاقة له على رؤیة نور محمد (ص) فی ذلك المقام القدسی، فتجلی محمد (ص) وهو نور الله سبحانه للجبل فجعله دكاً، وخرَّ موسی صعیقاً ﴿قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ أي: بولاية علي بن أبي طالب (ع)، وهو فقط الذي یرى محمداً ویرى محمداً (ص)، وهو صاحب هذا المقام، فهو باب محمد (ص) (أنا مدینة العلم وعلي بابها).

ج / در ابتدا موسی (ع) رؤیت قلبی و معرفت بصیرتی را طلب کرد نه رؤیت بصری . و معرفت خدای تبارک و تعالی به حق معرفتش و در مقام ( قاب قوسین ) را طلب کرد پس وقتی از خداوند سبحان دریافت که مستحق این مقام نیست دیدن با بصیرت و نظر با بصر ، به صاحب این مقام ، و او محمد (ص) است راطلب نمود و معرفت محمد (ص) همان معرفت خدای سبحان است و نظر به محمد (ص) همان نظر به خدای تبارک و تعالی است چرا که محمد (ص) وجه الله است . موسی (ع) در جواب چنین شنید : همانا تو توانایی رؤیت نور محمد (ص) در آن مقام قدسی را نداری ، پس محمد (ص) که در واقع نور خداوند سبحان است به کوه تجلی کرد و آنرا متلاشی نمود و موسی (ع) پریشان به خاک افتاد : ( عرض کرد خدایا من از اندیشه رؤیت تو به درگاهت توبه کردم و من اولین مؤمنین هستم ) یعنی مؤمن به ولایت علی بن ابی طالب (ع) هستم و فقط اوست که واقعیت محمد (ص) را می بیند و می شناسد ، و او صاحب این مقام یعنی شناخت محمد (ص) و دروازه محمد (ص) است : ( من مدینه علم هستم و علی دروازه آن است )

**قال الصادق (ع): (وَإِنَّمَا طَلَعَ مِنْ نُورِهِ عَلَى الْجَبَلِ كَضَوْءِ يَخْرُجُ مِنْ سَمِّ الْخِيَاطِ فَدَكَتِ الْأَرْضُ وَصَعَقَتِ الْجِبَالُ).** - امام صادق (ع) می فرماید : ( و همانا از نور او همچون نوری که از میان سوراخ سوزن می تابد به کوه تایید و زمین به لرزه در آمد و کوه متلاشی شد ) بحار الأنوار ج 36 ص 407

**ثم طلب موسى (ع) مقام قائم آل محمد (ص) لما عرف من الله ما سيعطيه من التمكين في الملك، وطلب من الله أن يجعله قائم آل محمد (ع)، كما ورد في الرواية عنهم (ع).**

سپس موسی (ع) مقام قائم آل محمد (ص) را طلب کرد بعد از اینکه از خداوند دانست که چه تمکینی در ملک به او خواهد بخشید و از خداوند طلب کرد که او را قائم آل محمد (ص) گرداند اینگونه که در روایات اهل بیت (ع) آمده است.

**وبالنتيجة، فإن موسى طلب مقام: (الشمس والقمر والكوكب) التي رآها إبراهيم جدّه (ع) ولكن ليس بهذا المقام الذي رآه إبراهيم (ع) وهو في الملكوت، بل طلب أن يرى أنوارهم القدسية في الملاء الأعلى، أي: مقاماتهم في السماء السابعة الكلية.**

و در نتیجه موسی (ع) مقام : ( خورشید و ماه و ستاره ) را که جدش ابراهیم (ع) دیده بود طلب کرد. و لیکن نه در آن مقامی که ابراهیم (ع) در ملکوت دیده بود بلکه طلب دیدن ( انوار قدسی آنها در ملاء اعلاء ) را کرد ، یعنی مقامهای آنها در آسمان کلی هفتم .

**وطلب أيضاً النظر إلى محمد (ص) فشكت عن النظر؛ لأنه يمكن سواء لصورة محمد (ص) الجسمانية أو لصورته المثالية، وزدّ بعدم إمكان رؤية محمد (ص) (رؤية تامة)؛ لأن صاحب هذا المقام هو علي بن أبي طالب (ع)، وقد قال محمد (ص): (يا علي، ما عرفني إلا الله وأنت).**

و همچنین نظر به محمد (ص) را طلب کرد که قادر به آن نبود چرا که رؤیت صورت جسمانی محمد (ص) یا صورت مثالی او برای کسی دیگر ممکن است و جوابش عدم رؤیت محمد (ص) (رؤیتی تام) بود چون صاحب این مقام علی بن ابی طالب (ع) است . حضرت محمد (ص) می فرماید : (ای علی مرا کسی نشناخت به جز خدا و تو) .

**فقوه تعالی: ﴿لَنْ تَرَانِي﴾ أي: لن ترى محمداً (ص) رؤية تامة، كما تطلب.**

و فرموده خداوند : ( مرا نخواهی دید ) یعنی محمد (ص) را رؤیتی تام نخواهی دید آنگونه که طلب می کنی .

\*\*\*\*\*

سؤال/56: ما معنى ما ورد في القرآن من نسبة الاستهزاء والمكر إلى الله سبحانه ونحن نعلم أن المكر والاستهزاء معاني قبيحة، ومن هذه الآيات: ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾، ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾، ﴿سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ﴾، ﴿يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾.

س / نسبت دادن مکر و استهزاء به خداوند که در قرآن آمده به چه معناست در حالی که همه می دانیم که معنی مکر و استهزاء قبیح است ؟ از جمله : ( ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین ) ( مکر ورزیدند و خدا با آنها مکر کرد و خدا بهترین مکر کننده گان است ) ( يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ ) ( با خدا نیرنگ به کار می بندند ولی در نیرنگ او گرفتار می شوند ) ( سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ ) ( خداوند آنها را مسخره کرد ) ( يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ ) ( آنها را به استهزاء گرفت ) ؟

الجواب: ورد عن الإمام الرضا (ع): (إن الله عز وجل لا يسخر، ولا يستهزئ، ولا يمكر، ولا يخدع، ولكنه عز وجل يجازيهم جزاء السخرية وجزاء الاستهزاء وجزاء المكر والخديعة، تعالى الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً).

ج / به نقل از امام رضا (ع) آمده است : ( همانا خداوند عزوجل مسخره و استهزاء نمی کند و مکر و نیرنگ نمی بندد و لکن او عزوجل به جزای مسخره کردن و استهزاء آنها را مجازات می کند و به جزای مکر و حيله آنها را مجازات می کند و خداوند بسیار پاکتر و منزّه تر و بلندتر است از چیزی که ظالمان میگویند )

ومعنى هذا: إنّ الله سبحانه وتعالى يُظهر لأعدائه وأولياءه وجنده من الأنس والجن، بأن جند الله وحزب الله وأولياء الله يسلكون طريقاً معيناً وينهجون نهجاً معيناً، فيحاول إبليس وجنده من الأنس والجن قطع هذا الطريق بالمكر والخديعة والاستهزاء والسخرية، وعندها يغير الله سبحانه وتعالى طريق جنده ومنهجهم، فيجد إبليس وجنده من الأنس والجن أنهم وقعوا في حبالهم وحق بهم مكرهم وخديعتهم، وأمساوا في موضع يستهزئ بهم ويُسخر منهم، والحمد لله وحده.

و معنی این حدیث این است که خداوند برای دشمنانش و دشمنان اولیاء و سربازانش از انس و جن این حقیقت را ظاهر می کند که : سربازان و حزب الله و اولیاء او در مسیر و شریعت معینی حرکت می کنند و ابلیس و افرادش از انس و جن در قطع کردن این مسیر به وسیله مکر و نیرنگ و استهزاء و مسخره کردن تلاش می کنند . در آن هنگام خدای سبحان مسیر و روش افراد خود را تغییر داده و ابلیس و افرادش از انس و جن خود را در مکر و حيله و نیرنگ خود گرفتار می یابند و در وضعیتی قابل استهزاء ظاهر می شوند . و حمد و سپاس فقط از آن خداست

\*\*\*\*\*



سؤال / 57: في دعاء ليلة الجمعة: (وهب لي الغداة رضاك)، هل هو فقط في الجمعة، أو يصح في بقية الأيام، أو أن ينوي الإنسان طول حياته طالما يطلع الفجر؟

س / در دعای شب جمعه ( و هب لی الغداة رضاك ) آیا فقط مختص جمعه است یا می شود در بقیه روزها خوانده شود یا اینکه برای همه عمر نیت کرده و تا زمانی که در زندگیش طلوع فجر را ببیند آنرا بخواند؟

الجواب: لا مانع أن يقرأ المؤمن هذا الدعاء كل يوم، أو أن ينوي بطلب الرضا طول حياته طالما طلع الفجر، ولكن في الحقيقة أن معنى (هب لي الغداة رضاك) ، أي هب لي عند طلوع الفجر رضاك، وطلوع الفجر: هو ظهور الإمام المهدي (ع) ، ولذا خص هذا الدعاء ليوم الجمعة، وهو يوم ظهوره (ع).

ج / برای اینکه انسان مؤمن این دعا را هر روز بخواند یا اینکه نیت به طلب رضای خدا در همه عمرش و در هر طلوع فجری بکند مانعی وجود ندارد ، و لیکن در حقیقت معنی ( هب لی الغداة رضاك ) یعنی رضای خود را هنگام طلوع فجر به من عطا کن و طلوع فجر همان ظهور امام مهدی (ع) است برای این است که این دعا به روز جمعه اختصاص دارد و روز جمعه روز ظهور آن حضرت (ع) است .

\*\*\*\*\*

سؤال / 58: ورد في الدعاء عنهم (ع): (وارزقني شرف التوحيد) ، فإذا كان توحيد فهل يكون توحيد له شرف، وآخر بهيئة أخرى؟

س / در دعایی از جانب معصومین (ع) آمده : ( خدایا به من شرف توحید را عطا بفرما ) و اگر توحید باشد آیا توحیدی است که شرف دارد و آیا توحید دیگری و به شکل دیگر نیز وجود دارد ؟

الجواب: شرف لي وليس للتوحيد، أي: ارزقني أنا الشرف بأن أكون موحداً. ثم إنَّ الإمام يطلب أعلى درجات التوحيد وهو الإخلاص في التوحيد، أي: عبادة الكنه والحقيقة والتوجه إليها لا إلى الذات، وعند من وصل إلى هذه المرتبة الشريفة بقیة الموحدين الذين يتوجهون إلى الذات مشركين؛ لأنَّ عبادتهم لا تخلو من طمع في تحصيل كمال وسد نقص.

ج / شرف برای من و نه برای توحید یعنی اینکه به من این شرف را عطا بفرما که موحد باشم ، سپس امام (ع) بالاترین درجات توحید را طلب می کند و آن اخلاص در توحید یعنی عبادت و توجه به کنه و حقیقت نه توجه و عبادت ذات الهی . و پیش کسی که به این مرتبه شریف رسیده باشد بقیه موحدين که به ذات رو کرده اند مشرک هستند چرا که عبادتشان خالی از طمع در تحصيل کمال یا برطرف کردن نقص نمی باشد .

\*\*\*\*\*

سؤال / 59: سُئل السيد الشهيد السعيد محمد الصدر (سلام الله عليه) أن يُعرّف الشرك بحيث يعرفه العالم والجاهل، فقال: (كل ما تقع عليه عينك فهو شرك). فقال السائل: هذا لا يعرفه العالم فضلاً عن الجاهل، فقال: السيد (كل شيء يتعلق فيه قلبك فهو شرك حتى إن كان محمد الصدر)، فهل إذا تعلق أي شيء في قلب الإنسان فهو شرك؟

س / شخصی از شهید سید محمد صدر (ره) پرسید که آیا شرک را آنگونه که هر عالم و جاهل بشناسد می شناسی؟ گفت: ( هر چیز که چشمت را گرفت شرک است ) آن شخص گفت: این را شخص عالم نمی داند چه رسد به جاهل، سید گفت: ( هر چیز که قلبت به آن تعلق پیدا کند شرک است حتی اگر محمد صدر باشد ) آیا اگر چیزی در قلب انسان تعلق پیدا کند شرک است؟

الجواب: هذا صحيح إذا تعلق الإنسان بشيء سوى الله فهو مشرك، إلا إذا كان هذا التعلق هو من جهة التعلق بالله سبحانه وتعالى، أي إنه حب في الله، وانصياع لأمر الله كحب أهل بيت النبوة عليهم صلوات ربي.

ج / این صحیح می باشد اگر انسان به چیزی غیر از خدا تعلق پیدا کند مشرک است مگر اینکه این تعلق از جهت تعلق به خدای تبارک و تعالی باشد یعنی دوست داشتن برای خدا و در راه خدا باشد مانند دوست داشتن اهل بیت (ع).

\*\*\*\*\*

سؤال / 60: في دعاء ليلة الجمعة: (واسكن قلبي خوفك، واقطعه عن سواك حتى لا أرجو ولا أخاف إلا إياك). وقال السيد الشهيد محمد الصدر (رحمه الله): (لأنّ الخوف من غير الله هو شرك خفي). فهل يجوز أن يخاف الإنسان من الدابة المؤذية كالعقرب والأسد، وهل هذا الخوف هو شرك خفي؟

س / در دعای شب جمعه : ( و ترس از تو را در قلبم جای ده و قلبم را خالی از ترس از غیر خودت کن تا از غیر تو طلب نکنم و نترسم ) و شهید سید محمد صدر (ره) می گوید : ترس از غیر خدا شرک پنهان است بنابراین آیا جایز است که انسان از حیوانات و حشرات مؤذی مانند عقرب یا شیر بترسد و آیا این ترس همان شرک پنهان است ؟

الجواب: الخوف من غير الله سبحانه وتعالى لا يجتمع مع التوحيد أكيداً، وهو شرك خفي كما قال تعالى: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾.

ج / ترس از غیر خدای تبارک و تعالی اکیداً با توحید موافق نخواهد بود و شرک پنهان است همانگونه که خداوند می فرماید : ( و اکثر خلق ایمان نمی آورند مگر آنکه مشرک شوند ) یوسف : 106

ولكن يمكن أن يخاف الإنسان المؤمن الموحد من العقرب والأسد إذا اعترضاً طريقه أو رآها أو رأى أي دابة وظن إنها ستؤذيه، من غير أن يكون خوفه هذا شرك خفي، وهذا يتحقق إذا خاف أن تتسلط عليه الدابة بمشيئة الله وبحول وقوة الله وتؤذيه؛ لأنه مقصر مع الله سبحانه وتعالى، ويستحق العقوبة الدنيوية فضلاً عن الآخروية.

و لكن ممکن است که انسان مؤمن موحد با موجوداتی چون عقرب یا شیر برخورد کند و گمان کند که به او آزار می رسانند و از آنها بترسد بدون اینکه این ترس او شرک پنهان به حساب بیاید ، و این در صورتی تحقق می یابد که انسان بترسد که این موجود به مشیت و حول و قوه خدای تبارک و تعالی بر او مسلط شده و به او آزار رساند ، چرا که در حق خدای سبحان مقصر بوده و مستحق عذاب دنیوی به جای عقاب اخروی است.

وإذا كان الخوف بهذا الشكل فهو ممدوح؛ لأنه خوف من عقاب الله سبحانه وتعالى الدنيوي، بل إن الذي لا يخاف ويظن أنّ هذه الدابة لا تسلط عليه ولا تؤذيه لكرامته على الله ولفضله أو لدينه أو لخلقته أو لعبادته فهو مشرك، وعابد لنفسه ومعجب بها: (وإنّ العبد تفوته صلاة الليل فيستيقظ عند الفجر فيلوم نفسه لتقصيرها، فيعطيه الله من الثواب أعظم مما لو صلى صلاة الليل)، هذا ما ورد عنهم (ع).

و اگر ترس بدین شکل باشد پسندیده است چرا که ترس از عقاب دنیوی خداوند است بلکه آنکس که در این مورد نمی ترسد و گمان می کند که این موجود بر او تسلط نمی یابد و او را آزار نمی دهد به خاطر کرامتش بر خداوند و فضل او یا دینش یا خلق او یا عبادتش مشرک است و این شخص عابد نفس خود است و دچار خود

پسندی می باشد . در روایتی از اهل بیت (ع) آمده است : ( همانا بنده ای وقت نماز شب را از دست می دهد و وقتی که صبح بیدار می شود به خاطر قصورش خود را بسیار سرزنش می کند و خداوند به او ثوابی عظیم تر از ثواب نماز شب عطا می فرماید ) .

\*\*\*\*\*

سؤال / 61: ما معنى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمِصُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا﴾

س / معنی این آیه چیست ؟ ( إِنَّ اللَّهَ يُمِصُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا ) (به راستی که خداوند آسمانها و زمین را از اینکه نابود شوند نگه می دارد) (فاطر: 41)

الجواب: يمصك السماوات بمحمد (ص)، فهو نور الله سبحانه وتعالى، ولولا له لساخت السماوات بأهلها وعادت عدماً، أما الأرض فيمسكها بخليفته فيها وحجته على أهلها، فلولا وجود الإمام المهدي (ع) لساخت الأرض بأهلها، أي: لزالَتْ وعادت عدماً هي ومن عليها.

ج / آسمانها را با محمد (ص) نگه می دارد چرا که او نور خداوند است و بدون وجود مقدسش آسمانها و اهل آنها نابود می شدند و به عدم تبدیل می شدند و اما زمین را با خلیفه خود در آن و حجتش بر خلق نگه می دارد و اگر وجود امام مهدی (ع) نبود زمین با اهل آن نابود می شد یعنی از بین می رفت و به عدم تبدیل می شد زمین و هر کس که بر آن است .

\*\*\*\*\*

سؤال / 62: في تفسير العياشي وفي البحار عن الصادق (ع): قال أبوذر: يا رسول الله ما أفضل ما أنزل عليك؟ قال (ص): آية الكرسي، ما السماوات السبع والأرضون السبع إلا كحلقة ملقاة بأرض بلاقع، ثم قال (ص): وإن فضله على العرش كفضل الفلاة على الحلقة.

در تفسیر عیاشی و در بحار الانوار به نقل از امام صادق (ع) آمده است که : ( ابوذر گفت : ای رسول الله (ص) بهترین چیزی که بر شما نازل شد چه بود ؟ رسول الله (ص) فرمود : آیه الكرسي و هفت آسمان و هفت زمین که در مقابل کرسی چیزی مگر حلقه ای کوچک که بر روی زمین افتاده نیست ، سپس فرمود : همانا فضل آن بر عرش همانند فضل صحرا بر حلقه ای کوچک است )

وفي الكافي عن الصادق (ع) قال: (جاءت زينب العطاره الحولاء إلى نساء النبي (ص) وبناته وكانت تبیع منهن العطر ..... إلى أن قال رسول الله (ص): وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء عند حجب النور كحلقة في فلاة في، وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء وحجب النور عند الكرسي كحلقة في فلاة في ... ثم تلا هذه الآية: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ ، وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء وحجب النور والكرسي عند العرش كحلقة في فلاة في، وتلا هذه الآية: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (...).

و در کافی به نقل از امام صادق (ع) آمده که : ( زينب عطار چپ چشم پیش همسران پیامبر (ص) و دخترانشان آمد که به آنها عطر بفروشد . در این هنگام پیامبر (ص) فرمودند : ( و این هفت آسمان و دریاهاى بيكران و كوههاى سرد و هوا پیش حجابهاى نور مانند حلقه ای ناچیز در يك فلات و این هفت آسمان دریاى بيكران و كوههاى سرد و هوا است . حجابهاى نور نزد كرسى مانند حلقه ای ناچیز در مقابل فلات است ) سپس این آیه را تلاوت فرمود : ( وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ) ( قلمرو و علمش از آسمانها و زمین فراتر است و نمی خواهد آنها را حفظ کند و اوست بلند مرتبه و عظیم است ) البقره : 254 و این هفت آسمان و زمین و دریاى بيكران و كوههاى سرد و هوا و حجابهاى نور و كرسى نزد عرش مانند حلقه ای ناچیز در يك صحرا است . و این را تلاوت فرمود : ( الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ) ( خدای مهربانى که با علم و قدرت خود بر عرش مسلط است ) طه : 5

السؤال: من الروايتين نفهم فهمين مختلفين ومتناقضين ، من الأولى نفهم أنّ الكرسي أعظم من العرش، ومن الثانية نفهم أنّ العرش أعظم من الكرسي، فمن هو الأعظم؛ الكرسي أم العرش وما الدليل أن العرش أو الكرسي هو الأعظم؟

و سؤال در اینجا این است که : از این دو روایت به دو مفهوم مختلف و متناقض می رسیم از مفهوم اول در می یابیم که کرسی از عرش عظیم تر است و از مفهوم دوم در می یابیم که عرش از کرسی عظیم تر است آیا در واقع کدام یک عظیم تر هستند و دلیل بر اینکه کرسی یا عرش عظیم تر می باشد چیست ؟

**الجواب: العرش أعظم من الكرسي، والكرسي عند العرش كحلقة في فلاة، والعرش هو حجاب باب الذات فما دونه إلى الأرضين السفلية، وهذا الحجاب هو الحجاب الذي يخفق بين محمد (ص) وباب الذات الذي ذكره الصادق (ع) في حديث المعراج، فقال (ع): (بينها حجاب يخفق) ، وباب الذات - أو الله - هو الرحمن الرحيم، الظاهر منه الرحمن والباطن الرحيم، ولنا قال تعالى: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾، أي: باب الذات على العرش استوى، أي: أفاض الله من بابه (الرحمن) نوره وعلمه سبحانه الذي أراد أن يواجهه به خير خلقه محمداً (ص) على سرادق العرش، أو الحجاب الذي ذكره الصادق (ع)، هذا هو العرش الأعظم.**

ج / عرش از کرسی عظیم تر است و کرسی نزد عرش همانند حلقه ای در صحرا است . و عرش دروازه ذات و هر چه که پایین تر از آن است تا زمین های سفلی می باشد و این حجاب همانند حجابی است که بین محمد (ص) و دروازه ذات پایین می آید که امام صادق (ع) نیز در حدیث معراج از آن یاد می کند ( و در بین آنها حجابی بود که پایین می آمد ) و دروازه ذات یا الله همان ( الرحمن الرحيم ) که ظاهر آن (الرحمن) و باطن آن ( الرحيم ) است . لذا خداوند می فرماید : ( خدای مهربان با علم و قدرت خود بر عرش مسلط است ) یعنی دروازه ذات بر عرش مسلط است یعنی خداوند از دروازه خود ( الرحمن ) نور و علمش را که می خواست با آن با بهترین خلق خود محمد (ص) روبرو شود و آن را بر سرادق عرش جاری ساخت . یا حجابی که امام صادق (ع) از آن یاد می کند همان عرش اعظم است .

**أما العرش العظيم والذي يمثل السماوات السبع فما دونها، فهو دون الكرسي، فالكرسي هو سرادق السماء السابعة الكلية أو حجابها النوري. ومن هنا نفهم أنّ العرش العظيم عند الكرسي كحلقة في فلاة، والكرسي عند العرش الأعظم كحلقة في فلاة. ولتتضح لك الصورة أكثر راجع تفسير سورة الفاتحة والمتشابهات. ولو أنّ لهذا العلم حملة لبينت حقيقة العرش وحقيقة الكرسي التي بينها لي الإمام المهدي (ع) فليس كل ما يعرف يقال، وليس كل ما يقال حضر أهله، وليس كل ما حضر أهله حان وقته.**

اما عرش عظیم که مثال هفت آسمان و هر چه پایین تر از آنها می باشد از کرسی پایین تر است و کرسی خود سرادق آسمان کلی هفتم یا حجاب نوری آن می باشد و بدین ترتیب می توان فهمید که عرش عظیم نزد کرسی همچون حلقه ای در صحرا و کرسی نزد عرش اعظم مانند حلقه ای در صحرا است و برای روشن تر شدن مسئله به تفسیر سوره فاتحه و متشابهات جلد اول مراجعه کنید . و اگر کسانی بودند که گنجایش پذیرش این علم را داشتند حقیقت عرش و حقیقت کرسی که امام مهدی (ع) برایم روشن کرد را بیان می کردم و در واقع هر چیز که

دانسته شود گفته نمی شود و هر چه گفته شود مخاطب آن حاضر نمی شود و هر چه که مخاطب آن حاضر شود وقتش نرسیده است .

\*\*\*\*\*

سؤال / 63: قال تعالى: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ هل أنّ عالم الذر هو عالم حقيقي موجود بالفعل، وأين وجوده؟ فالشيخ الصدوق يقول إنه موجود، والشيخ المفيد رحمه الله يقول في تصحيح الاعتقاد ما معناه: لو كان عالم الذر موجوداً لما نسيناه أو لتذكرنا بعضه؟

س / خداوند می فرماید: ( هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریت آنها را بر گرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم ؟ همه گفتند: بلی ما به خدای تو گواهی دهیم که دیگر در روز قیامت نگوییم که ما از این واقعه غافل بودیم ) الأعراف : 172. آیا عالم ذر به راستی عالمی حقیقی است و به الفعل وجود دارد اگر باشد وجود آن در کجا قرار دارد؟ در این باره شیخ صدوق می گوید: که این عالم وجود دارد و شیخ مفید (ره) در کتاب تصحیح اعتقاد میگوید که اگر عالم ذر وجود داشت ما آنرا فراموش نمی کردیم یا لااقل کمی از آن را به خاطر می آوریم؟

الجواب: عالم الذر عالم حقيقي وليس وهمياً ولا افتراضياً، وإنما نسيه الغافلون والمتغافلون، ولم ينسه الأنبياء والمرسلون والأوصياء (ع)، بل هم يتذكرونه ويعرفونه ويعرفون أولياءهم فيه ويميزونهم في هذه الحياة الدنيا، فعلي بن أبي طالب (ع) سيد الأوصياء يقول ما معناه: (إني لا أعرفك) لمن قال له: أني من شيعتك.

ج / عالم ذر عالمی حقیقی است و عالمی وهمی یا فرضی نیست و همانا آنان که غافلند یا خود را به غفلت زده اند آنرا فراموش کرده اند ولی انبیاء و مرسلین و اوصیاء هرگز آنرا فراموش نکردند بلکه آنرا به خاطر می آورند و می شناسند و اولیای خود را در آن می شناسند و آنها را در این دنیا تشخیص می دهند و به طور مثال علی بن ابی طالب (ع) سید اوصیاء به شخصی که به او گفت من از شیعیان تو هستم فرمود: که من تو را نمی شناسم .

فسبحان الله الشيخ المفيد رحمه الله وأعلى الله مقامه الشريف يقول: (لو كان لما نسيناه)، فما أتم تغفلون عن المرأة إذا نظرتم إلى صورتكم فيها، سبحان الله إذا كنتم تغفلون عما بين أيديكم وأمام أبصاركم فلا ترونه، فغفلتكم عن عالم الذر أولى وأحجى.

سبحان الله شيخ مفيد رحمت خدا بر او باد می گوید اگر وجود داشت آنرا فراموش نمی کردیم ، توجه داشته باشید که انسان ممکن است از آینه ای که چهره خود را در آن می بیند غافل شود اگر فقط به تصویر چهره خود بنگرد و خیلی چیزهای دیگر که ممکن است جلوی چشم ما باشد و از آن غافل باشیم پس اگر چیزی که در بین دستان شما و جلوی چشمتان باشد غافل باشید غفلت شما از عالم ذر اولی تر و منطقی تر است.

ثم إنَّ أهل البيت (ع) بالغوا في الحديث عن هذا العالم ، فلا أرى إنكاره إلا عن جهل داخلٍ منكربه، ويا ليتهم أعرضوا عن الحديث فيه لما اشتبه عليهم علمه، ويا ليتهم التفتوا إلى قوله تعالى: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾ ، فإنها في عالم النذر نزلت وإياه عنت.

سپس اینکه اهل بیت (ع) در مورد این عالم بسیار سخن گفته اند. و بنده انکار آنرا جز جهلی در درون منکران آن نمی بینم و ای کاش وقتی که در علم آن دچار اشتباه شدند در موردش صحبت نمی کردند و ای کاش به این فرموده خداوند توجه می کردند: (نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ) (به کلی خدا را فراموش کردند خدا هم نفوس آنان را از یادشان برد) (الحشر: 19) و این آیه در مورد عالم ذر نازل شده و به آن اشاره دارد.

وحقيقة عالم النذر: أنه عالم الأنفس وهو في هذه السماء الدنيا، وتنزل منه إلى الأرض نطف بني آدم، فإذا نمت النطفة بعد أن أخذت طريقها إلى وعائها وتهيات الصورة الجسائية لولوج النفس إليها، ولجت النفس في تلك الصورة الجسائية وتعلقت بالنطفة التي نزلت منها، فإذا مات الإنسان خرجت منه تلك النطفة مرة أخرى من فمه أو من أي مكان آخر مع خروج نفسه من جسمه، وبقيت هذه النطفة متعلقة بالنفس الإنسانية، فالنفس متعلقة بالنطفة والنطفة متعلقة بالنفس وهما من عالم واحد وهو عالم النذر أو عالم الأنفس، فإذا نزلت النطفة إلى الأرض تبعثها النفس، وإذا فارقت النفس الجسم تبعثها النطفة.

و حقیقت عالم ذر این است که : عالم نفسها است و در آسمان این دنیا قرار دارد . و نطفه های بنی آدم از آن به زمین نازل می شود و اگر این نطفه رشد کرد بعد از اینکه طریق خود را به جایگاهش طی کرد و صورت جسمانی برای تلفیق نفس ممیما شد نفس در آن صورت جسمانی تلفیق شده و به آن نطفه ای که از آن نازل شده متعلق می شود و اگر انسان فوت شود آن نطفه دوباره از او خارج می شود که از دهان جسد یا هر جای دیگر او همراه خروج نفس از جسم خارج شده و این نطفه همواره به نفس انسانی متعلق خواهد ماند و نفس هم به نطفه و نطفه به نفس متعلق هستند که در واقع آنها از یک عالم که عالم ذر یا عالم نفسها می باشند و اگر نطفه به زمین نازل شود نفس دنبال آن می آید و اگر نفس از جسد خارج شود نطفه نیز دنبال آن می رود .

وفي هذه الحياة الدنيا إذا أطاع الإنسان ربه وسعى لرضاه سبحانه وكان له حظ في السماوات الملكوتية أصبح من أصحاب اليمين، وكتب من الأحياء، وسطر اسمه في سجل الحياة ومن يرتون الجنان، وإن جدّ في الطاعة كان من المقربين (أولياء الله) الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون. وإن عصى الإنسان ربه وسعى لسخطه سبحانه وتعالى لم يكن له حظ في السماوات الملكوتية ولم يكتب من الأحياء، بل عُد من الأموات، ولم يسطر اسمه في سجل الحياة، وأمسى ممن يردون جهنم، بل هو قطعة من جهنم.



و در زندگی این دنیا اگر انسان مطیع خداوند باشد و برای رضای خدای تبارک و تعالی سعی و تلاش کند و در آسمانهای ملکوتی برای خود جایگاهی داشته باشد از اصحاب یمین خواهد بود و جزو افراد جاوید خواهد بود که بهشت را به ارث می برند . و اگر در اطاعت خداوند سعی و تلاش بیشتری کند از مقربین و اولیاء خداوند خواهد بود کسانی که هیچ نگرانی و غم و اندوهی نخواهند داشت . اما کسی که از دستورات خداوند سرپیچی کرده و در نافرمانی خداوند سعی و تلاش کند ، جایگاهی در آسمانهای ملکوتی نخواهد داشت و جزو افراد جاوید نوشته نخواهد شد بلکه جزو مردگان به شمار رفته و نامش در سبج حیات نوشته نمی شود و عاقبت او جهنم ، بلکه اوقطعه ای از جهنم خواهد شد .

\*\*\*\*\*

سؤال / 64: قال تعالى: ﴿هَذَا يُمَدِّدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾، ما معنى مسومين؟

س / خداوند می فرماید: ( هَذَا يُمَدِّدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ) پنج هزار فرشته را با نشان مخصوص به مدد شما می فرستد ( آل عمران: 125 ) نشان مخصوص در اینجا به چه معناست ؟

الجواب: ﴿مُسَوِّمِينَ﴾: أي معلّمون، وعلامتهم العمامة، فعن أبي الحسن (ع): في قوله تعالى: ﴿مُسَوِّمِينَ﴾، قال: (العمائم اعتم رسول الله فسدلها من بين يديه ومن خلفه، واعتم جبرائيل فسدلها من بين يديه ومن خلفه).

ج / دارای نشان : یعنی تعلیم یافته و علامت آنها عمامه است . و از ابی الحسن (ع) در مورد این فرموده خداوند می فرماید : ( عمامه را رسول الله (ص) به سر بست و قسمتی از آنرا از سمت جلو و قسمتی دیگر از آنرا از پشت سر آویخت و سپس جبرئیل عمامه به سر بست و او نیز عمامه را از بین دستان و پشت سرش آویخت ) الكافي ج 6 ص 460 .

والعمامة ترمز إلى العلم، وحقيقة سمة هؤلاء الملائكة هي العلم بأسماء الله سبحانه، وكل منهم يختص بعلم معين ويقدر معين منه. وأصل الملائكة المسومين هم ثلاث مائة وثلاثة عشر ملكاً، وهؤلاء هم القادة والبقية عمال وجنود لهؤلاء القادة، وهؤلاء الثلاث مائة والثلاثة عشر كل واحد منهم مخلوق من اسم من أسماء الله سبحانه وتعالى، فهو عبد ذلك الاسم، وعبودية الاسم الرباني هي سمة كل ملك منهم، فمثلاً أحدهم سمته أنه عبد الحق، والآخر سمته أنه عبد النور، وهكذا. وهذه العبودية هي علمه، وهي عمامته.

عمامة نشانگر علم است و حقیقت نامیدن این ملائکه به این اسم علم آنها به نامهای خداوند سبحان است و هر یک از آنها به یک علم و مقداری معین از آن اختصاص دارد . و ملائکه دارای نشان در اصل سیصد و سیزده ملک هستند و اینها سردسته و فرمانده و بقیه افراد و سربازان آنها می باشند و این سیصد و سیزده ملک هر کدام از یکی از نامهای خداوند آفریده شده است و او بنده این نام است و عبودیت این اسم ربانی سمت هر ملک از آنها می باشد و به طور مثال سمت یکی از آنها عبدالحق و دیگری عبدالنور است و بدین ترتیب این عبودیت علم او و عمامه او می باشد .

وأفق الملائكة ضيق نسبة إلى أفق الإنسان؛ لاختلاف الفطرة في كلا المخلوقين، ففطرة الإنسان تؤهله لأن يعرف كلّ أسماء الله سبحانه، فإنّ الله خلق آدم على صورته، وفطرة الملائكة تؤهلهم لمعرفة بعض أسماء الله سبحانه وتعالى، وتختلف الملائكة فيما بينها وتتفاضل بحسب الأسماء الإلهية التي فطرت وأهلت لمعرفة: ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

و افق ملائکه نسبت به افق انسان تنگ تر است . آن هم به خاطر اختلاف فطرت در هر دو مخلوق می باشد و فطرت انسان به او قابلیت شناخت همه نامهای خداوند را می دهد و خداوند آدم را به صورت خود خلق کرد و فطرت ملائکه به آنها قابلیت شناخت بعضی از اسماء خداوند را می دهد و ملائکه بر حسب نامهای خدای تبارک و تعالی که در فطرت آنهاست و قابلیت شناخت آنها دارند با یکدیگر اختلاف دارند و بریکدیگر تفاضل می یابند: (جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ) (سپاس خدای را که آفریننده آسمانها و زمین است و فرشتگان را رسولان را پیامبران خویش گردانید و دارای دو و سه و چهار بال و پر قدرت قرار داد او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید که خدا بر بعث و ایجاد هر چیز قادر است ) فاطر: 1

\*\*\*\*\*

سؤال / 65: ما معنى قوله تعالى: ﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ ؟

س / معنی این آیه چیست ؟ ( لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ) ( هر که را که زنده باشد به آیات خود پند دهد و از خدا و قیامت بترساند و بر کافران وعده عذاب حتمی و لازم گردد ) یس : 70

الجواب: الإنذار للكل وهذا أکید، ولكن من يستمع الإنذار هو الحي، أما الأموات فلا يسمعون: ﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾. وهؤلاء الأموات هم الكافرون الذين يحق القول عليهم.

ج / در این شکی نیست که بیم دادن برای همگان است ، لکن آنکس که این اخطار را می شنود زنده است اما مردگان هرگز نمی شنوند : ( وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ) ( و هر آنچه آنان را به مغفرت و آمرزش تو خواندم انگشت جمل و عناد بر گوش نهادند و جامه به رخسار افکندند تا مرا نبینند و سختم را نشنوند و بر کفر اسرار و لجاج ورزیدند و سخت راه تکبر و نخوت پیوندند ) نوح : 7 و این مردگان همان کافرانی هستند که قول خداوند بر آنها واقع می شود.

قال تعالى: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ ، وهؤلاء المتقون هم الأحياء، أي: إن لهم حظاً في السماوات الملكوتية، ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.

خداوند می فرماید : ( ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ) ( آن کتاب بی هیچ شک راهنمای پرهیزکاران است ) البقره : 2 و این پرهیزکاران همان زنده ها هستند که جایگاهی در آسمانهای ملکوتی دارند: ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ ( این زندگانی چند روزه دنیا بازپچه ای بیش نیست و زندگانی اگر مردم بدانند به حقیقت دار آخرت است که حیاتش جاوید و نعمتش بی رنج و زوال است ) العنکبوت : 64

ومن لم يكتب اسمه في سجل الحياة يوم القيامة فهو من الأموات، أهل النار الذين هم فيها خالدون، قال تعالى: ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾.

و هر کس در روز قیامت اسمش در سجل حیات نوشته نشود از مردگان و اهل آتش است که تا ابد در آن خواهند بود . خداوند می فرماید : ( أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ) ( اینها مرده و از حیات بی بهره اند و هیچ حس و شعور ندارند که درچه هنگام مبعوث می شوند و چه کسی آنها را برمی انگیزد ) نحل : 21

\*\*\*\*\*

**سؤال / 66: قال تعالى: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾، ما معنى هذه الآية؟**

س / خداوند می فرماید: ( وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ) ( و از آب هر چیزی را زنده گردانیدیم )  
انبیاء: 30 معنی این آیه چیست؟

**الجواب: الماء: محمد (ص)، وهو نور الله سبحانه وتعالى، فكل شيء حي تشمل الملائكة والأرواح. ومن المؤكد أنّ الملائكة والأرواح لم تخلق من هذا الماء المعروف عندنا، بل المراد به ماء الحياة وينبوع الحياة الذي شرب منه الخضر (ع) حي الدارين، وهذا الماء هو محمد (ص) وجريانه من بابه علي (ع)، وفتح السماوات والأرض بالحياة بعد أن كانتا رتقاً، أي خالية من الحياة: ﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾.**

ج / آب محمد (ص) است که او نور خدای تبارک و تعالی است و کلمه هر چیز زنده شامل ملائکه و ارواح نیز می شود . و به طور حتمی ملائکه و ارواح از این آبی که نزد ماست و آنرا می شناسیم خلق نشده اند بلکه مراد از آب همان آب حیات و چشمه حیات است که حضرت خضر (ع) که در دو جهنم زنده است از آن نوشید و این آب در واقع محمد (ص) است و جریان آن از طریق دروازه آن علی (ع) است . و آسمانها و زمین با حیات شکافته شد بعد از اینکه رتق بوده اند یعنی خالی از حیات بوده اند . ( أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ) ( آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین بسته بودند و ما آنها را بشکافتیم و از آب هر چیزی را زنده گردانیدیم چرا باز به خدا ایمان نمی آورند ) انبیاء : 30

\*\*\*\*\*

**سؤال / 67: قال تعالى: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾، ما معنى أن عرشه على الماء؟**

س / خداوند می فرماید: ( وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ) ( عرش او بر آب قرار داشت ) هود: 7، همانا عرش بر روی آب به چه معناست ؟

**الجواب: العرش هو القرآن، والماء هو محمد (ص) نور الله سبحانه وتعالى، وهو يجري في السماوات والأرض، وفي الخلق كما يجري الماء في الأنهار. ج / عرش همان قرآن است و آب محمد (ص)<sup>9</sup> نور خداوند تبارک و تعالی است ، و او در آسمانها و زمین و در خلق جاریست همانگونه که آب در رود جاریست .**

9 : توضیح سؤالی که درباره آیه هود آمده است در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که همانا اولین چیزی که خداوند خلق کرد آب است و در حدیثی دیگر آمده که اولین چیزی که خدا خلق کرد حضرت محمد (ص) است بلکه دو هزار سال قبل از خلقت خلق آفریده شد طبق حدیث منقول . و اتحاد این دو حدیث در معنی واضح است یعنی اینکه محمد (ص) اولین خلقی است که آفریده شد و سپس همه خلق از وی آفریده شد .  
و از عبدالله بن سنان به نقل از ابی عبدالله آمده است که : از امام درباره اولین چیزی که خدای عزوجل خلق کرد پرسیدم ؟ فرمود : همانا اولین چیزی که خدای عزوجل خلق کرد چیزی است که همه چیز را از آن خلق کرده . پرسیدم : فدایتان شوم و آن چیز چیست ؟ فرمود : آن چیز آب است . علل الشرائع : ج 1 - ص 83

\*\*\*\*\*

سؤال / 68: ورد في الحديث عنهم (ع) ما معناه: إنّ العبادة خوفاً من النار هي عبادة العبيد، وإنّ العبادة طمعاً في الجنة هي عبادة التجار، وإنّ العبادة لا خوفاً من النار ولا طمعاً بالجنة هي عبادة الأحرار. فما وصف عبادة الأحرار، وما هي حدودها؟

س / در حدیثی به نقل از ائمه اطهار (ع) آمده است که همانا عبادت از ترس آتش جهنم عبادت بندگان و عبادت به طمع رسیدن به بهشت عبادت تاجران و عبادتی که خالی از ترس از آتش جهنم و طمع بهشت باشد عبادت آزادگان است ، عبادت آزادگان چه اوصافی دارد و حدود آن چیست ؟

الجواب: عبادة الأحرار هي عبادة الحقيقة والكنه لا عبادة الذات الموصوفة بصفات الكمال الإلهية، فالإنسان إذا توجه إلى الذات الإلهية لا يخلو توجهه من الطمع في تحصيل كمال أو رفع نقص، وإن كانت عبادته لا خوفاً من النار ولا طمعاً في الجنة. ولذا فإنّ التوحيد الحقيقي هو التوجه إلى الكنه والحقيقة، وأما ما سواه فهو نسبة إلى هذا التوحيد يكون شركاً. فعبادة العبيد شرك وعبادة التجار شرك، وعبادة الأحرار المتوجهين للذات لتحصيل كمال أو لسدّ أو رفع نقص أيضاً شرك، قال تعالى: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾. والحمد لله وحده.

ج / عبادت آزادگان همان عبادت حقیقت و کنه است نه عبادت ذات که موصوف به صفات کمال الهی است . و انسان اگر متوجه ذات الهی باشد عبادتش خالی از طمع در تحصيل کمال یا رفع نقص نخواهد بود حتی اگر عبادتش از ترس آتش و به طمع بهشت نباشد. لذا توحيد حقیقی همان توجه به کنه و حقیقت است و اما غیر از آن به نسبت آن شرک به حساب می آید . پس عبادت بندگان شرک و عبادت تجار شرک می باشد و نیز عبادت احراری که متوجه ذات برای تحصيل کمال یا رفع نقص باشند هم شرک می باشد . خداوند می فرماید : ( وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ) ( و اکثر خلق ایمان نمی آورند مگر آنکه مشرک شوند ) یوسف : 106

\*\*\*\*\*

المنصور بالله سبحانه وتعالى

وصي ورسول الإمام المهدي (ع)

إلى الناس كافة

أحمد الحسن

1 محرم 1425 هـ . ق

والحمد لله رب العالم

## فهرست

مقدمه : ..... 1

\*\*\*

سؤال / 25: ما معنى ما ورد في الحديث عن رسول الله (ص) وعن الأئمة (ع): (إن الدنيا سجن المؤمن)؟

س 25/ \_ معنی این حدیث که از رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) نقل شده است چیست ؟ : ( همانا دنیا زندان مؤمن است ) .... 5

\*\*\*

سؤال / 26: ما معنى الآية: ( وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ) ( و حذر کنید از روزی که کسی به جای دیگری مجازات نبیند و هیچ شفاعتی از کسی پذیرفته نشود ، و به جای او عوضی قبول نکنند و یاری نخواهد شد ) البقره : 48 و نیز معنی این آیه ؟ ( وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ) ( و بترسید از روزی که کسی را به جای دیگری مجازات نکنند ، و از هیچ کس عدلی (فداء) پذیرفته نشود ، و شفاعت کسی سودمند نبوده و کسی را یآوری نباشد ) البقره : 123 . وهل هذه الآيات تنفي الشفاعة؟

آیا این آیات شفاعت را نفی می کند ؟ ..... 7

\*\*\*

سؤال / 27: ما معنى قول الحسين (ع) في دعاء عرفه: (الهي أخرجني من ذل نفسي، وطهرني من شكي وشركي) ؟

س / معنی فرموده امام حسین (ع) در دعای عرفه که می فرماید : ( الهی مرا از گمراهی نفس خویش خارج کن و مرا از شک و شرک خویش طهارت بخش ) چیست ؟ ..... 11

\*\*\*

سؤال / 28: في كتاب الآداب المعنوية للصلاة للسيد الخميني "قدس سره": ص 320، قال: (أما عظمة متكلمه ومُنشأه وصاحبه فهو العظيم المطلق الذي جميع أنواع العظمة المتصورة في الملك والملكوت، وجميع أنواع القدرة النازلة في الغيب والشهادة رشحة من تجليات عظمة فعل تلك الذات المقدسة، ولا يمكن أن يتجلى الحق تعالى بالعظمة لأحد، وإنما يتجلى بها من وراء آلاف الحجب والسرادقات كما في الحديث: (أن له تبارك وتعالى سبعين ألف حجاب من نور وظلمة لو كشفت لأحرقت سبحات وجهه دونه...)).

س / در کتاب آداب معنوی نماز نوشته سید خمینی ( قدس سره ) ص 320 آمده است که : اما عظمت و منشأ و صاحب آن همان عظیم مطلق است کسی که جمیع انواع عظمت تصور شده در ملک و ملکوت و جمیع انواع قدرت نازل در غیب و



شهادت شمه ای از تجلیات فعل آن ذات مقدس است و ممکن نیست که حق تعالی با عظمت خود برای کسی تجلی کند و همانا از ماورای هزاران حجاب و سرادقه در آن تجلی می کند همانگونه که در حدیث آمده : ( همانا برای او تبارک و تعالی هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت وجود دارد که اگر این حجابها برداشته شود هر آنچه غیر از خدای تبارک و تعالی را می سوزاند )

س ا - هل هذه الحجب الظلمانية والنورانية مختلطة؟

س / الف - آیا این حجابهای نور و ظلمت باهم اختلاط دارند ؟

س ب - ما معنى حجب الظلمة وحجب النور؟

س / ب - منظور از حجابهای نور و ظلمت چیست ؟

س ج - كيف ترفع بعض حجب الظلمة وحجب النور؟

س / ج - چگونه بعضی از حجابهای نور یا ظلمت برداشته می شود ؟

س د - هل أن هذه الحجب لا ترفع أبداً كما قال السيد (قدس سره): (ولا يمكن أن يتجلى الحق تعالى بالعظمة لأحد)؟ ولو رفعت ماذا يحصل، وما معنى الحرق؟

س / د - آیا همانگونه که سید (قدس سره) گفته این حجابها مطلقاً برداشته نمی شوند؟ ((ممکن نیست که حق تعالی با عظمت خود برای کسی تجلی کند)) و اگر برداشته شود چه اتفاقی می افتد و در اینجا معنای سوختن چیست؟ 13.....

\*\*\*

سؤال / 29: لماذا إذا خلعت الأرض من المعصوم أو حجة الله على أهل الأرض ساخت بأهلها كما روي عنهم (ع)؟

س / / 29: چرا بنا به فرموده ائمه اطهار (ع) اگر زمین از معصوم یا حجت خداوند بر اهل زمین خالی شود زمین زیر و رو خواهد شد ؟ 18.....

\*\*\*

سؤال / 30: لماذا يوجه الميت إلى القبلة وهو قائم على يمينه، بينما يوجه المحتضر إلى القبلة وهو قائم على ظهره وباطن قدميه إلى القبلة؟

س / به چه دلیل میت را در حالی که به بملوی راست خود خوابیده رو به قبله می خوابانند ؟ در حالی که شخص درحال احتضار را روی کمر و پاهایش رو به قبله می خوابانند ؟ 19.....

\*\*

سؤال / 31: ما علة الكفن للميت، وما فائدته؟

س / علت کفن میت چیست ؟ و چه فایده ای دارد ؟ 20.....

\*\*\*

سؤال / 32: لماذا الله أفرد الذِكر؟

س / به چه دلیل یاد و ذکر خداوند بصورت - فرد - است ؟ 21.....

\*\*\*

سؤال / 33: لماذا التكبير بداية الصلاة؟

س / تکبیر در ابتدای نماز برای چیست ؟ 21.....

\*\*\*

سؤال / 34: ما معنى تكبيرة الإحرام في الصلاة، وما هي ميزة تكبيرة علي بن أبي طالب(ع)؟

س / معنی تکبیره الاحرام در نماز چیست و فرق تکبیر علی ابن ابی طالب (ع) در چیست ؟ 22.....

\*\*\*

سؤال / 35: ما معنى سبحان ربي العظيم وبحمده؟

س / معنای سبحان ربی العظیم و بی حمده یعنی چه ؟ 24.....

\*\*\*

سؤال / 36: ما الفرق بين ذكر الركوع: سبحان ربي العظيم وبحمده، وذكر السجود: سبحان ربي الأعلى وبحمده؟

س / فرق بین ذکر رکوع (سبحان ربی العظیم و بحمده) و ذکر سجود (سبحان ربی الاعلی و بحمده) در چیست؟ 24.....

\*\*\*

سؤال / 37: ما معنى سبح اسم ربك الأعلى؟

س / تسبیح گفتن نام رب اعلی ( سبح اسم ربک الاعلی) به چه معناست ؟ ..... 25

\*\*\*

سؤال / 38: روي عن الباقر (ع) ما معناه: (لو شئت لنشرت التوحيد من الصمد) ، فما معنى هذا الحديث، وكيف ينشر التوحيد من الصمد؟

س / روایتی از امام باقر (ع) بدین معنی که : ( اگر اراده می کردم توحید را از صمد منتشر می کردم ) معنی این حدیث چیست و چگونه ممکن است توحید از صمد منتشر شود ؟ ..... 26

\*\*\*

سؤال / 39: لماذا رُجم جيش أبرهة الحبشي لما أراد هدم الكعبة بالحجارة السجيل ولم يُرجم جيش الأمويين لما أرادوا هدم الكعبة حتى سقط المنجنيق في الكعبة وهدم البيت الحرام؟!

س / به چه دلیل لشکر ابرهه حبشی هنگامی که می خواست کعبه را ویران کند خداوند توسط ابابیل و با سنگ سجیل آنها را سنگ سار کرد اما برای لشکر امویان که می خواستند کعبه را ویران کنند هیچ اتفاقی نیفتاد تا اینکه خانه کعبه را با منجنیق ویران ساختند ؟ ..... 27

\*\*\*

سؤال / 40: ما علة الحج، وما الغرض من الحج؟

س / علت حج چه بوده و هدف از آن چیست ؟ ..... 29

\*\*\*

سؤال / 41: في إجابة سؤال سابق قلت: إن موسى (ع) لم يعتذر عن قتل القبطي بأنه من عمل الشيطان بل إنه تعمد قتل القبطي وإن هذا العمل صحيحاً، فإذا كان قتل موسى (ع) للقبطي صحيحاً، فما معنى قوله في سورة الشعراء: ﴿قَالَ فَعَلَّهَا إِذَا أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾ ؟

س / در جواب سؤال قبل گفته بودید که موسی (ع) در قتل مرد قبطی عذر نخواست به اعتبار اینکه این کار از عمل شیطان است بلکه این کار را از عمد انجام داده است و این کار عملی صحیح است . پس اگر کشتن مرد قبطی از جانب موسی (ع) عملی صحیح بوده معنی گفته اش در سوره شعراء که می گوید: (گفت آری چنین فعلی را انجام دادم و من از گمراهان هستم ) شعراء 20 چیست ؟ ..... 32

\*\*\*

سؤال / 42: قال تعالى: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيهِ فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \* لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾. ( ما پیش از تو رسول و پیامبری فرستادیم جز آنکه چون آیتی برای هدایت خلق تلاوت کرد شیطان جن و انس در آن آیات الهی القاء دسیسه کرد آنگاه خدا آنچه شیطان القاء کرده محو و نابود می سازد و آیات خود را محکم و استوار گرداند و خدا دانا به حقایق امور و درستکار در نظام عالم است \* تا خدا به آن القاءات شیطان کسانی را که دلهایشان مبتلا به مرض نفاق و شک یا کفر و قساوت است بیازماید و باطن آنها را پدیدار سازد و همانا کافران و ستمکاران عالم سخت در شقاوت و دور از نجات می باشند ) ج 53-52 ما معنى إلقاء الشيطان في أمية النبي؟

معنى إلقاء شيطان در آرزوی پیامبر چیست ؟ .....34

\*\*\*

سؤال / 43: ما معنى استعاذة مريم (ع) حين قالت: ﴿إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا﴾ ؟

س / استعاذه و پناه بردن مريم (ع) در این آیه به چه معناست ؟ (إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا) (من از تو به خدای رحمان پناه می برم که تو پرهیزکاری کنی ) ( مريم : 18) .....37

\*\*\*

سؤال / 44: روي عن الأئمة (ع) أنه إذا وجد نصف الميت الذي فيه الصدر يصل على، وإذا وجد الرأس فقط لا يصل على. فما سبب ذلك؟

س / از اهل بیت (ع) روایت شده که اگر نصف جسدی که سینه در آن است پیدا شود بر آن نماز گزارده می شود اما اگر فقط سر جسد پیدا شود نماز بر آن گزارده نمی شود ، دلیل آن چیست ؟ .....38

\*\*\*

سؤال / 45: ما معنى قوله تعالى في أول سورة البقرة: ﴿ألم \* ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين \* الذين يؤمنون بالغيب﴾ ؟

س / معنى فرموده خداوند در اول سوره بقره چیست ؟ ( ألم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب ) (الم \* آن کتاب بی هیچ شک راهنمایی پرهیزکاران است \* آن کسانی که به غیب ایمان دارند ) .....39

\*\*\*

سؤال / 46: قال أمير المؤمنين (ع): (وكمال الإخلاص له في نفي الصفات عنه لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف ...) ، والله سبحانه وتعالى يصف نفسه في القرآن ويقول السميع البصير العليم الحكيم القدير ... فكيف يكون التوحيد مخالفاً لما جاء به القرآن؟

س / امیر المؤمنین (ع) می فرماید : ( و کمال اخلاص برای او در نفی صفات از اوست برای شهادت هر صفتی به اینکه غیر از موصوف است ) و خدای سبحان خود را در قرآن وصف کرده و می فرماید : سمیع ، بصیر ، علم ، حکیم ، قدیر ، چگونه ممکن است که توحید مخالف چیزی باشد که در قرآن آمده است ؟ .....56

\*\*\*

سؤال / 47: في سورة الناريات: ﴿قَالَ الْمُتَكَبِّرُونَ مَأْمُورًا \* إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ \* وَإِنَّ الَّذِينَ لَوَاقِعَ \* وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ \* إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ \* يُؤَفِّكُ عَنْهُ مَنَافِكُ \* قَتِيلَ الْخَرَّاصُونَ﴾ ( قسم به فرشتگان که کار جهانیان را قسمت می کنند \* قسم به اینان که آنچه شما را وعده دادند همه صدق است \* و البته دین واقع خواهد گردید \* قسم به آسمان که در آن راههای بسیار است \* شما مردم در اختلاف بازماندید \* از این هر که شایسته فهم آن نبود روگردان می شود \* کشته و نابود باد آنکه دروغ بندد). ما معنی قوله تعالى في هذه الآيات ؟ معنی این آیات چیست ؟ .....57

\*\*\*

سؤال / 48: في سورة يس من آية: ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾. من هو الرجل الذي جاء من أقصى المدينة يسعى ؟

س / در سوره یس آیه (وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ) (و مردی شتابان از دورترین نقاط شهر فرا رسید و گفت ای مردم از من بشنوید و رسولان خدا را پیروی کنید ) این مرد که از دورترین نقاط شهر فرا رسید چه کسی بوده است ؟؟؟ .....59

\*\*\*

سؤال / 49: في سورة النور من آية: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ \* فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ ( خدا نور وجود بخش آسمانها و زمین است داستان نورش به مشکواتی ماند که در آن چراغی روشن باشد و آن چراغ در میان شیشه ای که تلالو آن گویی ستاره ایست درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون که با آنکه شرقی و غربی نیست شرق و غرب همان بدان فروزان است و بی آنکه آتشی زیت آنرا برافروزد خود به خود جهانی را روشنی بخشد که پرتو آن نور حقیقت بر روی نور معرفت قرار گرفته و خدا هر که را بخواهد به نور خود و اشراقات وحی خویش هدایت کند این مثلها را خدا برای مردم هوشمند می زند که به راه معرفتش هدایت باد و خدا بر همه امور غیب و شهود عالم داناست \* در خانه های معابد و مساجد و منازل انبیاء و اولیاء که خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابد و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند ) نور : 35 - 36 ما معنی قوله تعالى في هذه الآية ؟

معنی فرموده خداوند در این دو آیه چیست ؟ .....60

\*\*\*

سؤال / 50: يقول أصحاب العلم: إِنَّ الْقَائِمَ (ع) إِذَا خَرَجَ سَوْفَ يَمْتَحِنُ عَلَى الْحِزَّةِ بِالْأَصُولِ وَالْفَقْهِ وَبِالْعَقَائِدِ كَمَا تَدْعِي أَنْتَ، فَمَا جَوَابُكَ بِصِفَتِكَ رَسُولِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (ع) وَتَقُولُ إِذَا غَبَتِ عَنْكَ سَوْفَ يَأْتِي أَبِي الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ بِالسَّيْفِ لَا بِالْمِحَاجَةِ؟

س / صاحبان علم می گویند که اگر حضرت قائم (ع) بیاید با علم اصول و فقه با حوزه احتجاج می کند بر خلاف شما که ادعا می کنید احتجاج با عقائد خواهد بود و شما می گویند که اگر من از پیش شما بروم پدرم امام مهدی (ع) با شمشیر خواهد آمد و دیگر محاجه ای در کار نخواهد بود می خواهیم جواب شما را در مقام رسولی از طرف امام مهدی (ع) بدانیم ؟ .....63

\*\*\*

سؤال / 51: قَالَ تَعَالَى: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ﴾. مَنْ أَيْنَ عَرَفَتِ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ الْإِنْسَانَ يَفْسِدُ وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ قَبْلَ حَتَّى أَنْ يُخْلَقَ فِي الْأَرْضِ؟

س / خداوند می فرماید: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت) ، و ملائکه گفتند: (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ) (آیا کسانی خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خونها ریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم) البقره: 30. ملائکه قبل از اینکه انسان خلق شود چگونه و از کجا دانستند که انسان بر روی زمین فساد و خونریزی می کند ؟ .....65

\*\*\*

سؤال / 52: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (پس آن ستمکاران حکم خدا را تبدیل به غیر آن کردند ما نیز به کیفر بدکاری و نافرمانی برایشان عذابی سخت از آسمان نازل کردیم) البقره: 59. وَقَالَ تَعَالَى: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾ (آنگاه ستمکاران بر خلاف آنچه به آنها دستور داده شد رفتار کردند ما هم به کیفر مخالفت و ستمکاری بر آنها از آسمان عذابی سخت فرو فرستادیم) اعراف: 162.

لماذا قال تعالى في الأولى: (فأنزلنا)، وفي الثانية: (فأرسلنا)، وما الفرق بينهما؟ وقال تعالى في الأولى: (يفسقون)، والأخرى: (يظلمون)، وما الفرق بينهما؟

به چه دلیل خداوند در آیه اول می فرماید: (فأنزلنا) و در آیه دوم می فرماید: (فأرسلنا) (فرق میان آن دو چیست ؟ و نیز در آیه اول می فرماید: (يفسقون) و در دیگری می فرماید: (يظلمون) چه تفاوتی میان آنها وجود دارد ؟ .....66

\*\*\*

سؤال / 53: ما معنى قوله تعالى: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ \* أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ مَّيْمُونُونَ \* وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾ ( و شاعران ، یاوه سرایان کفار را مردم جاهل و گمراه پیروی می کنند \* آیا نمی نگری که آنها خود به هر وادی حیرت سرگشته اند \* و آنها بسیار سخنان می گویند و یکی را عمل نمی کنند ) الشعراء : 224 - 225 - 226 ؟؟؟ .....70

\*\*\*

سؤال / 54: ما معنى هذه الآيات من سورة القيامة: ﴿وَجُودًا بِمَوَازٍ نَّاصِرَةً \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةً﴾ قيامه : 22 - 23

س / معنی این آیات از سوره قیامت چیست ؟ ( آن روز رخسار طایفه ای از شادی برافروخته و نورانی است \* به چشم قلب جمال حق پروردگار خود را مشاهده می کنند) .....72

\*\*\*

سؤال / 55: ما معنى قوله تعالى: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ لَكَ الْعَبَثُ إِذْ تُنظَرُ إِلَىٰ الْجَبَلِ فَأَنْزَلْنَاهُ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرَاكَ لَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعْقًا فَلَمَّا أفاق قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ( و چون موسی با هفتاد نفر از بزرگان قومش که انتخاب شده بودند وقت معین به وعده گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت موسی به تقاضای قوم خود عرض کرد که خدایا خودت را به من آشکار بنا که بی حجاب تو را مشاهده کنم خدا در پاسخ فرمود که مرا تا ابد نخواهی دید لیکن در کوه بنگر اگر کوه بدان صلابت هنگام تجلی نور من به جای خود برقرار تواند ماند تو نیز مرا خواهی دید پس آنگاه که نور خدا بر کوه تابش کرد کوه را مندرک و متلاشی ساخت و موسی بیپوش افتاد سپس که به هوش آمد عرض کرد خدایا تو از حس جسمانی و رؤیت منز و برتری و من از اندیشه رؤیت تو به درگاہت توبه کردم و از قوم خود اول کسی باشم که به تو تنزه ذات پاک تو از هر آرایش جسمانی ایمان آوردم ) الأعراف : 143.

وکیف یصح أن يطلب موسى (ع) النظر؟ ولو كانت رؤية قلبية، لماذا استخدم لفظ (انظر) وهو يستعمل للبصر، ولم يستعمل لفظ (أرى) لوحده وهو للبصيرة والرؤية القلبية؟

و چگونه ممکن است که موسی (ع) نظر به خداوند را طلب کند و اگر منظور رؤیت قلبی باشد چرا از لفظ ( نظر کنم) استفاده کرد که این لفظ برای دیدن با چشم به کار می رود و از لفظ ( ببینم ) که برای رؤیت قلبی و چشم بصیرت به کار می رود استفاده نکرد ؟ .....73

\*\*\*

سؤال / 56: ما معنى ما ورد في القرآن من نسبة الاستهزاء والمكر إلى الله سبحانه ونحن نعلم أن المكر والاستهزاء معانٍ قبيحة، ومن هذه الآيات: ﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾، ﴿يَتَخَادَعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾، ﴿سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ﴾، ﴿يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾.

س / نسبت دادن مکر و استهزاء به خداوند که در قرآن آمده به چه معناست در حالی که همه می دانیم که معنی مکر و استهزاء قبیح است ؟ از جمله : ( ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین ) ( مکر ورزیدند و خدا با آنها مکر کرد و خدا بهترین

مکر کننده گان است) (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ) (با خدا نیرنگ به کار می بندند ولی در یرنگ او گرفتار می شوند) (سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ) (خداوند آنها را مسخره کرد) (يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ) (آنها را به استهزاء گرفت)؟ .....76

\*\*\*

سؤال / 57: في دعاء ليلة الجمعة: (وهب لي الغداة رضاءك)، هل هو فقط في الجمعة، أو يصح في بقية الأيام، أو أن ينوي الإنسان طول حياته طالما يطلع الفجر؟

س / در دعای شب جمعه ( و هب لی الغداة رضاءک ) آیا فقط مختص جمعه است یا می شود در بقیه روزها خوانده شود یا اینکه برای همه عمر نیت کرده و تا زمانی که در زندگی طلوع فجر را ببیند آنرا بخواند؟ .....77

\*\*\*

سؤال / 58: ورد في الدعاء عنهم (ع): (وارزقني شرف التوحيد) ، فإذا كان توحيد فهل يكون توحيد له شرف، وآخر بهيئة أخرى؟

س / در دعایی از جانب معصومین (ع) آمده : ( خدایا به من شرف توحید را عطا فرما ) و اگر توحید باشد آیا توحیدی است که شرف دارد و آیا توحید دیگری و به شکل دیگر نیز وجود دارد ؟ .....77

\*\*\*

سؤال / 59: سئل السيد الشهيد السعيد محمد الصدر (سلام الله عليه) أن يُعرّف الشرك بحيث يعرفه العالم والجاهل، فقال: (كل ما تقع عليه عينك فهو شرك). فقال السائل: هذا لا يعرفه العالم فضلاً عن الجاهل، فقال: السيد (كل شيء يتعلق فيه قلبك فهو شرك حتى إن كان محمد الصدر)، فهل إذا تعلق أي شيء في قلب الإنسان فهو شرك؟

س / شخصی از شهید سید محمد صدر (ره) پرسید که آیا شرک را آنگونه که هر عالم و جاهل بشناسد می شناسی ؟ گفت : (هر چیز که چشمت را گرفت شرک است ) آن شخص گفت : این را شخص عالم نمی داند چه رسد به جاهل ، سید گفت : (هر چیز که قلبت به آن تعلق پیدا کند شرک است حتی اگر محمد صدر باشد ) آیا اگر چیزی در قلب انسان تعلق پیدا کند شرک است ؟ .....78

\*\*\*

سؤال / 60: في دعاء ليلة الجمعة: (واسكن قلبي خوفك، واقطعه عن سواك حتى لا أرجو ولا أخاف إلا إياك). وقال السيد الشهيد محمد الصدر (رحمه الله): (لأنّ الخوف من غير الله هو شرك خفي). فهل يجوز أن يخاف الإنسان من الدابة المؤذية كالعقرب والأسد، وهل هذا الخوف هو شرك خفي؟



س / در دعای شب جمعه: (و ترس از تو را در قلم جای ده و قلم را خالی از ترس از غیر خودت کن تا از غیر تو طلب نکنم و نترسم) و شهید سید محمد صدر (ره) می گوید : ترس از غیر خدا شرک پنهان است بنابراین آیا جایز است که انسان از حیوانات و حشرات مؤذی مانند عقرب یا شیر بترسد و آیا این ترس همان شرک پنهان است ؟ .....79

\*\*\*

سؤال / 61: ما معنی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا﴾

س / معنی این آیه چیست ؟ ( إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا ) (به راستی که خداوند آسمانها و زمین را از اینکه نابود شوند نگه می دارد ) ( فاطر : 41 ) .....80

\*\*\*

سؤال / 62: في تفسير العياشي وفي البحار عن الصادق (ع): قال أبوذر: يا رسول الله ما أفضل ما أنزل عليك؟ قال (ص): آية الكرسي، ما السماوات السبع والأرضون السبع في الكرسي إلا كحلقة ملقاة بأرض بلاقع، ثم قال (ص): وإن فضله على العرش كفضل الفلاة على الحلقة.

در تفسیر عیاشی و در بحار الانوار به نقل از امام صادق (ع) آمده است که : ( ابوذر گفت : ای رسول الله (ص) بهترین چیزی که بر شما نازل شد چه بود ؟ رسول الله (ص) فرمود : آیه الكرسي و هفت آسمان و هفت زمین که در مقابل کرسی چیزی مگر حلقه ای کوچک که بر روی زمین افتاده نیست ، سپس فرمود : همانا فضل آن بر عرش همانند فضل صحرا بر حلقه ای کوچک است )

وفي الكافي عن الصادق (ع) قال: (جاءت زينب العطاره الحولاء إلى نساء النبي (ص) وبناته وكانت تبیع منهن العطر ..... إلى أن قال رسول الله (ص): وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء عند حجب النور كحلقة في فلاة في، وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء وحجب النور عند الكرسي كحلقة في فلاة في ... ثم تلا هذه الآية: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ ، وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء وحجب النور والكرسي عند العرش كحلقة في فلاة في، وتلا هذه الآية: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (...).

و در کافی به نقل از امام صادق (ع) آمده که : ( زینب عطار چپ چشم پیش همسران پیامبر (ص) و دخترانشان آمد که به آنها عطر بفروشد . در این هنگام پیامبر (ص) فرمودند : ( و این هفت آسمان و دریاها ی بیکران و کوههای سرد و هوا پیش حجابهای نور مانند حلقه ای ناچیز در یک فلات و این هفت آسمان دریای بیکران و کوههای سرد و هوا است . حجابهای نور نزد کرسی مانند حلقه ای ناچیز در مقابل فلات است ) سپس این آیه را تلاوت فرمود : ( وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ) ( قلمرو و علمش از آسمانها و زمین فراتر است و نمی خواهد آنها را حفظ کند و اوست بلند مرتبه و عظیم است ) البقره : 254 و این هفت آسمان و زمین و دریای بیکران و کوههای سرد و هوا و حجابهای نور و کرسی

نزد عرش مانند حلقه ای ناچیز در یک صحرا است . و این را تلاوت فرمود : ( الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ) ( خدای مهربانی که با علم و قدرت خود بر عرش مسلط است ) طه : 5

**السؤال: من الروایتین ففهم فہمین مختلفین ومتناقضین ، من الأولى ففهم أنّ الكرسي أعظم من العرش، ومن الثانية ففهم أنّ العرش أعظم من الكرسي، فمن هو الأعظم؛ الكرسي أم العرش وما الدليل أن العرش أو الكرسي هو الأعظم؟**

و سؤال در اینجا این است که : از این دو روایت به دو مفهوم مختلف و متناقض می رسم از مفهوم اول در می یابیم که کرسی از عرش عظیم تر است و از مفهوم دوم در می یابیم که عرش از کرسی عظیم تر است آیا در واقع کدام یک عظیم تر هستند و دلیل بر اینکه کرسی یا عرش عظیم تر می باشد چیست ؟ .....81.....

\*\*\*

**سؤال / 63: قال تعالى: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿﴾ هل أنّ عالم النذر هو عالم حقيقي موجود بالفعل، وأين وجوده؟ فالشيخ الصدوق يقول إنه موجود، والشيخ المفيد رحمه الله يقول في تصحيح الاعتقاد ما معناه: لو كان عالم النذر موجوداً لما نسيناه أو لتذكرنا بعضه؟**

س / خداوند می فرماید: ( هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذریت آنها را بر گرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم ؟ همه گفتند: بلی ما به خدایی تو گواهی دهیم که دیگر در روز قیامت نگوییم که ما از این واقعه غافل بودیم ) (الأعراف : 172). آیا عالم ذر به راستی عالمی حقیقی است و به الفعل وجود دارد اگر باشد وجود آن در کجا قرار دارد؟ در این باره شیخ صدوق می گوید: که این عالم وجود دارد و شیخ مفید (ره) در کتاب تصحیح اعتقاد میگوید که اگر عالم ذر وجود داشت ما آنرا فراموش نمی کردیم یا لافل کمی از آن را به خاطر می آوریم ؟ .....83.....

\*\*\*

**سؤال / 64: قال تعالى: ﴿هَذَا يُنذِرُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿﴾، ما معنى مسومين؟**

س / خداوند می فرماید : ( هَذَا يُنذِرُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ) ( پنج هزار فرشته را با نشان مخصوص به مدد شما می فرستد ) (آل عمران : 125 ) نشان مخصوص در اینجا به چه معناست ؟ .....86.....

\*\*\*

**سؤال / 65: ما معنى قوله تعالى: ﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿﴾ ؟**

س / معنی این آیه چیست ؟ ( لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ) ( هر که را که زنده باشد به آیات خود پند دهد و از خدا و قیامت بترساند و بر کافران وعده عذاب حتمی و لازم گردد ) (س: 70) .....88.....

\*\*\*

سؤال / 66: قال تعالى: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾، ما معنى هذه الآية؟

س / خداوند می فرماید : ( وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ) ( و از آب هر چیزی را زنده گردانیدیم ) انبیاء:30  
معنی این آیه چیست ؟ ..... 89.....

\*\*\*

سؤال / 67: قال تعالى: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾، ما معنى أن عرشه على الماء؟

س / خداوند می فرماید : ( وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ) (عرش او بر آب قرار داشت) هود : 7 ، همانا عرش بر روی آب به چه  
معناست ؟ ..... 89.....

\*\*\*

سؤال / 68: ورد في الحديث عنهم (ع) ما معناه: إنَّ العبادَةَ خوفاً من النار هي عبادة العبيد، وإنَّ العبادَةَ طمعاً في الجنة هي عبادة  
التجار، وإنَّ العبادَةَ لا خوفاً من النار ولا طمعاً بالجنة هي عبادة الأحرار. فما وصف عبادة الأحرار، وما هي حدودها؟

س / در حدیثی به نقل از ائمه اطهار (ع) آمده است که همانا عبادت از ترس آتش جهنم عبادت بندگان و عبادت به طمع  
رسیدن به بهشت عبادت تاجران و عبادتی که خالی از ترس از آتش جهنم و طمع بهشت باشد عبادت آزادگان است ، عبادت  
آزادگان چه اوصافی دارد و حدود آن چیست ؟ ..... 90.....

\*\*\*

